از زبان امام صادق علیه السلام

توحید مفضل

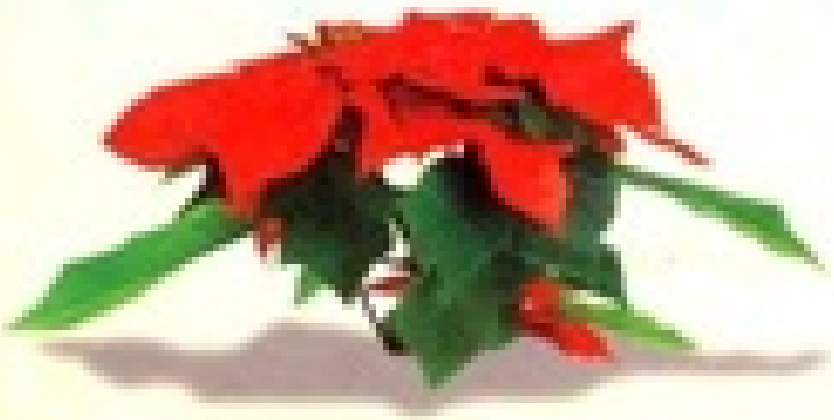


شگفتیهای آفرینش



ترجمه ونگارش: نجفقلی میرزایی







www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

شگفتیهای آفرینش: از زبان امام صادق(ع)، یا، توحید مفضل

مشخصات کتاب

سرشناسه : مفضل بن عمر، قرن ، ۲ق، .
عنوان قراردادی : توحیدمفضل .فارسی
عنوان و نام پدیدآور : شگفتیهای آفرینش: از زبان امام صادق(ع)، یا، توحید مفضل/ ترجمه و نگارش نجفعلی میرزایی.
مشخصات نشر : قم: هجرت، ۱۳۷۳.
مشخصات ظاهری : ۱۷۱ص.
شابک : ۲۲۰۰ریال ؛ ۲۷۵۰ ریال (چاپ دوم) ؛ ۴۵۰۰ ریال (چاپ ششم) ؛ ۴۸۰۰ ریال (چاپ نهم) ؛ ۹۰۰۰ریال (چاپ سیزدهم) ؛ ۱۱۰۰۰ریال (چاپ چهاردهم) ؛ ۱۴۰۰۰ ریال (چاپ پانزدهم) ؛ ۱۷۰۰۰ ریال: چاپ شانزدهم: 964-5875-08-0 ؛ ۲۲۰۰۰ ریال(چاپ هفدهم) ؛ ۲۶۰۰۰ ریال(چاپ هجدهم)
یادداشت : "مطالب این کتاب را حضرت امام صادق(ع) بر مفضل املا نموده" است.
یادداشت : این کتاب در سالهای مختلف توسط مترجمان و ناشران متفاوت منتشر شده است.
یادداشت : چاپ دوم: ۱۳۷۴.
یادداشت : چاپ ششم: ۱۳۷۸.
یادداشت : چاپ نهم: ۱۳۸۱.
یادداشت : چاپ سیزدهم: پاییز ۱۳۸۴.
یادداشت : چاپ چهاردهم: بهار ۱۳۸۵.
یادداشت : چاپ پانزدهم : ۱۳۸۵.
یادداشت : چاپ شانزدهم : ۱۳۸۶.
یادداشت : چاپ هفدهم : ۱۳۸۷.
یادداشت : چاپ هجدهم : ۱۳۸۸.
یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.
عنوان دیگر : توحید مفضل.
موضوع : خدا -- اثبات
موضوع : الهیات
موضوع : آفرینش
شناسه افزوده : جعفربن محمد (ع)، امام ششم، ۸۳ - ۱۴۸ق.
شناسه افزوده : میرزایی، نجفعلی، ۱۳۴۲-، مترجم
رده بندی کنگره : BP۲۱۷/۲/م۷ت ۴۱ ۹۰ ۱۳۷۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۲
شماره کتابشناسی ملی : م۷۳-۲۹۷۸

فهرست اجمالی

بسم اللّه الرحمن الرحیم
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 5
«سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» به زودی نشانه‌های خود را در آفاق هستی و جهنیان بر آنان می‌نمایانیم تا بر ایشان روشن شود که او حق است.
(سوره فصلت قسمتی از آیه 53)
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 6
فهرست تفصیلی موضوعات 7
مقدمه مترجم 13
مجلس اول: در باره شگفتیهای آفرینش انسان 43
مجلس دوم: در باره شگفتیهای آفرینش حیوان 87
مجلس سوم: در باره شگفتیهای آفرینش طبیعت 117
مجلس چهارم: در باره ناملایمات و مصائب 151
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 7

فهرست تفصیلی موضوعات

پیشگفتار مترجم 13
1- شرح حال کوتاهی از مفضّل بن عمر 13
2- جایگاه رفیع مفضّل در روایات 14
3- جایگاه مفضّل از نظر دانشمندان اسلامی 17
4- پاسخ به یک شبهه 23
5- کتاب توحید مفضّل 25
6- مشابهت توحید مفضّل با قرآن کریم 26
7- معجزات کلام امام صادق (ع) 29
8- رفع یک شبهه 32
9- شرحها و ترجمه‌های توحید مفضّل 33
10- ترجمه حاضر 36
11- سخن پایانی 37
توحید مفضل 39
گفتگوی مفضّل و ابن ابی العوجاء 40
علت املای کتاب بر مفضّل 41
مجلس اوّل 43
ناآگاهی اهل شک به اسباب و علل آفرینش 44
هیأت جهان و شکل‌گیری آن 46
آفرینش آدمی و تدبیر جنین در رحم 46
چگونگی تولد کودک، تغذیه، رشد دندان و بالغ شدن او 47
راز رویش مو بر صورت 48
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 8
اگر انسان، با هوش و اندیشه به دنیا می‌آمد 49
فواید گریه کودکان 51
آفرینش آلات مجامعت و شکل مناسب آنها 52
اعضای بدن و فواید هر کدام 52
پندار اهل طبیعت و پاسخ به آنان 53
هضم غذا، ساخت خون و جریان آن در تمام بدن 53
آغاز رشد بدن و چگونگی شکل‌گیری آن در رحم 54
ایستادن و نشستن وجه تمایزی برای انسان 55
اختصاص حواسّ پنجگانه به آدمی و بزرگداشت او 55
اسرار حواسّ پنجگانه 56
حکمت محروم بودن عدّه‌ای از چشم و گوش و عقل 57

آفرینش اعضای جفت و فرد 58
چگونگی آفرینش دستگاه صوتی 59
منافع دیگر این اعضا 59
مغز و جمجمه و محافظها 60
شگفتی در پلک چشم 61
قلب و پوشش آن 61
نای و مری 61
منافذ خروجی مواد زاید 62
جهاز هاضمه و کبد 62
مغز، خون، ناخنها، گوش و ران 62
آفرینش انسان به صورت نر و ماده 63
قلب و پیوند آن با ریه 64
آلت مرد و تدبیر در آفرینش آن 65
چگونگی آفرینش مخرج 65
آفرینش شگفت دندانها 66
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 9
مو و ناخن و فواید آنها 66
راز رویش مو در روی زهار و زیر بغل 67
فواید آب دهان 68
چرا شکم انسان مانند لباس، زیپ و دکمه ندارد؟ 68
اسرار خوردن، خوابیدن و مجامعت کردن 69
نیروهای درونی و جایگاه آنها 72
نعمت حافظه و فراموشی 73
در میان حیوانات، تنها انسان با حیاست 73
اختصاص یافتن آدمی به نطق و نوشتن 74
رفع نیازهای دینی و دنیایی انسان 76
عدم آگاهی انسان به مدت عمر خود 77
خواب و راز درهم آمیختگی راست و دروغ آن 80
شرح آفرینش اشیا برای رفع نیاز آدمی 80
نان و آب، عوامل اصلی معاش و حیات آدمی 82
ناهمگونی شکلهای مردم و همگونی وحوش و پرندگان 83
رشد بدن حیوان و راز توقف آن 84
دشواری حرکت و راه رفتن برای انسان 84
تولد نر و ماده، عامل بقای نسل حیوانات 85
راز رویش مو بر زهار و رشد ریش برای مردان 85
مجلس دوم 87

چگونگی آفرینش حیوانات 89
آفرینش حیوانات سه‌گانه 90
حکمتها و تدابیر نهفته در حیوانات گوشتخوار 90
راز استقلال بچه‌های چهارپایان 91
پاهای حیوان و چگونگی حرکت 92
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 10
راز انقیاد برخی از حیوانات در برابر انسان 93
راز عدم شعور و عقل در درندگان 94
سگ حیوان با وفا و مدافع انسان 94
اسرار شکل صورت؛ دهان و دم چهارپا 95
اسرار آفرینش فیل و خرطوم آن 96
شرمگاه حیوان ماده 97
شگفتی آفرینش زرافه 97
آفرینش میمون و تفاوت آن با انسان 99
راز پوشش جسم حیوانات و ناهمگونی پاهای آنها 100
حیوانات در وقت احساس مرگ خود را پنهان می‌کنند 101
راز هوش حیواناتی چون بز کوهی، روباه و دلفین 102
افعی و ابر 103
مورچه، شیر مگس، عنکبوت و سرشت آنها 103
حکمتهای نهفته در آفرینش پرنده 105
آفرینش تخم پرندگان و تدابیر نهفته در آن 107
چینه‌دان پرنده 108
راز ناهمگونی رنگ پرندگان 108
چگونگی پر پرندگان 109
راز درازپایی برخی از پرندگان 109
گنجشکان در پی یافتن غذا 110
معاش جغد و شب‌پره 111
آفرینش شب‌پره (خفاش) 112
حیله ابن تمّره در استفاده از خار خسک 112
زنبور عسل، از ساخت خانه تا ساخت عسل 113
ملخ، حیوانی ضعیف و در عین حال قوی! 113
سیل ملخ 114
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 11
آفرینش ماهیها 114
راز کثرت نسل ماهیها 115
گستردگی حکمت آفرینشگر و کوتاهی دانش آفریدگان 116

مجلس سوم 117
اسرار رنگ آسمان 118
فواید طلوع و غروب خورشید 118
حکمت و سود فصلهای چهارگانه سال 119
شناخت زمانها و فصول از طریق حرکت خورشید 120
ماه، عامل پدیدار گشتن ماههای قمری 121
شماری از فواید نور ماه 121
ستارگان و اختلاف حرکت آنها و اینکه برخی جملگی و برخی بتنهایی در حرکت‌اند 122
فواید برخی از ستارگان 124
خورشید، ماه، ستارگان و بروج، براهین وجود آفرینشگر 125
اندازه‌های شب و روز 126
گرما و سرما و فواید آن دو 127
باد و ویژگیهای آن 129
هوا و اصوات 129
شکل زمین 130
فواید آب و سبب کثرت آن 132
فواید هوا و سبب افزونی آن 134
فواید آتش و اینکه در اجسام ذخیره شده است 134
نزول باران و صافی هوا و فایده ناهمگونی حالت هوا 136
منافع نزول باران بر زمین و حکمتهای در آن 137
فواید کوهها 138
معادن و استفاده انسان از آنها 139
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 12
فواید رویندگان 141
راز کثرت حبوبات 141
راز پوشش دانه‌های حبوبات 142
حکمت آفرینش درخت و گیاه 143
آفرینش و وصف برگ درختان 144
هسته و دانه درخت و گیاه 145
حکمتهای نهفته در مرگ درختان و تجدید حیات آنها 145
شگفتی انار و نشانه‌های هدفمندی خلقت 146
بوته‌های ضعیف و میوه‌های بزرگ 147
زمان رسیدن میوه‌ها با زمان احتیاج، هماهنگ است 147
حکمتهای درخت نخل و فایده شاخه‌ها و چوب آن 148
ویژگیهای گیاهان دارویی 149

مجلس چهارم 151
بلاها، عقیده نادانان و پاسخ به شبهه آنان 152
چرا بلاها هم برای فاجر است و هم برای صالح؟ 155
مرگ و نیستی و انتقاد جاهلان و پاسخ به آنان 157
اشکالی دیگر بر تدبیر آفرینش و پاسخ آن 159
نام یونانی این جهان هستی 162
مانی کور است و دلایل حکمت را نمی‌نگرد 162
انتقاد «معطّله» که چرا چیزی که در عقل نیاید حس نشود!! 163
عقل، خدای را با شناخت اقراری در می‌یابد، نه احاطه‌ای 163
آفرینش خورشید و اختلاف فلاسفه در شکل و مقدار آن 165
شناخت او به چهار صورت است 166
اصحاب طبایع و مناقشه سخن آنان 168
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 13

پیشگفتار مترجم

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ
از آنجا که «مفضَّل بن عمر» راوی این کتاب است و کسی است که امام صادق- علیه السّلام- او را سزاوار حمل این اسرار و معارف دانسته و این شگفتیها و عجایب خلقت را بر او املا فرموده، هر قدر که جایگاه رفیعش بیشتر روشن شود، بر اعتبار کتاب نیز افزوده می‌شود.
نگارنده هر چه تلاش کرد به شرح حال کاملی از این شخصیت اسلامی دست نیافت «1» در نتیجه در این مقدمه بیشتر کوشش شده که جایگاه و منزلت مفضّل در نزد امامان معصوم- علیهم السّلام- و دانشمندان بزرگ اسلامی- رضوان اللّه علیهم- بیان شود.

1- شرح حال کوتاهی از مفضّل بن عمر

نامش «مفضّل»، نام پدرش «عمر» و کنیه‌اش «ابو محمد» یا «ابو عبد

---

(1) البته در کتاب «توحید مفضّل» با مقدمه و تعلیقه‌های آقای «کاظم مظفر» مقدمه‌ای در شرح حال «مفضّل» آمده که تا حدودی به ابعاد حیات او پرداخته شده است.

اللّه» است. «1» و در اواخر قرن اول یا آغاز قرن دوم هجری در شهر کوفه به دنیا آمده است. «2» وی از اصحاب جلیل القدر امام صادق و امام کاظم- علیهما السّلام- بوده است. «3» او در نزد ائمّه- علیهم السّلام- از جایگاه رفیع و منزلت عظیمی برخوردار بوده و از اصحاب خاص آنان به شمار می‌رفته است «4».

در عصر امام صادق- علیه السّلام- و امام کاظم- علیه السّلام- در میان مردم کوفه وکیل آنان بوده، نیز از جانب امام صادق- علیه السّلام- وظیفه داشت با اموالی که از طرف او در اختیارش گذاشته شده بود و یا اجازه اخذ آنها را از مردم داشت، میان مردم را اصلاح کند و اختلافها را بردارد. «5» در این باره در کتاب شریف «کافی» داستانی شیرین و واقعی بیان شده که مجال ذکر آن نیست امّا خوب است که خوانندگان آن را بخوانند. «6»

2- جایگاه رفیع مفضّل در روایات

مهمترین دلیل عظمت این شخصیت کم‌نظیر اسلامی، روایات بسیاری است که در فضیلت و برتری او از خود امامان- علیهم السّلام- رسیده است، این روایات به قدری زیاد است که ذکر همه آنها در این مقدمه نمی‌گنجد، امّا چون

---

(1) «الذّریعة الی تصانیف الشیعة»، ج 4، ص 482.
(2) «توحید المفضّل» با مقدمه و تعلیقه‌های آقای «کاظم مظفر»، ص 4.
(3) «رجال شیخ طوسی»، در اصحاب امام صادق (ع)، ص 314 و اصحاب امام کاظم (ع)، ص 360.
(4) «الارشاد فی معرفة حجج اللَّه علی العباد»، ص 208.
(5) «اصول کافی»، ج 2، ص 209.
(6) «اصول کافی»، ج 2، کتاب الایمان و الکفر، باب اصلاح بین مردم، ص 209.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 15
مهمترین دلیل ما در اعتبار این مرد جلیل القدر به شمار می‌رود، «1» ناچاریم که به برخی از آنها اشاره کنیم:
1- شیخ مفید، با سند صحیح از امام صادق- علیه السّلام- نقل می‌کند:
ای مفضّل! به خدا سوگند تو را و دوستدار تو را دوست دارم. ای مفضّل! اگر همه اصحاب من آنچه را که تو می‌دانی می‌دانستند، هیچ گاه میان دو کس از آنان اختلافی رخ نمی‌داد.» «2» 2- «محمد بن سنان» «3» می‌گوید:
«به خدمت امام کاظم- علیه السّلام- شرفیاب شدم. در این هنگام، فرزند بزرگوارش، علی بن موسی- علیهما السّلام- در نزد او بود. امام کاظم- علیه السّلام- به من فرمود: ای محمّد! عرض کردم: بله بفرمایید، فرمود: ای محمّد! مفضّل انیس و همدم و راحتی بخش من بود و تو نیز همدم و باعث راحتی آن دو [امام رضا و جواد- علیهما السّلام-] هستی.» «4» 3- «کلینی»- رضوان اللَّه علیه- در کتاب گرانقدر «کافی» با چند واسطه، از ابن سنان و او از مفضّل نقل می‌کند:
«امام صادق- علیه السّلام- فرمود: هر گاه میان دو نفر از شیعیان ما

---

(1) اعتبار کتاب را منوط به اعتبار او ندانستیم؛ زیرا به تعبیر مرحوم مجلسی که در آینده می‌آید، متن کتاب بخوبی گویاست که سخنان معصوم است و حتی ضعف راوی و ..

زیانی به حدیث نمی‌رساند، بویژه آنکه حدیث در باره احکام نیست و عقل در آن نقش بیشتری دارد.
(2) «الإختصاص»، ص 216، حدیث مفضّل و آفرینش ارواح شیعیان از ائمّه (ع).
(3) «محمد بن سنان» در سند روایت مفضّل هست و این روایت دلیل اعتبار و منزلت او در نزد امام- علیه السّلام- است.
(4) «عیون اخبار الرضا (ع)» ج 1، باب 4، حدیث 29.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 16
منازعه‌ای رخ داد با مال من بین آنان آشتی برقرار کن.» «1» 4- «یونس بن یعقوب» می‌گوید:
«امام صادق- علیه السّلام- فرمانم داد که به نزد مفضّل بروم و مرگ اسماعیل- علیه السّلام- را به او تسلیت بگویم. آنگاه امام- علیه السّلام- فرمود: به مفضّل سلام برسان و به او بگو: مصیبت مرگ اسماعیل بر ما وارد شد و صبر کردیم. تو نیز چون ما در این مصیبت صابر باش. ما چیزی خواستیم و خدا چیزی دیگر اراده کرد و ما تسلیم امر خدای جلّ و علا شدیم.» «2» مرحوم خویی- رضوان اللَّه علیه- در کتاب گرانقدر «معجم رجال الحدیث» در ذیل این حدیث می‌گوید: «این روایت نشان از شدت علاقه امام صادق- علیه السّلام- به مفضّل بن عمر دارد و روایت، صحیح است.» «3» 5- «فیض بن مختار» «4» می‌گوید:
«به امام صادق- علیه السّلام- عرض کردم: جانم فدای شما باد. من هر گاه که در میان گروههای دانشمندان کوفه می‌نشینم، از بس در میانشان اختلاف عقیده می‌بینم، گاه در تردید می‌افتم، ولی هنگامی که به «مفضّل بن عمر» روی می‌آورم، مرا چنان آگاه می‌کند که راحت می‌شوم و دلم آرام می‌گیرد. امام صادق- علیه السّلام- فرمود: بله ای فیض! حقیقت چنان است که می‌گویی.» «5» 6- «هشام بن احمد» می‌گوید:

---

(1) «اصول کافی»، ج 2، ص 209.
(2) «اصول کافی»، ج 2، کتاب الایمان و الکفر، باب صبر، حدیث 16.
(3) «معجم رجال الحدیث»، ج 18، ص 302.
(4) از اصحاب ثقه و جلیل القدر امام صادق- ع- بوده است. نگاه کن به: منتهی الآمال، ج 2، اصحاب امام صادق- علیه السّلام- ص 320.
(5) «معجم رجال الحدیث»، ج 18، ص 303، به نقل از رجال کشی.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 17
«در یک روز گرم و سوزان، در زمینی که امام صادق- علیه السّلام- در آن مشغول کار بودند و عرق از سینه مبارکشان سرازیر بود، به خدمت آن حضرت رسیدم تا در باره «مفضّل بن عمر» بپرسم. پیش از آنکه حرفی

بزنم، امام- علیه السّلام- فرمود: به خدایی که جز او خدایی نیست، مفضّل بن عمر جعفی مرد خوبی بود. آن گونه که من شمردم، امام- علیه السّلام- سی و چند بار این عبارت را همچنان تکرار کرد.» «1» براستی که تنها یکی از این احادیث کافی است که نشان از عظمت و جایگاه والای این مرد بزرگ باشد. امید که خواننده عزیز به شتاب از احادیث نگذرد و با تفکر و تدبر در آنها بخوبی از جایگاه مفضّل آگاه گردد.

3- جایگاه مفضّل از نظر دانشمندان اسلامی

بسیاری از دانشمندان علم رجال و شرح حال نگار، فقهای عالیقدر و محدثان بزرگوار به مرتبه «شامخ» این مرد بزرگ اشاره کرده‌اند. در اینجا تنها به بخش اندکی از این دیدگاهها می‌پردازیم:
«شیخ صدوق (ره)» در جایی جای کتابهای گرانقدر خود احادیث و روایاتی آورده که «مفضّل» در طریق آنها قرار گرفته است. از آنجا که بنای شیخ صدوق آن بوده که بویژه در «کتاب من لا یحضره الفقیه» تنها به احادیث معتبر و آنها که بین او و خدا حجت است بپردازد، از طرفی بارها به احادیث مفضّل استناد جسته می‌توان نتیجه گرفت که مفضّل در نزد شیخ صدوق از جایگاه و اعتبار بالایی

_____

(1) «رجال کشّی»، شرح حال مفضّل بن عمر جعفی.

برخوردار بوده است. «1» «محمد بن یعقوب کلینی» نیز در جای جای کتاب «کافی» به احادیثی پرداخته که «مفضّل» راوی آنهاست. بویژه روایت «یونس به یعقوب» «2» که بوضوح دلیل بر جلالت شأن و منزلت عظیم مفضّل است.
«شیخ مفید»- رحمة اللَّه علیه- در باره مفضّل می‌گوید:
«او از کسانی است که نصّ امامت امام موسی کاظم- علیه السّلام- را از پدر بزرگوارش، امام صادق- علیه السّلام- نقل نموده. وی از یاران خاص و جلیل القدر امام صادق- علیه السّلام- و از فقیهان صالح و مورد وثوق- رحمة اللَّه علیهم- بوده است.» «3» «شیخ طوسی»- رضوان اللَّه علیه- هم مفضّل بن عمر جعفی را از اصحاب امام صادق و امام کاظم- علیهما السّلام- شمرده است. «4» نیز در کتاب «الغیبة» می‌گوید:
«وی از اصحاب و یاران واقعی ائمه- علیهم السّلام- و در نزد آنان مورد وثوق و اعتماد بوده و همواره پوینده طریق آنان بوده است.» «5» یکی از دانشمندان بزرگ اسلامی، در توضیح یکی از احادیث شیخ طوسی- رضوان اللَّه علیه- که از مفضّل بن عمر نقل کرده، می‌گوید:
«این سخن شیخ طوسی، دلیل قاطع و صریحی است که شیخ بر مفضّل

_____

(1) «کتاب من لا یحضره الفقیه»، ج 1، ص 3.
(2) «اصول کافی»، ج 2، کتاب الایمان و الکفر، باب صبر، حدیث 16.
(3) «الارشاد فی معرفة حجج اللَّه علی العباد»، ص 208.
(4) «رجال شیخ طوسی»، اصحاب امام صادق و امام کاظم- علیهما

السّلام- بترتیب، صفحات 314 و 360.
(5) «الغیبة»، ص 210.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 19
اعتماد داشته و نزد او ضعیف و مطعون نیست.» «1» «ابن شهر آشوب»- رضوان اللّه علیه- او را از خواصّ اصحاب امام صادق- علیه السّلام- شمرده است. «2» «سید بن طاوس»- رحمة اللّه علیه- در باره کتاب مفضّل می‌فرماید:
«از جمله آداب مسافر آن است که کتاب» توحید مفضّل» را که در باره شناخت حکمتها، تدابیر و اسرار نهفته در آفرینش این جهان است و وی آن را از امام صادق- علیه السّلام- نقل کرده، به همراه داشته باشد.» «3» همچنین خطاب به فرزندش می‌گوید:
«در نهج البلاغه و اسرار آن و در کتاب مفضّل بن عمر که امام صادق- علیه السّلام- در باره آفرینش خدای جلّ و علا بر او املا فرموده، بنگر و اندیشه کن.» «4» «علّامه مجلسی»- رضوان اللّه علیه- نیز به خاطر ارزشی که برای این دو حدیث «5» قائل بوده، هر دو را به طور کامل در جلد سوم «بحار الانوار» «6» آورده است و جای جای آنها را شرح و توضیح داده است.
وی در آغاز ذکر آنها می‌گوید:
«مرسل «7» بودن توحید مفضّل و رساله هلیله که از امام صادق- علیه السّلام-

_____

(1) «معجم رجال الحدیث»، ج 18، ص 294.
(2) «المناقب»، ج 4، باب امامت امام صادق- علیه السّلام-.
(3) «الأمان من أخطار الأسفار و الأزمان»، ص 78. نیز نگاه کن: «سفینة البحار»، ج 2، ص 372.
(4) «کشف المحجة لثمرة الحجة»، ص 50.
(5) مقصود، «حدیث توحید مفضّل» و «اهل حدیث اهلیجیه (هلیله)» است.
(6) «بحار الانوار»، ج 3، ص 57 و 152.
(7) «حدیث مرسل» آن است که اسناد آن متصل نباشد، در مقابل، حدیث مسند است و آن حدیثی است که «محدّث» با ذکر همه اسناد، آن را به معصوم- علیه السّلام- نسبت دهد. برای توضیح بیشتر ر. ک: سبحانی، جعفر، «اصول الحدیث و احکامه»، ص 95.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 20
روایت شده‌اند، زیانی ندارد؛ زیرا انتساب آنها به مفضّل در میان دانشمندان اشتهار دارد. از جمله «سید بن طاوس» و دیگران آنها را تأیید کرده‌اند. نیز ضعیف شمردن «محمد بن سنان» و «مفضّل بن عمر» هم

زیانی ندارد؛ زیرا ما این ضعفها را نمی‌پذیریم؛ چون در روایات فراوانی به جلالت قدر و منزلت آن دو اشاره شده است. وانگهی متن دو خبر، شاهد صدقی بر صحت آنهاست و علاوه بر این نوع متون نیازی به صحیح بودن خبر ندارد» «1» نیز در اول ترجمه توحید مفضّل، این دو کتاب و راوی آنها را این گونه ستایش می‌کند:
«چون حدیث شریفی در اثبات صانع قدیر و توحید و سایر صفات کمالیه او- جلّ شأنه و تعالی سلطانه و عظم برهانه- [از] شیخ جلیل، مفضّل بن عمر جعفی که از خواص اخیار، سلاله اطهار، امام المغارب و المشارق، ابو عبد اللّه، جعفر بن محمد صادق- علیهما السّلام- بود ... و رشاقت مضامین و وثاقت براهینش شهادت می‌داد و می‌دهد که از منبع وحی و الهام جاری گردیده ... و کافّه شیعیان در تقویت بیقین ایقان و ایمان به آن محتاج بودند و ... آن را به فارسی ترجمه کردم.» «2» «علّامه سید صدر الدین عاملی» «3»- رحمة اللّه علیه- می‌گوید:

_____

(1) «بحار الانوار»، ج 3، ص 55 و 56. دلیل سخن آخر مرحوم مجلسی آن است که:
احادیثی باید صحیح السّند باشند که بیانگر حکمی عبادی و یا غیر عبادی باشند اما چنین حدیث روشنی که عقل تمام مضامین آن را تأیید می‌کند چه نیازی دارد که سند آن صحیح باشد.
(2) «ترجمه توحید مفضّل»، ترجمه مرحوم مجلسی (ره)، ص 3 و 4.
(3) برای شناخت این عالم بزرگ اسلامی نگاه کن: منتهی الآمال، ج 2، ص 410.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 21
«کسی که بدقت در حدیث مشهور مفضّل از امام صادق- علیه السّلام- بنگرد، در می‌یابد که امام- علیه السّلام- این سخنان بلیغ و معانی شگفت و الفاظ غریب «1» را جز با مردی بزرگ، جلیل القدر، دانشمند، با ذکاوت، هوشمند و شایسته حمل اسرار دقیق و ظریف و بدیع با کس دیگر در میان نمی‌نهد. این مرد در نزد من بسیار رفیع المقام و جلیل القدر است، رضوان اللّه علیه.» «2» محدث بزرگ اسلامی، «حاج شیخ عباس قمی (ره)» نیز اگر چه در کتاب گرانقدر «سفینة البحار» با اینکه آراء مختلف را بیان نموده امّا گویی عقیده خویش را ذکر ننموده و لیکن در کتاب شریف «منتهی الآمال» هنگام بحث در اصحاب امام موسی کاظم- علیه السّلام- به طور مفصّل در باره مفضّل بحث نموده و از جمله در ستایش از این مرد بزرگ می‌گوید:
«از کتاب شیخ معلوم می‌شود که او از «قوّام ائمّه» و پسندیده نزد ایشان بوده و بر منهاج ایشان از دنیا گذشته و هم دلالت دارد بر جلالت و وثاقت

او بودن او از وکلای حضرت صادق و کاظم- علیهما السّلام- و «کفعمی» «3» او را از بوّابین

---

(1) توحید مفضّل در دو بخش است، یک بخش همین مقدار که در عالم سفلی است و در میان دانشمندان به «توحید مفضّل» مشهور است و در چهار مجلس تدوین یافته و بخش دیگر همان معارف ملکوتی و ما وراء الطبیعی است که «صادق الوعد- علیه السّلام-» به مفضّل وعده کرد. این بخش بمراتب مهمتر و شگفت‌تر از توحید مفضل مشهور است.
چنان که از سخنان مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی بر می‌آید، شخصی به نام «سید میرزا ابو القاسم ذهبی» اخیرا به آن دست یافته و همه آن را در کتابی به نام «تباشیر الحکمة» گرد آورده است. هنگامی بیشتر به عمق و درستی سخن مرحوم صدر پی می‌بریم که به این نکته نیز توجه کنیم. (ر. ک: الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج 4، ص 488).
(2) «اعیان الشیعة»، ج 10، ص 132 و 133 و «سفینة البحار»، ج 2، ص 372.
(3) مرحوم کفعمی آنگاه می‌گوید: «گویا مقصود از باب امام، باب اسرار و دانشهای اوست.» «ر. ک: المصباح، ص 277) نیز مرحوم نوری در «مستدرک الوسایل»، ج 3، ص 570 و ابو علی در ص 319 رجالش و صاحب «اعیان الشیعه» در ج 4، ص 544، این سخن را نقل کرده‌اند.

ائمه شمرده است.» «1» آنگاه به چند حدیث «2» که در فضیلت «مفضّل» آمده اشاره می‌نماید و در پایان در باره احادیثی که در ردّ مفضّل است و نیز ضعیف بودن وی در نزد برخی از علما، سخنانی دارد که ما این سخنان را- ان شاء اللّه- در پایان این بخش می‌آوریم.
«شیخ آقا بزرگ تهرانی» در فضیلت مفضّل و کتابش چنین می‌نگارد:
«این کتاب از آن ابو عبد اللّه یا ابو محمد، مفضّل بن عمر جعفی کوفی است.
«نجاشی» در رجالش آن را کتاب «فکر» نامیده و یکی از دانشمندان بر آن، نام «کنز الحقائق و المعارف» (گنجینه حقایق و معارف) نهاده است. «سید بن طاوس» در کتاب «کشف المحجة» و «امان الاخطار» امر نموده که این کتاب همراه باشد و در آن اندیشه شود ... نیز به خاطر جلیل و شریف بودن این دو کتاب «3»، مرحوم مجلسی عینا هر دو را در «بحار الانوار» «4» آورده است.» «5» صاحب مستدرک- رضوان اللّه علیه- نیز از جمله عالمانی است که از جایگاه رفیع او دفاع کرده و به شبهات برخی از روایات پاسخ داده است. «6» «آیت اللّه خویی»- رضوان اللّه علیه- مفسّر، فقیه و رجالی بزرگ در باره مفضّل می‌گوید:

«در جلالت و عظمت مفضّل همین قدر بس که امام صادق- علیه السّلام- او را مورد چنین لطف و عنایتی قرار داد و کتاب مشهور به «توحید مفضّل» را به او

_____

(1) «منتهی الآمال»، ج 2، باب نهم، فصل هفتم، ص 442 و 443.
(2) این احادیث را در بخش مفضّل از دیدگاه روایات آوردیم.
(3) کتاب «توحید مفضّل» و «توحید هلیله».
(4) «بحار الانوار»، ج 3، ص 57 و 152.
(5) «الذّریعة الی تصانیف الشیعة»، ج 4، ص 482 و 483.
(6) در صفحات بعد، سخن مرحوم حاج شیخ عباس قمی در این باره می‌آید.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 23
املا نمود. «1» این کتاب همان است که «نجاشی» آن را کتاب «فکّر» (اندیشه کن) نامیده. این امر خود دلیل واضحی است که مفضّل از خواص اصحاب و مورد عنایت امام صادق- علیه السّلام- بوده است. گذشته از این، «ابن قولویه» و «شیخ مفید» به وثاقت او تصریح کرده‌اند و شیخ مفید او را از سفراء ممدوح شمرده است.» «2»

4- پاسخ به یک شبهه

پس از ذکر این دیدگاهها باید مسأله‌ای را روشن کنیم و آن این است که: اگر مفضّل از اصحاب خاص، بوّاب ائمّه، از قوّام آنان، حامل و محرم اسرار آنان و خلاصه از چنین مرتبت و جلالت قدری برخوردار است، چرا روایاتی در ذم و ردّ او رسیده «3» و شماری او را ضعیف الایمان، فاسد و ... دانسته‌اند؟

هنگامی می‌توان به پاسخی قطعی و درست رسید که انسان از اوضاع عصر امام صادق- علیه السّلام- و فشارهای عباسیان آگاه باشد.

به خاطر فشارهای دستگاه بنی العباس بر امام- علیه السّلام- و یارانش، «تقیّه» یکی از کارهای رایج آنان بوده است. گاه امام- علیه السّلام- نزدیکترین

---

(1) باید دانست که لطف و عنایت امام- علیه السّلام- به مفضّل از این هم بالاتر است؛ زیرا در پایان مجلس چهارم این کتاب، امام- علیه السّلام- به مفضّل وعده می‌دهد که در مجالسی دیگر، معارف و حقایق ملکوت را برایش بگوید، بی‌شک امام، صادق الوعد است و باید به دنبال آن کتاب نیز گشت. البته سخن مرحوم آقا بزرگ تهرانی را در باره یافتن آن کتاب نیز ذکر کردیم. در هر حال این وعده و عمل به آن خود بیانگر جایگاه و گنجایش مفضّل در نزد امام صادق- علیه السّلام- است.

(2) نگاه کن: «معجم رجال الحدیث»، ج 18، ص 303 و 304.

(3) نگاه کن: «معجم رجال الحدیث»، ج 18، ص 300 و «رجال نجاشی» و «رجال ابن غضائری».

افرادش را متهم می‌کرد تا آنان را از مرگ و نابودی به دست دشمنان برهاند. این است راز احادیثی که در ذم اصحابی رسیده که عدالت و وثوق آنها جای هیچ شکی ندارد. «مفضّل» نیز از همین گروه است که باید احادیث در ردّ او را حمل بر «تقیّه» نمود.

امام صادق- علیه السّلام- به «عبد اللّه بن زرارة بن اعین» می‌گوید:

«به پدرت سلام برسان و به او بگو: اگر سخنی علیه تو می‌گویم بدان که برای دفاع از توست. مردم و دشمنان همواره تلاش می‌کنند افرادی را که در نزد ما جایگاه دارند و به ما نزدیکند، بیازارند. آنان این افراد را به خاطر دوستی ما به آنان، نکوهش می‌کنند و می‌کشند. در عوض، هر که را که ما نکوهش می‌کنیم و ردّ می‌نماییم ستایش می‌کنند. [بگو به پدرت:] اگر در ظاهر تو را نکوهش و ردّ می‌کنم به خاطر آن است که تو به ولایت ما

شناخته‌شده‌ای و همه می‌دانند که طالب مایی؛ از این رو در نزد مردم مذموم و ناپسندی چون که ما را دوست داری و به جانب ما مایلی پس خواستم تو را در ظاهر ردّ و نکوهش کنم تا در نزد مردم محبوب باشی و بدین ترتیب به دینت آسیب نرسد و شرّ آنان از تو برداشته شود.» «1» در این باره شیخ عباس قمی- ره- می‌گوید:
«و امّا روایات قدح در مفضّل قابل معارضه با اخبار مدح او نیستند. شیخ ما در خاتمه مستدرک، کلام را در حال او بسط داده و از روایات قدح در او جواب داده و کسی که رجوع کند به توحید مفضّل که امام صادق- علیه السّلام- برای او فرموده، خواهد دانست که مفضّل نزد آن حضرت، مرتبه و منزلتی عظیم داشته و

---

(1) «وسائل الشیعة»، ج 3، ص 584 و «رجال کشی»، ص 91.

قابل تحمل علوم ایشان بوده است.» «1» صاحب «معجم الرجال» نیز پس از تحلیل و بررسی محققانه احادیث مدح و ذمّ مفضّل و وارسی سخنان دانشمندان رجالی، در پایان بحث این گونه نتیجه می‌گیرد (نقل به مضمون):
«روایات فراوانی در جلالت شأن و عظمت قدر مفضّل رسیده که غالبا علم اجمالی به صدور آنها از معصوم- علیه السّلام- پدید می‌آید. اگر چند حدیث نیز در ذم و ردّ او رسیده باید گفت: در میان این احادیث تنها سه حدیث، سند تامّ دارند و این احادیث اندک در برابر آن همه حدیث معتبر تاب نمی‌آورد. همچنین در باره این احادیث باید همان حکمی را صادر کنیم که در باره احادیث ردّ «زرارة بن اعین» بیان نمودیم «2» و علم واقعی این احادیث را در اختیار اهل آن بدانیم.» «3»

پس از ذکر نمی از دریای بیکران فضیلت مفضّل، اینک نکاتی را در باره کتابش یادآور می‌شویم.
امام صادق- علیه السّلام- این حدیث بلند را در چهار روز و چهار نشست، بر مفضّل املا فرموده است. شاید بتوان برای هر مجلس عنوانی کلی را برشمرد.
مجلس اول: در باره شگفتیهای آفرینش انسان مجلس دوم: در باره شگفتیهای آفرینش حیوان

_____
(1) «منتهی الآمال»، ج 2، ص 443 و 444.
(2) علت این امر در سطرهای گذشته ذکر شد. نیز نگاه کن: «معجم رجال الحدیث»، ج 7، ص 245.
(3) «معجم رجال الحدیث»، ج 18، ص 303.

مجلس سوم: در باره شگفتیهای آفرینش طبیعت مجلس چهارم: در باره ناملایمات و مصائب

6- مشابهت توحید مفضّل با قرآن کریم

این یک شیوه قرآنی است که مردم دعوت شوند به تأمل و تدبّر در باره اشیا و موجودات پیرامون خود. با یک نظر اجمالی در می‌یابیم که قرآن کریم بارها و بارها مردم را به تدبر و نگریستن در چیزهایی فراخوانده که مردم در طول روز و بلکه هر لحظه و هر ساعت با آن در تماس هستند.
قرآن کریم مردم را تشویق می‌کند که به «شتر»، «آسمان»، «کوهها» و «زمین» بنگرند. راستی مگر مردم آنها را ندیده‌اند؟ در پاسخ باید گفت: آری دیده‌اند، اما در آنها درنگ و اندیشه نکرده‌اند. اگر مردم در همین امور «به ظاهر بدیهی» بنگرند و براستی در آنها اندیشه و تدبر نمایند، به شگفتیهای تمام اجزای آفرینش پی می‌برند. امام صادق- علیه السّلام- نیز که قرآن ناطق است مردم را به تأمل در کوه، دشت، دریا، آسمان، زمین، حیوان، انسان، پرنده، درنده و ... فرا می‌خواند.
نظم، تدبیر، حکمت، اندازه‌گیری و هماهنگی در اشیا محیّر العقول است.
در این جهان هستی همه اجزا، از ستاره تا ذرّه با حکمت شگفتی همراه است. امّا چون انسان تدریجا با این جهان هستی آشنا می‌شود برای او همه چیز عادی و طبیعی جلوه می‌کند. هنگامی که انسان به دنیا می‌آید هیچ چیز نمی‌فهمد. «1» اندک اندک رشد می‌کند و با پیرامون خود آشنا می‌شود. این شناخت چنان آرام و

---

(1) حکمتهای فراوان این امر نیز در سخنان امام- علیه السّلام- آمده است.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 27
تدریجی است که ملموس نیست. اگر انسان در آغاز تولّد از درک بالایی برخوردار بود و ناگاه وارد این عالم هستی می‌شد، حیرت و شگفتی مانع حیات طبیعی او می‌شدند.
خواننده عزیز، سخنان امام- علیه السّلام- را دست کم و آسان مگیر. راه نجات همین است که با اندیشه در همین نظم و حکمت حاکم بر همه عالم، به مبدأ متعال پی ببری و نیک‌فرجام شوی.
امام- علیه السّلام- مفضّل و همه مردم را به اندیشه در آفاق و انفس فرا می‌خواند؛ زیرا آیات الهی را در آنها می‌توان مشاهده کرد. قرآن کریم می‌فرماید:
«بزودی آیات قدرت خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نشان خواهیم داد تا بر ایشان آشکار شود که او حق است.» «1» پس اندیشه در سخنان امام صادق- علیه السّلام- انسان را به سوی حقیقت رهنمون

می‌سازد و انسان وجود خدا را در همه جا می‌یابد. خداوند در ادامه آیه مذکور می‌فرماید:
«آیا اینکه پروردگار تو در همه جا حاضر است، کافی نیست» گویی اگر انسان در آفاق و انفس بیندیشد بر اثر حکمتهای شگفت، خدای را نیز در همه جا جلوه‌گر می‌بیند.
باید انسان عادت کند که در همه چیز بیندیشد. اگر کسی دیده عبرت‌بین داشته باشد، به قول حضرت علی- علیه السّلام- همه چیز آفرینش عبرت‌آور است.
پس بی‌جهت نیست که در روایات ساعتی تفکر برتر از هفتاد سال عبادت

---

(1) سوره فصّلت، آیه 52

شمرده شده است «1»؛ زیرا تفکر و اندیشه، انسان را به خدا می‌رساند.
گاه انسان چیزی را می‌داند ولی دانستن کافی نیست باید در دانسته‌ها اندیشید. امام صادق- علیه السّلام- در همین کتاب، بارها مفضّل را چنین خطاب می‌کند: «ائک تری ...»؛ یعنی: «تو می‌بینی که ...» براستی اگر مفضّل «می‌داند» و بالاتر اینکه «می‌بیند» امام از او چه می‌خواهد؟ امام از او اندیشه و عبرت می‌خواهد؛ از این رو همواره می‌فرماید: «ای مفضّل در ... اندیشه کن و از ... درس عبرت بگیر».
همه مردم می‌دانند که چوب بر روی آب می‌ماند و این در نظر آنان امری عادی است و مسأله خاصی در آن نیست امّا امام- علیه السّلام- می‌فرماید: در همین امر اندیشه کنید عادی بودن یک امر نباید مانع اندیشیدن شود، انسان از اندیشه در همین امور به ظاهر ساده به مسائل بزرگی می‌رسد.
همه مردم بارها سقوط سبیب را از درخت دیده‌اند و ای بسا گاه بر سر عده‌ای خورده باشد و آخی! هم گفته باشند امّا چرا در این میان تنها «نیوتن» از سقوط سیب بر زمین و طرح پرسشهای فراوان به یک قانون بزرگ علمی (جاذبه عمومی) پی می‌برد؟؛ زیرا بدیهی بودن و ساده بودن امور مانع اندیشیدن او نشده است. باید همه اجزای این عالم را به چشم اندیشه بنگریم.
غالب مردم از شگفتیهایی چون، کهکشانها، آسمان، موشک، هواپیما، سفر انسان به کرات دیگر، شکافتن اتم و دیگر امور خارق العاده عبارت «جلّ الخالق» را بر زبان جاری می‌سازند، در حالی که «جلیل» و «حکیم» بودن خدا در

---

(1) در باره فضیلت «تفکر»، «تدبر» و «تأمل» رجوع کن به: «المحجة

البیضاء»، ج 8، کتاب التفکر، ص 192 و بعد از آن.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 29
همه چیز، جاری و ساری است و این همان چیزی است که امام از مفضّل و همه انسانها می‌طلبد.
به مضمون آیه برگردیم، در جهان طبیعت و آفاق و در جهان درون و انفس اندیشه کنید تا پی به وجود «حق» ببرید.

«معجزه» عملی است که دیگران از آوردن آن عاجز باشند، همیشه وقتی که مردم بخواهند از معجزه‌های ائمه- علیهم السّلام- نام ببرند، فکرشان به سوی، زنده کردن مرده، برگرداندن خورشید، رام کردن حیوان درنده، شفا دادن بیمار لا علاج و دیگر امور می‌رود.
در حالی که «نهج البلاغه» معجزه است، «صحیفه سجادیه» معجزه است، و «توحید مفضّل» نیز معجزه است و ضرورتی ندارد که آنها را بکاویم تا یک سخن از آینده و یک پیشگویی ببینیم.
این کتاب یک معجزه است، امام صادق- علیه السّلام- به فلسفه و اسرار آفرینش کاملا احاطه داشته و در القای این درسها به صورت فیلسوفی الهی، دانشمندی کلامی، پزشکی حاذق، تحلیلگری شیمیدان، تشریح‌کننده‌ای متخصص، کارشناس کشاورزی و درختکاری و به یک کلام، «عالم و آگاه از همه پدیده‌های میان آسمان و زمین» جلوه‌گر شده است.
«1» براستی چه اعجازی از این بالاتر؟! ناگفته نماند، از همان نوع معجزهای «جلیّ» که درک اعجاز در آن به تدبر

_____

(1) محمد حسین المظفر، «حیاة الامام الصادق»، ص 248.

و اندیشه زیاد نیاز ندارد در این کتاب وجود دارد؛ از جمله:
1- هنگامی که امام- علیه السّلام- در باره عجایب آفرینش ماهی سخن می‌گویند، می‌فرمایند: «ماهی، آب را از دهان می‌گیرد و از دو گوش بیرون می‌کند تا چون دیگر حیوانات از فواید هوا بهره ببرد».
این سخن بروشنی بیانگر استفاده ماهی از «اکسیژن» هواست که قرنها پس از سخن امام کشف شده است.
2- هنگامی که امام- علیه السّلام- در باره ستارگان و حرکت آنها سخن می‌گوید، برای هر ستاره دو حرکت را ذکر کرده‌اند، آنگاه این دو حرکت را به حرکت کردن مورچه بر روی سنگ آسیاب به سمت چپ و حرکت سنگ به سمت راست تشبیه کرده‌اند. در چنین صورتی سنگ به جانب راست می‌گردد و مورچه با اینکه با سنگ می‌گردد امّا خود نیز به جانب مخالف و از راست به چپ می‌گردد.
از سخن و مثال امام- علیه السّلام- می‌توان به حرکت «وضعی» و «انتقالی» و جهت حرکت ستارگان پی برد. البته امام- علیه السّلام- در این بخش و بسیاری از قسمتهای دیگر مفصّلا بحث کرده‌اند و اگر دانشمندان متخصص هر رشته به گرد هم آیند و به بحث بنشینند بی‌شک دهها و صدها

قانون حتی کشف نشده را در می‌یابند. اما افسوس که بشر با بی‌اعتنایی به سخنان معصومین- علیهم السّلام- بزرگترین ستم را بر خود روا می‌دارد.
3- امام- علیه السّلام- در بحث «هوا»، آن را عامل حرکت امواج صدا دانسته‌اند، امروز نیز به اثبات رسیده که در مکان بی‌هوایی (خلأ) امواج به حرکت در نمی‌آیند. نیز مرکّب بودن هوا و جسم بودن آن بدرستی از سخن امام- ع- فهمیده می‌شود در صورتی که در آن اعصار مردم به مرکّب بودن هوا و جسم بودن آن

پی نبرده بودند.
4- می‌توان «حرکت زمین» و «کروی» بودن آنها را از عبارات امام در این بخشها فهمید. امام- علیه السّلام- فرموده است:
«فجعلت تطّلع اوّل النّهار من المشرق فتشرق علی ما قابلها من وجه المغرب»؛ یعنی: خورشید چنین آفریده شد که از جانب مشرق طلوع کند و بر آنچه که از جانب مغرب با آن رو به رو می‌شود بتابد.
بویژه تکیه ما بر روی «ما قابلها من وجه المغرب» است. و اینکه امام- علیه السّلام- نفرمود: «قابلته» که ضمیر به خورشید برگردد و این نشان از آن است که بر اثر گردش زمین نور خورشید به همه جای آن می‌رسد.
نیز در جای دیگر هنگام ذکر فواید غروب کردن خورشید از جمله می‌فرماید: «و غروب می‌کند تا بر آنچه که در آغاز صبح نتابیده بتابد» براستی چه عبارت شگفتی است! شما اگر درست دقت کنید می‌یابید که در این جمله کروی بودن زمین و حرکت آن نهفته است.
در جای دیگر می‌فرماید «و خورشید بر زمین می‌تابد تا هر بخشی از زمین نصیب خود را از نور آن بگیرد.» این جمله نیز هم بیانگر کروی بودن زمین و هم حرکت آن است؛ زیرا در عبارت امام- علیه السّلام- «قسط» است که ما آن را «نصیب»، ترجمه کردیم. و «قسط» بیانگر نوعی همانندی نسبی است و این در حالت کروی بودن زمین درست است.
در هر حال سرتاسر کتاب اعجاز است و شگفتی و تنها باید در آن اندیشید و به مبدأ اعلی یقین پیدا کرد.

ممکن است کسی عبارتی را بخواند و خیال کند که با علم جدید نمی‌سازد. چنین فردی باید به چند نکته توجه کند:
1- دانش انسان عادی محدود و اندک است و خداوند می‌فرماید: وَ ما أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا «1»؛ یعنی: جز اندکی، به شما دانشی نداده‌ایم. پس انسان نباید بر منبع نور و دانش الهی یعنی سخن امام معصوم خرده بگیرد؛ زیرا ما دانش اندک داریم و هنوز به جایی نرسیده‌ایم، به عبارت دیگر معیار علم، علم امام- علیه السّلام- است نه علم ما. اگر نکته‌ای را در نیافتیم بدانیم که هنوز به حکمت دانش امام نرسیده‌ایم.
2- بسیاری از سخنان امام صادق- علیه السّلام- در گذشته‌ها غریب می‌نمود ولی امروزه با کشفهای تازه حقیقت آنها روشن شده. ای بسا این سخنان نیز امروزه معلوم نگردد و بشرهای آینده با پیشرفت دانش به آنها دست یابند، مگر همه دانش را در اختیار این نسل گذاشته‌اند تا قضاوت نهایی با ما باشد؟
3- هر جا که شبهه‌ای پیش آمد باید از دانشمندان اسلامی و متخصصان لغت‌شناس پرسش نمود؛ زیرا بسیاری از رازها با «الفاظی» بیان شده که قابل تدبر و اندیشه است و چه بسا در مرحله اول معنی خاصی ندهد ولی وقتی در آن لغت و معنای آن در آن اعصار و ... تدبر شود به کشف عظیمی دست یابیم.
در جایی امام- علیه السّلام- سردی زمین را یکی از شگفتیها شمرده‌اند. ای بسا کسی به محض دیدن این عبارت- العیاذ باللّه- بر منبع علم الهی خرده بگیرد که درون زمین داغ و سوزان است، این شخص غافل، به عمق سخن امام و اینکه با قرینه‌های فراوان مقصود امام همین پوسته زمین بوده است، بدرستی پی نبرده و

---

(1) سوره اسراء، آیه 85.

توجه نکرده است. براستی شگفت نیست که کره‌ای بیرون و درونش آتش باشد اما مردم از پوسته سرد و مناسب آن بهره ببرند؟
در جای دیگر، امام- علیه السّلام- فرموده‌اند: «درس عبرت بگیر که اگر زمین ثابت و آرام نبود، مردم ...» باید دانست که ثابت بودن دو معنی دارد، یکی در برابر لرزش و حرکتهای نامتعادل و دیگری در برابر مطلق حرکت. امام- علیه السّلام- در این قسمت تصریح نموده‌اند که اگر زمین همواره در لرزه و اضطراب بود ...» پس این ثبات و آرامش با حرکت دورانی و

متعادل زمین تضادی ندارد.
هرجا که عبارتی از امام را در نیافتیم باید این گونه در معانی کلمات و قرائن آن اندیشه کنیم و به حقیقت برسیم و اگر نرسیدیم دانش خود را اندک بشماریم نه خاندان وحی و علم مطلق را متهم نماییم.

9- شرحها و ترجمه‌های توحید مفضّل

تاکنون دانشمندان و علمای اسلامی چنان که شاید، به شرح و ترجمه این کتاب بزرگ نپرداخته‌اند. با این حال چندی از آنان آن را شرح و یا ترجمه کرده‌اند و عده‌ای نیز بر آن تعلیقه‌هایی زده‌اند. مناسب با این مجال به چند شرح و ترجمه اشاره می‌کنیم:

1- شرح «مولی باقر بن مولی اسماعیل کجوری تهرانی»، شیخ محمد که برادر شارح مذکور است، در کتاب «زبدة المآثر» در باره شرح برادرش می‌گوید:

«این شرح بسیار بزرگ در سی مجلس با عنوانهای «ای مفضّل!» سامان شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 34

داده شده و بیش از بیست هزار بیت است.» «1» 2- شرح فارسی «مولی فاضل فخر الدین ما وراء النهری» «2» 3- مرحوم مجلسی- رضوان اللّه علیه- هنگام روایت این حدیث بلند در «بحار الانوار» بسیاری از کلمات و عبارات آن را شرح کرده‌اند. «3» 4- آقای «کاظم مظفر» نیز کوشیده‌اند که کتاب را تحقیق کنند و با افزودن مقدمه‌ای مفید و پاورقیهایی سودمند تا حدودی در کار خود موفق بوده‌اند «4» 5- «اسماعیل بن حسین تبریزی»، با تخلّص «تائب» و مشهور به «مسأله‌گو»، تمام کتاب توحید مفضّل را در دو هزار بیت به شعر در آورده است. «5» 6- ترجمه «علّامه محمد باقر مجلسی»، صاحب «بحار الانوار». این ترجمه در عین پر فایده بودن آن و گذشته از آنکه مترجم جلیل القدر، در جای جای کتاب با عنوان «مترجم گوید» نکات سودمندی را ذکر کرده است و لیکن در بسیاری از جاهای دیگر، سخنان سودمندی از خود اضافه کرده‌اند و با سخنان امام- علیه السّلام- آمیخته شده؛ به عبارت دیگر: می‌توان ترجمه مرحوم مجلسی را شرحی مختصر و «مزجی» دانست که باز شناختن سخنان شارح و متن، تنها با مقابله با اصل ممکن است. «6»

---

(1) «الذریعة الی تصانیف الشیعة»، ج 4، ص 482.

(2) همان مأخذ، ج 4، ص 482.

(3) «بحار الانوار»، ج 3، ص 57 و 152.

(4) «توحید المفضل»، مکتبة الداوری، ج سوم، با مقدمه و پاورقی آقای کاظم مظفر.

(5) «الذریعة الی تصانیف الشیعة»، ج 4، ص 288.

(6) نگارنده، نسخه خطی این ترجمه را ندیده و قضاوتهای او تنها بر اساس چند نسخه چاپی پر غلط است، چه بسا مرحوم مجلسی در نسخه اصلی

همه جا سخن و توضیح خود را از اصل جدا کرده باشد. رضوان اللّه علیه و اسکنه اللّه فسیح جناته.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 35
7- ترجمه «مولی محمد صالح بن محمد باقر قزوینی روغنی.» «1» 8- ترجمه «شیخ فخر الدین ترکستانی ما وراء النهری» «2» 9- ترجمه آقای «زین العبادین کاظمی خلخالی». این ترجمه همراه ترجمه دیگر مترجم (اخلاق نزد امام صادق- علیه السّلام) در یک مجلد چاپ شده است «3» به اقتضای کار، صفحاتی از اوایل، اواسط و اواخر این ترجمه را با ترجمه مرحوم مجلسی- رضوان اللّه و برکاته علیه- مقابله نمودم. نتیجه، رضایت‌بخش نبود؛ زیرا تفاوت چندانی میان دو ترجمه مشاهده نشد؛ به عبارت دیگر: همان ترجمه مرحوم مجلسی (ره) بود با اختلافهای بسیار ناچیز.
10- ترجمه آقای «علی اصغر فقیهی». این کتاب کوچک، ترجمه کاملی از توحید مفضّل نیست، بلکه مترجم محترم کوشیده که با حذف برخی از مطالب و همراه کردن کتاب با چند تصویر و قلمی نسبتا روان نوشته‌ای مناسب برای «دانش‌آموزان» تهیه کند

---

(1) «الذریعة الی تصانیف الشیعة»، ج 4، بخش ترجمه‌ها.
(2) همان.
(3) این کتاب توسط انتشارات حجر در سال 1361 به چاپ رسیده است.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 36

10- ترجمه حاضر

«شگفتیهای آفرینش از زبان امام صادق (ع)». این عبارت عنوان ترجمه این قلم از «توحید مفضّل» است. در این باره ذکر چند نکته خالی از سود نیست:
الف- تلاش کرده‌ام که سلیقه‌های شخصی را وارد متن نکنم و کلمه یا عبارت توضیحی خود را درون [] بگذارم.
ب- سعیم آن بوده که هم جانب امانت و پایبندی به متن حدیث را نگاه دارم و هم این تقید و توجه به متن، قلم را از قواعد نگارشی دور نسازد و تا حدّ امکان روانی و رسایی آن حفظ شود.
ج- هر گاه به خاطر عدم توانایی‌ام نتوانسته‌ام هر دو ویژگی را گرد آورم، روانی قلم را فدای تقید و پایبندی به متن نموده‌ام.
د- از آنجا که این کتاب، یک حدیث بلند است و دسترسی به مطالب آن اندکی دشوار می‌نمود، کوشیده‌ام که با انتخاب سر فصلها و فهرست مناسب، کار را بر خواننده اندکی آسان کنم.
ه- مفضّل بن عمر جعفی که راوی حدیث است، در میان مردم بدرستی شناخته نیست شاید این امر به خاطر اختلاف علما در باره او باشد؛ مثلا دانشمندان بزرگی چون «نجاشی» و «ابن غضائری» او را ضعیف شمرده‌اند؛ از این رو لازم دیدم که در مقدمه کتاب دیدگاههای مختلف را بیاورم تا جلالت قدر و عظمت این صحابی خاص امام صادق و امام کاظم- علیهما السّلام- از رهگذر روایات قطعی الصدور و این دیدگاههای دانشمندان بزرگ بر همگان روشن شود و تردیدی در کتاب نیز پدید نیاید.
و- در مراحل آماده کردن این ترجمه در مسائل محتوایی از متن عربی بحار الانوار و ترجمه مرحوم مجلسی بهره‌های فراوان برده‌ام، نیز در مراحل صوری؛ مانند: تهیه فهرست و سر فصلها از کتاب آقای مظفر سود برده‌ام.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 37

11- سخن پایانی

بی‌تردید در کار اغلب انسانها لغزش راه می‌یابد، بویژه در کار شخص کم تجربه‌ای چون نگارنده؛ از این رو اول اینکه: اگر در ترجمه لغزشی داشته‌ام- که بی‌شک چنین است- از حضور اقدس امام صادق- علیه السّلام- معذرت می‌خواهم. دوم اینکه: امیدوارم که خوانندگان و محققان عزیز لغزشهایم را یاد آورند تا «بدانم» و- ان شاء اللّه- در زمانهای آینده به اصطلاح آورم.
خداوندا! آینه دل را به نور اخلاص روشنی‌بخش و زنگار شرک و دو بینی را از لوح دل، پاک گردان و شاهراه سعادت و نجات را به این بیچارگان بیابان حیرت و ضلالت بنما، و ما را به اخلاق کریمانه متخلق فرما، و از نفحات و جلوه‌های خاص خود که مختص اولیای درگاه است ما را نصیبی ده، و لشکر شیطان و جهل را از مملکت قلوب ما خارج فرما، و جنود علم و حکمت و رحمان به جای آنها جایگزین کن، و ما را با رحمت خود و خاصّان درگاهت از این سرای درگذران، و در وقت مرگ و بعد از آن با ما با رحمت خود رفتار فرما، و عاقبت کار ما را با سعادت قرین کن.
بحق محمد و آله الطاهرین- صلوات اللّه علیهم اجمعین. «1» نجفعلی میرزایی قم- تابستان 1373 ربیع الاوّل 1415

---

(1) بخشی از مناجاتهای رهبر کبیر انقلاب اسلامی، امام خمینی- رضوان اللّه علیه- که در آغاز کتاب «چهل حدیث» آمده است.

[توحيد مفضل]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ* «محمّد بن سنان» از «مفضّل بن عمر» نقل می‌کند:
پایان روز بود. در «روضه»، میان قبر و منبر رسول خدا- صلی اللَّه علیه و آله- نشسته بودم و در باره شرافت و فضیلتهای خدادادی و برتری جایگاه رفیعش که جمهور امّت نسبت به آنها آگاه نبودند، می‌اندیشیدم.
در این حال بودم که ناگاه «ابن ابی العوجاء» وارد شد و در جایی نشست که می‌توانستم سخنش را بشنوم. آنگاه یکی از یارانش نزد او رسید و نشست. ابن ابی العوجاء لب به سخن گشود و گفت: «بی‌شک، صاحب این قبر در تمام حالاتش به منتها درجه کمال، شرافت و عظمت رسیده بود.» همراه او گفت: «او فیلسوفی بود که دعوی مرتبه‌ای بس عظیم و منزلتی بس بزرگ داشت و بر این ادّعای خود معجزاتی آورد که عقلها را مغلوب و فهمها را ناتوان و سرگشته نمود. خرد پیشگان برای درک حقیقت آنها در دریای خروشان اندیشه فرو رفتند و سرگشته و ناکام و تهیدست باز آمدند.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 40
آنگاه که اندیشمندان و فصیحان و خطیبان، دعوتش را به جان پذیرفتند، مردم دیگر، گروه گروه به دینش درآمدند. نام او با نام خدای جلّ و علا قرین گشت و روزانه پنج بار در اذان و اقامه این فریاد از مأذنه عبادتگاهها و هر جایی که دعوت و حجت الهی او بدان جا راه یافته بود، در دشت و صحرا و کوه و دریا به هوا خاست ... تا هر ساعت، یادش تازه ماند و رسالتش به خموشی نگراید.» ابن ابی العوجاء گفت: «سخن از محمّد- صلی اللَّه علیه و آله- را بگذار و بگذر که عقل من در باره او سرگشته و اندیشه‌ام در کار او گمراه و بسته است. در باره راز و ریشه کار او سخن بگو که مردم بدان سبب آن را می‌پویند.» آنگاه بگونه‌ای به آغاز پدید آمدن اشیا پرداخت، که هیچ پردازش، تدبیر و تقدیری نبوده و آفرینش، صانع و تدبیرگری ندارد، بلکه همه چیز خود به خود و بدون تدبیر مدبّری پدید آمده و دنیا همیشه چنین بوده و چنین خواهد بود.

[گفتگوی مفضّل و ابن ابی العوجاء]

مفضّل می‌گوید: [با شنیدن این سخنان ناروا] چنان به خشم و غضب آمدم که عنان از کفم بیرون رفت و [خطاب به او] گفتم:
«ای دشمن خدا! در دین خدایت الحاد می‌ورزی و خداوندی را که به نیکوترین صورت و کاملترین آفرینش پدیدت آورد و تو را تا بدین جا رسانیده، انکار می‌کنی؟! اگر در درون خویش نیک اندیشه کنی و حس لطیف تو در خطا نیفتد، هر آینه براهین ربوبیّت و آثار صنعت صانع را در وجودت نهفته و نشانه‌ها و دلایل او- جلّ و علا- را در آفرینشت روشن می‌یابی.
زاده ابو العوجاء [پس از شنیدن آهنگ تند سخنان مفضّل] گفت:
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 41
«ای مرد! اگر از متکلمانی با تو سخن می‌گوییم. در صورتی که [بر ما چیره شدی و] حق را نزد تو یافتیم، از تو پیروی خواهیم کرد. اما اگر از اینان نیستی هیچ سخن مگوی. اگر از یاران و اصحاب [امام] جعفر صادق [علیه السّلام] هستی، بدان که او با ما این گونه سخن نمی‌گوید و همانند تو با ما مجادله نمی‌کند. او بیش از آنچه تو از ما شنیدی، از ما شنیده، امّا هیچ گاه سخن را با فحش و تعدی آلوده ننموده است. او همواره در سخنان خود شکیبا، باوقار، اندیشه‌گر و استوار بوده و هیچ زمانی به ستوه می‌آمد و خلقش تنگ نمی‌گشت و بر نمی‌آشفت. ابتدا نیک به سخنان ما گوش فرا می‌دهد، می‌کوشد که دلیل ما را بدرستی دریابد، ما نیز همه چیز خود را به میان می‌آوریم. هنگامی که [سخنان ما تمام می‌شود و] می‌پنداریم او را محکوم کردیم [و بر او چیره شدیم]، ناگاه با سخنی کوتاه و اندک [بر ما غالب می‌آید،] دلیلمان را می‌شکند. عذرمان را می‌برد و ما را تسلیم دلیل خود می‌کند، به‌گونه‌ای که هیچ پاسخی در جواب به دلایلش نمی‌یابیم. حال اگر از یاران اویی تو نیز با ما چون او سخن بگو.

[علت املای کتاب بر مفضّل]

مفضّل می‌گوید: در حالی که از این سخنان، اندوهگین و در این اندیشه بودم که چگونه اسلام و مسلمانان، دچار کفر و انکار این گروه شده‌اند از مسجد بیرون آمدم. به نزد مولایم- صلوات اللّه علیه- رفتم. آن حضرت مرا شکسته دل و نگران دید. فرمود: چه شده است؟ من نیز تمام سخنانی را که از آن گروه دهری شنیده بودم و هم سخنان خود را بازگو کردم.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 43

مجلس اوّل

اشاره

امام فرمود: بامدادان به نزد من آی تا حکمت خدای جلّ و علا در آفرینش جهان، درندگان، چهارپایان، پرندگان، حشرات و جانوران دیگر؛ چون: حیوانات، گیاهان، درختان میوه‌دار و بی‌میوه و سبزیهای خوردنی و ناخوردنی را چنان برایت بیان کنم که شایستگان از آن عبرت گیرند، مؤمنان با شناخت آن، آرام گردند و ملحدان و انکارکنندگان در آن سرگشته شوند.
مفضّل می‌گوید: خرسند و شادمان از نزد آن حضرت- علیه السّلام- خارج شدم. آن شب به خاطر وعده امام- علیه السّلام- و انتظار آن، بر من دیر گذشت.
بامدادان، به نزد مولایم شتافتم، اجازه ورود یافتم. در برابرش [از سر ادب] ایستادم. فرمود: بنشین. آنگاه به اتاقی رفت که در آن خلوت می‌کرد. من نیز با خاستن او به پا خاستم. فرمود: در پی من بیا. به دنبال آن حضرت رفتم. به اتاق وارد شد و من نیز پشت سر او وارد شدم. امام- علیه السّلام- نشست و من هم در برابرش نشستم. فرمود: ای مفضّل! می‌دانم به خاطر شدت انتظار برای آنچه که
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 44
وعده‌ات دادم، دیشب بر تو به درازا کشید.
گفتم: آری این گونه بود، مولایم! فرمود: ای مفضّل! خداوند همیشه بوده است، بی‌آنکه پیش از او چیزی باشد و همیشه باقی خواهد بود، بی‌آنکه پایانی داشته باشد. او را سپاس که به ما الهام کرد و او را شکر که به ما عطا کرد و برترین و والاترین دانشها و برتریها را بویژه نصیب ما نمود. با علم خود ما را بر جمیع آفرینش برگزید و با حکمت خویش ما را امین و گواه بر آنان قرار داد.

[ناآگاهی اهل شک به اسباب و علل آفرینش]

ای مفضّل! دو دلان [شکّاکان] اسباب و معانی آفرینش را در نیافتند و آنگاه که اندیشه‌های آنان از درک صواب و حکمت آفریدگان باری- عز و جلّ- درماند با ناچیزی دانش خود، همه چیز را انکار کردند و با ضعف بصیرت خود به تکذیب و عناد پناه بردند. آنان آفرینش اشیا را انکار نمودند و مدعی شدند که هیچ صنعت، تدبیر و تقدیری در آفرینش اشیا نیست و حکمت هیچ مدبّر و صانعی در کار خلقت وجود ندارد. بی‌شک خداوند از آنچه پندارند برتر است. خدای اینان را بکشد. از حقیقت به کدام سوی می‌گریزند؟ (توبه، آیه 30) اینان در گمراهی و تیره‌بختی و سرگردانی به کورانی می‌مانند که بر سرایی در می‌آیند در نهایت استحکام و زیبایی، در آنجا بهترین و فاخرترین فرشها گسترانده شده، همه نوع خوردنی، نوشیدنی، پوشیدنی و هر نیاز دیگرشان فراهم آمده. در آنجا هر چیزی از سر حکمت و تقدیر بر جای شایسته خود است. اما این
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 45
بی‌بصران از این سوی به آن سوی می‌روند و همه جای آن سرا را به زیر پا می‌نهند ولی هیچ چیزی نمی‌بینند. نه سرای را می‌بینند و نه آنچه را که در آن مهیّاست. بلکه چه بسا [به خاطر نابینایی] گاه پای یکی از آنان بلغزد و چیزی را که به آن نیازمندند و در جای مناسبش قرار داده شده و او از حکمت وجود آن آگاه نیست از میان ببرد و او نیز به خشم و غضب آید و سرای و صاحب آن را نکوهش کند.
حال این گروه که حکمت و تدبیر را در کار آفرینش انکار می‌کنند همین گونه است.
از آنجا که اندیشه‌های اینان از درک اسباب و علل آفرینش اشیا ناکام ماند، در این جهان چنان سرگشته شدند که اتقان، استواری، حسن تدبیر، شکل دهی و هیأت آفرینی نیکوی آن را [به دست یک حکیم و آفریننده] در نیافتند چه بسا کسی از این گروه به خاطر عدم آگاهی به سبب و حکمت آفرینش یک چیز، به نکوهش و انکار و لغزش آن بپردازد. مانند کار گمراهانی چون «مانی» و اصحاب کافر او و ملحدان فاجر و فاسق و خارج از دین. کسانی که با سخنان محال و دروغین، خود را سرگرم کردند. [و از اطاعت پروردگارشان سرباز زدند].
بنا بر این، بر کسی که خداوند جلّ و علا، نعمت شناخت و هدایت و بینش به او داده و موفقش نموده که در کار آفرینش ژرف بیندیشد و با برهان قاطع بر وجود صانع هستی، لطف تدبیر و حسن تعبیر را دریابد، لازم است که پیوسته مولای خود را به خاطر این نعمت عظیم سپاس گوید و از او

بخواهد که در این طریق، ثابت قدم ماند و نعمتش فزونی یابد. خداوند جلّ و علا، فرموده است: «گر سپاس گویید، نعمتتان را بیفزاییم و گر کفر ورزیدید بی‌شک عذابم سخت است.» (ابراهیم، آیه 7)
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 46

[هیأت جهان و شکل‌گیری آن]

ای مفضّل! نخستین عبرت و دلیل بر خالق جلّ و علا، همین هیأت دهی، گردآوری اجزا و نظم آفرینی در کار این عالم است؛ از این رو اگر با اندیشه و خرد در کار عالم، نیک و عمیق تأمل کنی، هر آینه آن را چون خانه و سرایی می‌یابی که تمام نیازهای بندگان خدا در آن آماده و گرد آمده است. آسمان، همانند سقف، بلند گردانیده شده، زمین بسان فرش، گسترانیده شده، ستارگان چون چراغهایی چیده شده و گوهرها همانند ذخیره‌هایی در آن نهفته شده و همه چیز در جای شایسته خود چیده شده است. آدمی نیز چون کسی است که این خانه را به او داده‌اند و همه چیز آن را در اختیارش نهاده‌اند. همه نوع گیاه و حیوان برای رفع نیاز و صرف در مصالح او در آن مهیاست.
اینها همه، دلیل آن است که جهان هستی با اندازه‌گیری دقیق و حکیمانه و نظم و تناسب و هماهنگی آفریده شده. آفریننده آن یکی و او همان شکل ده، نظم آفرین و هماهنگ‌کننده اجزای آن است. براستی که او در قدسش جلیل و در کارش بلند مرتبه و وجهش کریم است. خدایی جز او نیست و از آنچه منکران می‌پندارند منزّه و از آنچه ملحدان به او نسبت می‌دهند برتر و جلیلتر است.

[آفرینش آدمی و تدبیر جنین در رحم]

ای مفضّل! سخن خود را با بیان آفرینش انسان آغاز می‌کنیم، تو نیز بکوش که از آن پند گیری.
اوّل اینکه: تدبیر چنان شد که جنین، در رحم در پس سه ظلمت، پوشیده ماند: شکم، رحم و بچه‌دان، جایی که توان چاره‌اندیشی برای اخذ غذا و دفع ناروا

را ندارد. نه صلاح خویش می‌داند و نه ضرر خویش می‌راند.
خون حیض برای او غذاست، چون آب برای گیاه. پیوسته غذایش چنین است.

[چگونگی تولد کودک، تغذیه، رشد دندان و بالغ شدن او]

آنگاه که آفرینش او کامل گردد، بدنش سخت شود، پوستش بتواند با هوا سازگار آید و دیده‌اش تاب دیدن نور به هم رساند، مادرش درد زاییدن گیرد و درد، چنان بر او سخت می‌آید که جنین از فشار درد بیرون می‌افتد. چون [از تنگنای رحم به پهنای جهان آمد و] متولد گشت، همان خونی که غذایش بود، اینک با رنگ و بویی جز آنچه بود و در شکل غذایی دیگر، از پستان مادر سرازیر می‌شود. این غذا برای نوزاد از همه چیز سازگارتر است.
وقتی که به دنیا آمد، زبان خود را به نشانه خواستن غذا بیرون می‌کند و پیرامون دهان می‌چرخاند. در این زمان پستانهای مادرش را که چونان دو مشک از سینه او آویخته، می‌یابد و تا زمانی که تن او تر و درونش ظریف و اعضایش نرم است از آن می‌نوشد.
آنگاه که حرکت کرد و به غذایی سخت و قوی نیاز پیدا نمود تا تنش استحکام یابد، در هر طرف، دندانهای آسیا سر برمی‌آورد تا غذا را بجود، نرم گرداند و براحتی فرو برد. پیوسته حالش این گونه است تا آنگاه که پای در بلوغ نهد.
در این وقت اگر مذکّر است، موی در رویش می‌روید تا نشانه مردی و عزّت او باشد و از همانندی با زنان و بچگان بدور ماند و اگر مؤنث است، رخش از موی پیراسته ماند تا طراوت و زیبایی‌اش دل مردان را برباید و نسل بشر ماندگار و

پایدار گردد.
ای مفضّل! در این مراحل، نیک بیندیش. آیا می‌شود که [این همه تدبیر] بی‌مدبّر و حکیم باشد؟ می‌دانی اگر در رحم، خون به او نمی‌رسید همانند گیاهی که آب به وی نرسد خشک و پژمرده می‌گشت؟ آیا می‌دانی وقتی که بزرگ شد اگر مادرش را درد زاییدن نمی‌گرفت چون زنده بگور در رحم می‌ماند و اگر در هنگام ولادت، شیر با او نمی‌ساخت، یا از گرسنگی می‌مرد و یا با غذایی نامناسب و زیانبار تغذیه می‌شد؟ و اگر در وقت مناسب، دندانهایش نمی‌رویید، بر جویدن و فرو بردن غذا ناتوان بود و باید همیشه شیر می‌خورد و بدن او برای کار، قوت و استحکامی نمی‌یافت و مادرش به خاطر او از تربیت فرزندان دیگرش باز می‌ماند؟

راز رویش مو بر صورت

می‌دانی اگر در صورتش موی نمی‌رویید، همواره به هیأت و صورت زنان و بچگان می‌ماند، در نتیجه نه ابّهت داشت و نه وقار؟
مفضّل می‌گوید: عرض کردم: آقای من! من کسانی را دیده‌ام که بزرگ و کهنسال بوده‌اند ولی مویی بر رویشان نروییده است.
حضرت- علیه السّلام- فرمود:
«این به خاطر اعمالی است که از پیش فرستاده‌اند و خدای جلّ و علا هیچ گاه بر بندگانش ستم روا نمی‌دارد». (انفال، آیه 51) جز خدایی که از نیستی‌اش رهانید و هستی‌اش بخشید، چه کسی همواره در اندیشه برآوری این همه نیازهای اوست و تأمین آنها را خود بر عهده گرفته است؟
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 49
اگر چنین تدبیر و حکمتی زاییده اهمال و رها بودن امور به حال خود بود، می‌بایست از تقدیر و هدفمندی نیز اختلال و ناهماهنگی برخیزد؛ زیرا این دو ضدّ اهمال‌اند. [و باید نتیجه آنها نیز با نتایج اهمال نسازد] بی‌شک چنین سخنی ناشایست و ناصواب و نشانه ناآگاهی و کم‌مایگی گوینده آن است؛ چه هیچ گاه در اثر اهمال و بی‌تدبیری، درستی و صواب پدید نمی‌آید و تضاد نیز نظم و هماهنگی را در پی ندارد. خداوند چه بسیار منزه و والاتر از گفته ملحدان است. (اسراء، آیه 43)

[اگر انسان، با هوش و اندیشه به دنیا می‌آمد]

اگر نوزاد، فهیم و عاقل به دنیا می‌آمد، وقت تولد جهان هستی را انکار می‌کرد و هنگامی که با حیوانات، پرندگان و دیگر موجودات غریب روبرو می‌گشت و هر ساعت و هر روز پاره‌ای از اشکال مختلف و شگفت عالم را که از پیش ندیده بود می‌دید، هر آینه عقل و اندیشه‌اش سرگشته و گمراه می‌گشت.
بدان که اگر عاقلی را به اسیری از سرزمینی به سرزمین دیگر ببرند [از دیدن شگفتیهای نامأنوس] همواره واله و سرگشته است و بخلاف کودکی که در کودکی اسیر شود بسرعت، زبان و آداب [آن سرزمین جدید] را فرا نمی‌گیرد.
نیز اگر نوزاد، دانا و هوشمند پای در جهان می‌نهاد از اینکه [آنقدر ناتوان است که توان راه رفتن ندارد و ناچار] باید دیگران بر دوشش گیرند، شیرش بنوشانند، در جامه‌اش بپیچند و در گاهوارش بخوابانند، سخت احساس خواری و پستی می‌کرد از سوی دیگر او به خاطر ظرافت و طراوت و رطوبت بدن، هیچ گاه از این امور بی‌نیاز نیست [در نتیجه چه بسا در هلاکت می‌افتاد و یا رشد روحی و]
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 50
[بدنی مناسب نمی‌کرد.] همچنین در چنین حالی آن شیرینی، دلبندی و محبوبیت کودکان را نداشت؛ از این رو آنان در حالی به دنیا می‌آیند که از کار جهان و جهانیان غافلند.
اینان با ذهن ضعیف و شناخت اندک و ناقص خود با همه چیز روبرو می‌شوند، امّا اندک اندک و گام به گام و در حالتهای گوناگون بر شناخت و آگاهی آنان افزوده می‌شود. کودک، پیوسته چنین کسب شناخت می‌کند تا آنکه از مرحله حیرت و سرگشتگی و تأمل، پای فراتر می‌نهد و با کمک عقل و اندیشه، قدم در وادی تصرف و تدبیر و چاره اندیشی معاش و ... می‌گذارد، از حوادث، پند می‌گیرد، اطاعت می‌کند و یا در اشتباه و فراموشی و غفلت گناه سقوط می‌کند.
حکمتهای فراوان دیگری نیز در پس این امر نهفته است؛ از جمله:
اگر کودک در گاه تولد، عقلی کامل داشت و مستقل و خودکفا می‌بود، شیرینی فرزند داری از میان می‌رفت. پدر و مادر به مصالحی که در تربیت کودک نهفته است نمی‌رسیدند؛ در نتیجه، تربیت، سرپرستی و رحم و شفقت بر آنان هنگام پیری بر فرزند لازم نبود. [زیرا پدر و مادر در قبال او زحمتی نکشیده‌اند که او در سنّ کهنسالی و نیاز، به آنان برسد. او از آغاز، مستقل و بی‌نیاز از والدین بوده است].

همچنین با این فرض، در میان فرزندان و والدین هیچ پیوند و الفتی حاکم نبود؛ زیرا کودکان از تربیت و سرپرستی پدران بی‌نیاز بودند و از زمان تولد از پدران خویش جدا می‌گشتند. او نیز پس از آن، پدر و مادرش را [و خواهر و برادرش را] نمی‌شناخت و این عدم شناخت باعث می‌شد که بر سر راه ازدواج با مادر و خواهر و دیگر محارم مانعی پدید نیاید.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 51
و کمترین مفسده- و بلکه شنیعترین و قبیحترین زشتی- هنگامی است که چنین طفل هوشمندی، در هنگام تولد بر چیزی نظر افکند که رخصت این عمل را از او ستانده‌اند و سزاوار نیست که چنین کند.
آیا نمی‌بینی که چگونه هر چیز آفرینش در جای مناسب خود استوار گشته و در ریز و درشت اجزای هستی، اندک خلل و ناصوابی پیدا نیست؟

[فواید گریه کودکان]

ای مفضّل! از منافع گریه کودکان نیز آگاه باش، بدان که در مغز کودکان رطوبتی است که اگر در آن بماند بیماریها و نارساییهای سخت و ناگوار به او رساند؛ مانند نابینایی و جز آن. گریه آن رطوبت را از سر کودکان سرازیر و بیرون می‌کند و بدین وسیله سلامتی تن و درستی دیده ایشان را فراهم می‌آورد. پدر و مادر از این راز آگاه نیستند و مانع آن می‌شوند که کودک از گریه‌اش سود ببرد.
اینان همواره در سختی می‌افتند و می‌کوشند که او را ساکت کنند و با فراهم کردن خواسته‌هایش از گریه بازش دارند، ولی نمی‌دانند که گریه کردن به سود اوست و سرانجام نیکی پیدا می‌کند.
بدین ترتیب چه بسا که در اشیا، منافعی نهفته باشد که معتقدان به اهمال و بی‌تدبیری در کار عالم از آن غافل‌اند و اگر می‌دانستند، هیچ گاه نمی‌گفتند که فلان چیز بی‌ثمر است؛ زیرا آنان از اسباب و علل آگاه نیستند. براستی هر چه را که منکران نمی‌دانند عارفان می‌بینند. چه بسیار است چیزهایی که دانش اندک آفریدگان از آن کوتاه و خالق آفرینش با دانش بی‌پایانش از آن آگاه است.
قداستش عظیم و کلمه‌اش والاست.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 52
و اما آبی که از دهان کودکان سرازیر می‌شود و خارج می‌گردد، رطوبتی است که اگر در بدنهایشان بماند، آثار وخیمی برجای می‌گذارد. چنان که دانی گاه که رطوبت بدن چیره می‌شود [و بر دیگر عناصر، غلبه می‌کند] شخص، دچار کودنی، دیوانگی، کم عقلی، فلج و لقوه و جز آن می‌گردد.
خداوند جلّ و علا تدبیر چنان نمود که این رطوبت در دوران کودکی از دهانشان بیرون رود و در بزرگی از سلامت تن برخوردار گردند. بدین ترتیب، پروردگار به خاطر نادانی آفریدگان بر آنان منت نهاد و تفضل نمود. اگر اینان از داده‌ها و نعمتهای بی‌شمار او آگاه بودند، هیچ گاه در معصیتی و لغزش از فرمانش فرو نمی‌افتادند. پاک و منزه خدایی که چه بزرگ است نعمتهای او بر مستحقان و دیگر آفریدگان! و چه والاتر است از آنچه باطل‌گرایان می‌پندارند.

[آفرینش آلات مجامعت و شکل مناسب آنها]

اینک ای مفضّل! بنگر که چگونه در مرد و زن، آلات مجامعت آفرید. همه در صورتی که شایسته است. برای مرد آلتی بلند و کشیده قرار داد تا به قعر رحم برسد و بتواند نطفه‌اش را در آن بریزد. برای زن نیز ظرف گودی را آفرید تا هر دو آب را یک جا گرد آورد، فرزند را جای دهد و [به تناسب رشد او] گشاده شود تا او استحکام یابد. آیا این از تدبیر حکیم و لطیف نیست؟ بدرستی که خدای، منزه از شرک مشرکان است. (سوره نمل، آیه 63)

اعضای بدن و فواید هر کدام

ای مفضّل! در تمام اعضای جسم آدمی و تدابیری که در آنها نهفته است
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 53
اندیشه کن. دستها برای کار کردن، پاها برای رفتن، دیدگان برای راه یافتن و دیدن، دهان برای خوردن، معده برای هضم کردن، کبد برای تصفیه نمودن، منافذ خروجی بدن برای دفع فضولات جسم، ظرفهایی برای حمل آنها و فرج برای حفظ نسل آفریده شده‌اند؟ اگر ژرف در کار تمام عضوهای بدن اندیشه نمایی می‌یابی که هر چیزی از سر حکمت و تدبیر و استواری پدید آمده است.

[پندار اهل طبیعت و پاسخ به آنان]

مفضّل می‌گوید: گفتم: آقا! برخی می‌پندارند که این همه از کار «طبیعت» است. فرمود: از اینان بپرس که این طبیعت که می‌گویید، نسبت به این افعال، «علم» و «قدرت» دارد یا نه؟
اگر علم و قدرت را برای طبیعت ثابت کردند، پس چرا از اثبات خالق سر می‌زنند؟ این هم صنعت و تدبیرش. و اگر می‌گویند که بدون علم و قدرت، این اعمال حکیمانه و با تدبیر را انجام داده، معلوم می‌شود که کار از آفریننده‌ای حکیم است و آنچه طبیعتش می‌شمارند همان سنّت الهی در آفرینش اشیاست که مطابق فرمان و حکمت الهی جریان دارد.

[هضم غذا، ساخت خون و جریان آن در تمام بدن]

ای مفضّل در باره تغذیه بدن و تدابیر نهفته در آن نیک بیندیش. غذا در آغاز به معده می‌رسد، معده آن را می‌پزد [هضم می‌کند]. آنگاه عصاره آن از طریق مجاری بسیار ریز و نازکی که مانند یک پالنده کار می‌کنند به کبد می‌رسد. این
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 54
مجاری ریز برای آن است که مبادا چیزی خشن و غلیظ به آن راه یابد؛ زیرا کبد در نهایت ظرافت و نازکی است و تاب فشار و خشونت را ندارد. کبد، آن را می‌پذیرد و با تدبیر حکیم به خون تبدیل می‌شود و از طریق عروق و مجاری به تمام بدن سرازیر می‌شود، بسان جویهایی که در زمین است و آب را به همه جای آن می‌رسانند. نیز مواد زاید و آلوده در ظرفهای خاص خود قرار می‌گیرد. آنچه از صفراست به سوی کیسه صفرا، آنچه از سوداء است به سمت طحال و آنچه از تری و رطوبت است به جانب مثانه می‌رود. در حکمت الهی در ترکیب بدن درنگ کن که چگونه هر عضوی را در جایش قرار داده و این ظرفها را چنان نهاد که مواد زاید و فاسد را در خود گرد آورند تا این مواد در سراسر بدن منتشر نگردد و جسم را بیمار و زار ننماید. چه بلند مرتبه است کسی که تقدیر را نیکو نمود و تدبیر را استوار کرد. سپاس او را چنان که شاید و سزد.

[آغاز رشد بدن و چگونگی شکل‌گیری آن در رحم]

مفضّل می‌گوید: عرض کردم: رشد تدریجی بدن تا مرحله کمال و تمام آن را شرح دهید.
فرمود: در آغاز، جنین، در رحم- جایی که چشمی آن را نمی‌بیند و دستی بدان نمی‌رسد- شکل و صورت داده می‌شود. این تدبیر همچنان ادامه دارد تا اینکه انسانی کامل و استوار با تمام نیازهای او بیرون می‌آید. بدن این انسان، کامل و استوار و همه چیز در آن نهفته شده است، از احشا و جوارح و دیگر عوامل بدن گرفته تا استخوان و گوشت و پیه و مغز و عصب و رگها و غضروفها. وقتی که به جهان پای نهاد چنان که می‌بینی تمام اعضای او همه با هم و هماهنگ چنان رشد
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 55
می‌کنند که شکل و هیأت و اعضای او ثابت می‌ماند، نه افزایش می‌یابد و نه کاستی می‌پذیرد. این سیر همچنان ادامه دارد تا شخص اگر تقدیر باشد به سن بلوغ و کمالش برسد. آیا این [پیچیدگیها و حکمتها] جز از لطف مدبری و حکیمی است؟

[ایستادن و نشستن وجه تمایزی برای انسان]

ای مفضّل! بنگر که خداوند جلّ و علی به خاطر تکریم و بزرگداشت و شرافت انسان، و برتری او بر چهارپایان چگونه در آفرینش او ویژگیهای قرار داد.
چنان آفریده شده که می‌ایستد و راست می‌نشیند تا با دست و اعضایش رو به اشیا باشد و بتواند با دستانش کار کند. چنان که اگر چون چهار پایان برو در می‌افتاد نمی‌توانست کاری کند.

[اختصاص حواسّ پنجگانه به آدمی و بزرگداشت او]

اینک ای مفضّل! در چگونگی آفرینش حواسّ آدمی که نشانه شرافت و برتری او بر دیگر مخلوقات است بیندیش. بنگر که چگونه دیدگان، چون چراغهایی بر فراز مناره در سر او قرار گرفته تا بتواند همه چیز را بدرستی و کامل ببیند و در اعضای سافله چون دستها و پاها قرار نگرفتند تا از آفات نگاهداری شوند و مستقیما با کار و ابزار در تماس نباشند و این برخوردها نارسایی در آنها پدید نیاورد. نیز مانند شکم و پشت در وسط بدن قرار نگرفتند؛ تا اطلاع بر اشیا و دیدن آنها دشوار نشود.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 56

[اسرار حواسّ پنجگانه]

وقتی که هیچ عضو دیگری برای دیدگان جایی مناسب نبود بی‌تردید، «سر» بهترین جایگاه حواس انسان و همانند خانه و صومعه آنهاست.
برای انسان پنج حسّ آفریده شد تا پنج محسوس را درک نماید و از درک چیزی از محسوسات عاجز نماند. دیده آفریده شد تا رنگها و صورتها را دریابد.
اگر صورتها و رنگها بودند ولی دیدگانی برای دیدنشان نمی‌بود چه سودی داشتند؟
گوش آفریده شد تا صداها را بشنود. اگر صدایی بود و گوش نبود، نیازی به آن نبود.
دیگر حسها نیز این گونه است.
به عکس آن نیز صادق است، اگر دیده‌ای بود امام صورت و رنگی نبود، چه معنی داشت و یا اگر گوش بود ولی صدایی نبود گوش به چه کار می‌آمد؟
بنگر که چگونه تقدیر شده که هر کدام چیزی را دریابند. برای هر حسّ، محسوسی است و هر محسوس، حسّی دارد که آن را ادراک می‌کند. با این همه، چیزهایی در میان حسّ و محسوس قرار گرفته که تنها از طریق آنها، حس صورت می‌پذیرد؛ مانند نور و هوا. اگر نوری که رنگ و صورت را برای دیده عیان کند نبود دیده آن را ادراک نمی‌کرد و نمی‌دید. اگر هوایی نبود که امواج صدا را به گوش برساند گوش نیز آن را ادراک نمی‌نمود.
آیا بر کسی که در آنچه شرح دادم، مانند آفرینش خاص حواس و محسوسات و رابطه آنها و نیز دیگر لوازم ادراک و حس، نیک تأمل و اندیشه کند پوشیده می‌ماند که این اعمال حکیمانه جز نتیجه هدف، تقدیر و تدبیر از جانب خداوند لطیف و خبیر نیست؟
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 57

[حکمت محروم بودن عدّه‌ای از چشم و گوش و عقل]

ای مفضّل! در حال کسی که از داشتن دیده محروم است، اندیشه کن. بنگر که چگونه در کارش نارسایی پدید می‌آید. این شخص قدمگاهش را نمی‌شناسد، مقابلش را نمی‌بیند، رنگها را از هم باز نمی‌شناسد، زشت و زیبا را تفاوت نمی‌دهد. اگر ناگاه بر گودالی مشرف شود آن را نمی‌بیند، اگر دشمنی به او هجوم برد نمی‌شناسدش. بدرستی توان کتابت و تجارت و صیاغت (زرگری، ریخته‌گری) ندارد. تا جایی که اگر از ذهن و اندیشه برخوردار نباشد همانند یک سنگ در حال سقوط است.
همچنین کسی که نمی‌شنود، نارسایی بسیار در کارش پدید می‌آید. روح و لذت مخاطبه (گفت و شنود) و محاوره را از دست می‌دهد، از نغمه‌های دلربا و الحان راحت افزا محروم است، برای مردم گفتگو با او بسیار دشوار و ملال‌آور می‌شود. مانند یک غایب و مرده بدرستی از اخبار مردم دیگر آگاه نمی‌شود در حالی که همه چیز را مشاهده می‌کند و زنده است.
امّا اگر عقل و اندیشه نداشته باشد، به حیوان می‌ماند و چه بسا بسیاری از مصالح حیوانات را نداند و نتواند [؛ زیرا حیوانات از سر غریزه کارهای شگفتی می‌کنند].
آیا نمی‌بینی که چگونه برای انسان اعضا، عقل و دیگر ویژگیها آفریده شد تا با نبود و یا ناقص بودن آنها دشواری در کارش رخ ندهد و آفرینش او تمام و کامل باشد. چرا چنین شد؟ آیا این جز بیانگر خلقتی حکیمانه و عالمانه است؟
مفضّل می‌گوید: عرض کردم: پس از چه روی برخی از مردم شماری از این اعضا را ندارند و به خاطر آن در دشواریهایی که فرمودید می‌افتند؟
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 58
فرمود: این امر گاه برای آن است که شخص مبتلا، تأدیب شود و نیز دیگران از آن، درس عبرت بگیرند. چنان که گاه پادشاهان مردم را به خاطر این اهداف تأدیب می‌کنند. بی‌شک این اعمال آنان، گاه پسندیده و تدبیری نیکوست.
همچنین کسانی که دچار این بلاها می‌شوند اگر [بی‌شکیب نباشند و] خدای را سپاس گویند و به درگاهش انابه کنند، پس از مرگ از پاداش عظیم و بسیار بهره‌مند می‌گردند تا جایی که اگر پس از مرگ اختیار داشته باشند چنین می‌خواهند که بار دیگر در بلاها درافتند و از پاداش و اجر الهی سود ببرند.

[آفرینش اعضای جفت و فرد]

ای مفضّل! در آفرینش عضوهای جفت و فرد و حکمتها و تدبیرهای درست نهفته در آن بیندیش. «سر» از اعضای فرد است. به سود انسان نبود که بیش از یک سر داشته باشد؛ زیرا در همین یک سر تمام حواسّ مورد نیاز انسان قرار گرفته و اگر سری دیگر می‌داشت بی‌آنکه به آن نیازی باشد تنظیم بدن از میان می‌رفت.
اگر انسان دو سر داشت در واقع به دو بخش تقسیم می‌شد. اگر با یکی سخن می‌گفت دیگری بی‌فایده می‌ماند. اگر با هر دو یک سخن بگوید، یکی زاید است و اگر با یکی سخنی بگوید و با دیگری سخن دیگر، شنونده نمی‌داند که به کدام توجه کند. نیز آمیختگیهای دیگر پیش می‌آمد.
دستها جفت آفریده شدند؛ زیرا از یک دستی، سود فراوان به انسان نمی‌رسید و در کارهای روزمره او خلل وارد می‌ساخت، نمی‌بینی که اگر نجّار و بنّا یک دست داشته باشند قادر به انجام کار خویش نخواهند بود و در فرضی که با

یک دست به کارهایش بپردازد آن استواری و فواید کار دو دستی را نخواهد داشت؟

[چگونگی آفرینش دستگاه صوتی]

ای مفضّل! در صدا، سخن گفتن و آفرینش ابزار آنها در انسان، بسیار اندیشه کن. «حنجره» مانند لوله‌ای صدا را خارج می‌کند. زبان و لبها و دندانها نیز وسیله ادای حروف و نغمه‌ها هستند. نمی‌نگری کسی که دندان ندارد «سین» و کسی که لب ندارد «کاف» و کسی که زبانش سنگین است، «ر» را بدرستی تلفظ نمی‌کند؟
این دستگاه بیش از هر چیز به یک قره‌نی می‌ماند. حنجره شبیه نای آن و ریه بسان انبانی است که در آن می‌دمند تا باد داخل آن شود. عضلاتی که شش را می‌گیرند تا صدا بیرون آید همچون انگشتانی است که بر آن انبان می‌نهند تا باد در قره‌نی در جریان افتد. لب و دندانی هم که حروف و نغمات را ادا می‌کنند چون انگشتانی است که پیوسته و مرتب بر دهان قره‌نی می‌گذارند تا از دمیدن در آن، صداهای مختلف پدید آید. اگر چه برای راهنمایی و ... دستگاه صوتی را به این وسیله شبیه دانستیم امّا در واقع این وسیله خود شبیه دستگاه صوتی انسان است.

[منافع دیگر این اعضا]

تو را از شیوه سخن گفتن با دستگاه صوتی و چگونگی ادای حروف آگاه کردم. امّا باز فواید دیگری در این اعضا نهفته که تو سخت بدانها نیازمندی.
«نای» مسیر جریان مداوم هوا و وسیله خنک‌کننده قلب است. اگر این
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 60
جریان اندکی قطع گردد چه بسا آدمی در هلاکت افتد. با زبان مزه‌ها از هم باز شناخته می‌شود. شیرین از تلخ، ترش از ملس، شور از شیرین، و خوشمزه از بد مزه جدا می‌شود. با این همه جریان فرو بدن غذا و مایعات را آسان می‌گرداند.
دندانها نیز [گذشته از نقش آنها در ادای حروف] غذا را می‌جوند تا نرم گردد و براحتی فرو رود. نیز برای لبها مانند تکیه‌گاهی است که آنها را از درون دهان نگاه می‌دارد. بی‌شک افرادی را دیده‌ای که به خاطر نداشتن دندان، لبهایی ناثابت و لرزان دارند. انسان با لبها نوشیدنیها را می‌مکد تا یکدفعه ریخته نشود و بتدریج و باندازه وارد شکم شود تا در گلوی نوشنده بند نشود و یا درون را نیازارد.
لبها همچنین برای دهان چون دو در بسته هستند که انسان هر گاه که خواست، آنها را می‌گشاید و هر گاه خواست می‌بندد.
با آنچه که گفتیم معلوم گشت که هر کدام از این اعضا دارای منافع گونه‌گونی هستند چنان که ابزاری در چند کار به کار آید؛ مثلا «تیشه» در نجاری، کندن و جز آنها استفاده می‌شود.

[مغز و جمجمه و محافظها]

اگر موانع کنار می‌رفت و مغز را می‌دیدی، در می‌یافتی که به حایلها و لایه‌های مختلف پوشیده شده تا ثابت ماند و از حوادث آسیبی نبیند. جمجمه نیز کلاه‌خودی است که مغز را از آسیب‌پذیری در برابر ضربه‌ها و صدمات نگاه می‌دارد. نیز سر انسان با انبوهی از مو پوشیده شده تا پوستینی برای سر باشد و آن را از گرما و سرمای شدید حفظ کند. براستی جز کسی که مغز را آفریده و منشأ فرماندهی احساس قرارش داده و به خاطر بلند مرتبه بودنش در بدن و حساس و
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 61
خطیر بودن موقعیت آن، آن را سزاوار حفظ و نگاهداری نموده چه کسی آن را این گونه در دژی مستحکم قرار داده است؟

[شگفتی در پلک چشم]

ای مفضّل! در باره پلک چشم فکر کن و بنگر که چگونه بسان پرده‌ای روی دیدگان را می‌پوشاند. در کنار آن بندها و حلقه‌ها تعبیه شده تا هر وقت که خواهند بالا کشند و دیده در میان غاری قرار داده شده و با آن پرده و موهای مژه، چشم حفظ می‌شود.

[قلب و پوشش آن]

ای مفضّل! چه کسی قلب را در میان سینه نهاده و با پرده محکمی آن را پوشانده و با دنده‌ها و گوشت و پوستی که بر آنهاست آن را از صدمه نگاه می‌دارد؟

[نای و مری]

چه کسی دو مجرا در گلو آفرید، یکی برای خروج صدا که همان نامی متصل به ریه است و دیگری مری، محل عبور غذا که به معده ختم می‌شود؟
و چه کسی در گلو در پوشی آفرید تا غذا به ریه نرسد و آدمی را هلاک نگرداند؟
و چه کسی ریه را وسیله خنکی قلب قرار داد تا با کار همیشگی و پیوسته‌اش حرارتی در قلب گرد نیاید و به هلاکت شخص نینجامد؟
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 62

[منافذ خروجی مواد زاید]

جز خدا چه کسی برای منافذ خروجی بول و غائط، شیرهایی قرارداد که هر گاه خواهند ببندند و هر گاه خواهند بگشایند تا همیشه جاری نباشند و زندگی آدمی را به فساد نکشانند؟ براستی انسان تا کجا می‌تواند این نعمتها را به شماره در آورد؟ بی‌شک آنچه که شمرده نمی‌شود بیش از آن است که مردم می‌دانند و می‌شمارند.

[جهاز هاضمه و کبد]

چه کسی جز خدا معده را این گونه سخت و با صلابت آفریده تا غذاهای سنگین را نیز هضم کند؟ چه کسی جگر را آنقدر نرم و لطیف آفریده تا عصاره و لطافت غذا را بپذیرد و هضم آن از عمل معده ظریفتر باشد؟
آیا اندکی اهمال و ناهماهنگی در این اعمال می‌بینی؟ هرگز! چه اینها همه به تدبیر مدبّری حکیم است که پیش از آفرینش، نسبت به اشیا قادر و دانا بود و چیزی او را ناتوان نمی‌گرداند و هم او لطیف و بسیار آگاه است.

[مغز، خون، ناخنها، گوش و ران]

مفضّل! بیندیش که چرا مغز رقیق و ظریف در درون استخوانهای لوله‌ای شکل قرار گرفته؟ این جز برای حفظ و نگاهداری آن است؟
چرا خون روان در رگها قرار گرفت و بسان آب در ظرف شد؟ آیا جز برای نگاهداری و هدایت صحیح آن است؟
چرا ناخنها بر سر انگشتان رویید؟ جز برای حفظ انگشتان و یاری شخص

در کار کردن است؟ چرا میان گوش را مانند محبسها و دخمه‌ها پیچیده قرار داد؟ آیا این جز برای آن است که صدا وارد گوش شود، بشکند و به پرده گوش آسیب نرساند؟
چرا انسان این گوشتهای زیاد رانها و نشستنگاهها را حمل می‌کند؟ جز برای آن است که درگاه نشستن بر زمین سخت و بی‌حایل مانند افراد نحیف و لاغر در سختی درد نیفتد؟

[آفرینش انسان به صورت نر و ماده]

چه کسی انسان را نر و ماده آفرید، جز آنکه او را برای تناسل پدید آورد؟
چه کسی او را برای تناسل پدید آورد جز کسی که او را امیدوار آفرید؟
چه کسی او را امیدوار آفرید و ابزار کار به او داد جز کسی که او را کار کن خلق کرد؟
چه کسی او را کارکن آفرید جز کسی که او را نیازمند خلق کرد؟
چه کسی او را نیازمند آفرید جز کسی که اسباب رفع نیاز را برایش پدید آورد؟ چه کسی اسباب رفع نیاز را پدید آورد جز کسی که ضامن رفع حاجتش شد؟
چه کسی او را در میان آفریدگان، با عقل و شعور ممتاز کرد جز کسی که برایش پاداش و کیفر مقرر فرمود؟
چه کسی او را چاره داد جز کسی که او را توان چاره‌اندیشی عطا کرد؟
چه کسی به او چنین قدرتی داد جز آنکه بر او حجت را تمام کرد؟
چه کسی کارهای او را که او قادر به چاره‌اندیشی آنها نیست چاره کرده جز
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 64
کسی که کس قادر بر شکر واقعی او نیست؟ در آنچه گفتم خوب اندیشه نما، آیا ذرّه‌ای در این سازماندهی و نظم و ترتیب، ناهماهنگی می‌بینی؟ براستی که خداوند از آنچه وصف می‌کنند پیراسته است. (انعام، آیه 100)

[قلب و پیوند آن با ریه]

ای مفضّل! اینک قلب را برایت شرح می‌دهم:
بدان در برابر روزنه‌های شش، روزنه‌هایی نیز در قلب است تا قلب حرارت نگیرد، تا جایی که اگر این روزنه‌ها ناهماهنگ گردند و ترتیب و تقابل را از دست بدهند نسیم و نفس به دل نمی‌رسد و آدمی هلاک می‌گردد، آیا هیچ هوشمند و خردمندی می‌پندارد که این از سر خود چنین باشد و آیا عقل او سخنش را تصدیق می‌نماید؟
اگر لنگه دری را ببینی که در آن لولایی است آیا آن را بیهوده می‌شماری؟ هرگز بلکه در می‌یابی که سازنده این لنگه، لنگه دیگر را نیز آفریده که با هم جفت شوند و به همراه یک دیگر هدفی را به انجام رسانند و سود بدهند. حیوان نر نیز یکتاست و عقل حکم می‌کند که برای او جفتی آفریده شود و مؤنثی تا نسل آدمی پایدار ماند.
ننگ و نفرین و مرگ باد بر کسانی که مدّعی فلسفه و حکمت‌اند ولی دیدگان دلهاشان از این آفرینش شگفت کور است و تدبیر و هدفمندی را در کار هستی انکار کردند!

_____

مفضل بن عمر - میرزایی، نجف علی، شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، 1جلد، مؤسسه انتشارات هجرت - ایران ؛ قم، چاپ: پنجم، 1377ش. شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل) ؛ ؛ ص65
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 65

[آلت مرد و تدبیر در آفرینش آن]

اگر آلت مرد، سست و آویخته می‌بود چگونه به قعر رحم می‌رسید و نطفه را در آن می‌نهاد؟ یا اگر همیشه ایستاده و بلند بود شخص با این چیز سخت و بلند که در جلو داشت چگونه در میان بستر می‌گردید و یا در میان مردم راه می‌رفت؟ این حالت، گذشته از قبیح المنظر بودنش، باعث تحریک دائمی شهوت مردان و زنان می‌شد. خداوند حکیم چنان کرد که غالبا به چشم نیاید و مردان از آن در دشواری نیفتند؛ از این رو چنان است که در هنگام نیاز می‌تواند راست شود تا نسل آدمی از میان نرود و باقی بماند.

[چگونگی آفرینش مخرج]

اینک ای مفضّل! در نعمتهایی که خداوند جلّ و علا در خوردن، آشامیدن و آسانی دفع زواید قرار داد اندیشه کن و درس عبرت بگیر.
آیا حکیمانه نیست که در ساختن یک سرا، مستراح در پوشیده‌ترین جایگاه قرار گیرد؟ خداوند نیز مجرای خروجی انسان را در مخفیترین جای قرار داد. آن را در پشت او ظاهر نکرد و در جلویش ننهاد. بلکه در جایی از دیدگان پوشیده است.
رانها و لگنها آن را با گوشت در بر گرفته‌اند و پوشانده‌اند. هر گاه که انسان به قضای حاجت نیازمند گشت و به آن هیأت معمول نشست، مخرج چنان می‌گردد که سنگینی و فضولات را براحتی دفع می‌کند. خداوند، والامرتبه است، کسی که نعمتهایش عیان و عطایش بی‌پایان است.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 66

[آفرینش شگفت دندانها]

مفضّل! قدری در باره دندانها بیندیش. برخی تیزند تا غذا را قطع کنند و ببرند و برخی پهنند تا غذا را بسایند و خرد گردانند. خداوند هر دو نوع را به انسان داد؛ زیرا به هر دو نیاز است.

[مو و ناخن و فواید آنها]

باز تأمل کن در اینکه خداوند با حسن تدبیر و حکمت، مو و ناخن را آفرید. از آنجا که این دو رشد می‌کنند و بلند می‌شوند و باید کوتاه گردند، حس ندارند تا انسان به هنگام گرفتن آنها احساس درد نکند. اگر انسان از گرفتن مو و ناخن درد می‌کشید میان دو محذور قرار می‌گرفت: یا اینکه هر دو را رها می‌کرد تا دراز شوند و یا اینکه با دشواری و تحمل درد، آنها را کوتاه می‌کرد.
مفضّل می‌گوید: به امام- علیه السّلام- عرض کردم: چه می‌شد اگر خداوند آنها را چنان می‌آفرید که افزوده نگردند تا آدمی به اصلاح و کوتاه کردن نیازمند نباشد.؟
امام- علیه السّلام- فرمود: خداوند متعال در این کار، نعمتهایی نهاده که آدمی از آنها آگاه نیست تا سپاس گوید. آگاه باش! دردهای بدن با خروج مو از منافذ بدن و با خروج ناخن از سر انگشتان خارج می‌گردد؛ از این رو به انسان فرمان داده شده که هر هفته با نوره مالیدن و مو تراشیدن و کوتاه کردن ناخنها به این کار اقدام کند. این کار باعث می‌شود که موی و ناخن با شتاب بیشتری برویند و دردها و بیماریها را سریعتر خارج کنند. اگر شخص چنین نکند، رشد آنها کوتاه و اندک می‌شود، در نتیجه، دردها در بدن می‌ماند و بیماریهای مختلف پدید می‌آید.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 67
نیز از رویش مو در چند جای بدن که وجود آن برای انسان مایه رنج و زیان است جلوگیری شده. اگر مو در دیدگان می‌رویید آیا آدمی نابینا نمی‌شد؟ و اگر در دهانش می‌رویید آیا خوردن و آشامیدن انسان دشوار و بی‌لذّت نمی‌گشت؟ اگر در کف دست رشد می‌کرد آیا انسان از لمس درست اشیا و انجام برخی از کارها باز نمی‌ماند؟ یا اگر بر فرج زن و یا آلت مرد می‌رویید آیا لذّت مجامعت از اینان نمی‌گرفت؟ پس نیک بنگر که چگونه در جایی که سود و مصلحتی در کار نیست نروییده. اینها مخصوص انسان نیست، بلکه در چهارپایان و درندگان و دیگر حیوانات تولید مثل‌کننده نیز چنین است؛ از این رو با اینکه بدن آنها از مو پوشیده است و لیکن این مناطق، دقیقا به خاطر آنچه که ذکر شد، مویی بر آنها نیست. نیک اندیشه کن که چگونه آفرینش از هر خطا، زیان و ناهماهنگی به دور است و یکسره حکمت و تقدیر است و مصلحت و سود.

[راز رویش مو در روی زهار و زیر بغل]

اصحاب «مانی» و دیگران که خواستند بر آفرینش و هدفمندی آن اشکال گیرند، رویش مو در روی زهار و زیر بغل را ناروا شمردند، غافل از اینکه رشد مو در این مکانها با وجود رطوبت در آنها مرتبط است و چنان که گیاه در جای مرطوب می‌روید، مو نیز در این جایها رشد می‌کند. آیا نمی‌بینی که این جایها برای پذیرش مواد زاید بدن از همه جا مناسبتر است؟ وانگهی این امر باعث می‌شود که [گذشته از تدابیر الهی] خود انسان نیز قدری به بدن خود برسد و از رهگذر بهداشت و نظافت، تنی سالم داشته باشد. همچنین با کوتاه کردن موهای زاید بدن، روحیه
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 68
آتشین، تندی، سرمستی و خشم او شکسته شود و از پرداختن به سرگرمیهای گمراه‌کننده و بیکاری پرهیز نماید.

[فواید آب دهان]

در باره آب دهان و مصالح آن بیندیش. خدای جلّ و علا چنان تدبیر نمود که این آب همواره به سوی دهان سرازیر باشد تا کام و گلو را تر نگاه دارد و خشک نشوند. اگر این جایها نامرطوب بمانند هر آینه آدمی هلاک می‌شود؛ زیرا آبی در دهان نمی‌ماند که انسان با آن آب، غذای خشک را نرم گرداند و فرو برد [بسیار دیده شده که غذایی، خشک آدمی را هلاک کرده است] بدان که این رطوبت در حکم مرکب راهوار غذاست [و آن را به معده می‌رساند] نیز این تری به صفرا [و یا سوداء] می‌رسد و این کاملا به سود انسان است و اگر صفرا خشک شود آدمی در هلاکت می‌افتد.

[چرا شکم انسان مانند لباس، زیپ و دکمه ندارد؟]

برخی از نادانان که بدروغ دعوی کلام و فلسفه می‌کنند، از سر کم مایگی و کوته‌اندیشی می‌گویند: چه می‌شد که شکم انسان نیز مانند قبا و بالاپوش باشد تا هر گاه که پزشک اراده کرد، آن را بگشاید و درون آن را بدرستی ببیند، دست در آن کند و به معالجه بپردازد و این گونه بسته و پوشیده از چشم و دست نباشد؟ زیرا پزشک تنها با دلالتها و راهنماییهای ناقص؛ چون: نظر در بول و معاینه و لمس عرق و دیگر امور اشتباه‌آمیز و نادرست به درمان می‌پردازد و این امور [و عدم درمان صحیح] چه بسا به مرگ بیمار منتهی شود.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 69
این جاهلان نمی‌دانند که اگر این پندار واقع می‌شد، گذشته از آنکه انسان، دیگر هیچ هراس و دلهره‌ای از مرگ نداشت و غرور بقا و سلامت، او را به ورطه سرمستی و خوشگذرانی می‌کشانید، باعث می‌گشت که مایعات شکم ترشح کند و سرازیر شود و خواب و بیداری او را بر هم زند و فاسد گرداند. نیز این ترشحات، لباس و آراستگی انسان را آلوده می‌سازد و در کل، زندگی شخص را خراب می‌نماید.
معده و کبد و قلب نیز با یک حرارت مشخّصی که خداوند در درون انسان قرار داده کار می‌کنند. اگر شکم شکافی داشت که چشم درون آن را بنگرد و دست به آن برسد، هر آینه سردی دمای خارج به داخل بدن راه می‌یافت. با حرارت بدن در می‌آمیخت و آن را از حالت تعادل خارج می‌نمود؛ در نتیجه کار طبیعی احشا و درون انسان بی‌ثمر می‌شد و شخص هلاک می‌گشت. آیا نمی‌بینی جز آنچه در آفرینش پدید آمده، تمام پندارهای خیال انسان، ناصواب و خطاست؟

[اسرار خوردن، خوابیدن و مجامعت کردن]

ای مفضّل! در خوردن، خوابیدن، مجامعت کردن و تدابیر نهفته در آنها بنگر، برای هر کدام از این افعال، محرّک و عاملی درونی پدید آمده: گرسنگی عامل خوردن و راحتی و قوام بدن است. بیخوابی و چرت زدن، عامل خواب، استراحت و تقویت بدن است. شهوت [و شعله‌ور شدن آن] عامل مجامعت و ماندگاری نسل است.
اگر انسان [گرسنه نمی‌شد و] در درون، تقاضای طبیعی برای خوردن نمی‌یافت، بلکه از طریق دیگر به نیاز بدنش به غذا پی می‌برد، چه بسا بر اثر
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 70
سنگینی و کسالت و ... چیزی نمی‌خورد و در اثر آن، لاغر و سپس هلاک می‌شد.
چنان که گاه آدمی برای درمان یک نارسایی به دارو نیازمند است ولی بر اثر سهل‌انگاری و عدم استفاده از آن، درد و بیماری‌اش شدید و یا به مرگ منتهی می‌شود.
همچنین اگر انسان [بدون آنکه به طور طبیعی خوابش بیاید] تنها با توجه به نیاز بدن به خواب و استراحت و تقویت می‌خوابید، چه بسا بر اثر سستی و تنبلی و یا ... نمی‌خوابید و این امر او را به ضعف جسمی دچار می‌کرد و در پایان به هلاکت او می‌انجامید.
نیز اگر [نیروی شهوت در درون نبود و] انسان، تنها به خاطر علاقه و به هم رسیدن فرزند به مجامعت تن در می‌داد، هیچ دور نبود که چنین کاری نکند و در نتیجه، نسل انسان کاسته می‌شد و یا از میان می‌رفت؛ زیرا بسیارند کسانی که به فرزندداری رغبتی ندارند و به آن اهمیت نمی‌دهند.
بنگر که چگونه برای هر کدام از این افعال که قوام و سود بدن در آنهاست، در درون و به طور طبیعی محرّک و عامل حرکت دهنده آن قرار داده شده است.
بدان که در [جسم] انسان چهار نیرو [و دستگاه] نهفته شده است:
1- نیروی جاذبه [یا گرسنگی یا طلب درونی غذا] که غذا را می‌گیرد و سوی معده می‌فرستد.
2- نیروی ماسکه [یا نگاهدارنده] که غذا را در معده و جز آن نگاه می‌دارد تا عملیات طبیعی روی آن انجام شود.
3- نیرو [یا جهاز] هاضمه که غذا را در معده طبخ [یا هضم] می‌کند.
عصاره و اصل خالص آن را جدا می‌کند و در تمام بدن می‌پراکند.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 71

4- نیروی دافعه که زواید و سنگینیهای غذا را پس از رفع نیاز دستگاه هاضمه به جانب پایین سرازیر می‌کند [و دفع می‌نماید].
با تأمل فراوان در این نیروهای چهارگانه و کارهای آنها نیاز بدن به آنها و هم در حکمتها و تدابیر الهی نهفته در آن اندیشه کن.
اگر نیروی جاذبه نبود، انسان چگونه در اندیشه چاره‌جویی غذا که ایستادگی بدن به آن است، می‌افتاد.؟
اگر نیروی نگاهدارنده و ماسکه غذا نبود، چگونه غذا در درون می‌ایستاد تا معده آن را هضم کند؟
اگر نیروی هاضمه نبود، چگونه غذا هضم می‌شد و می‌پخت تا خالص آن که برآورنده نیاز [سلولهای] بدن است، از آن جدا شود؟
اگر نیروی دافعه نبود، چگونه سنگینیها، غذاهای غیر قابل هضم و مانده‌های دستگاه هاضمه دفع و خارج می‌گشت؟
نمی‌نگری که خداوند جلّ و علا چگونه با لطف تدبیر و حسن تقدیر خود این نیروها را بر بدن گمارد تا به سود و مصلحت و برای تقویت آن عمل کنند؟
در این باره برای تو مثالی می‌زنم:
بدن به منزله خانه پادشاه است. او در این خانه غلامان، نوکران، خدمتکاران و تدبیرگران داخلی دارد، یکی از این مدبّران برای رفع نیازها و برآوری حاجات آنان (جاذبه)، یکی برای آنکه هر چه را که وارد می‌شود بگیرد و ذخیره سازد (ماسکه). یکی برای آنکه آن را به عمل آورد و مهیا سازد و میان نیازمندان پخش کند. (هاضمه). و یکی برای آنکه خانه را از آلودگیها و زواید پاکیزه نماید. (دافعه).
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 72
در سخن ما نیز آفرینشگر حکیم، پادشاه عالمیان و بدن نیز همان خانه و غلامان و حشم، اعضای آن است و موکلان و مدبّران هم این نیروهای چهارگانه به شمار می‌روند. شاید بپنداری که شرح این قوی و نیروهای چهارگانه و عملکرد آنها زیادی است.
آنچه که من شرح کردم با آنچه که طبیبان در نوشته‌های خویش گرد آورده‌اند یکسان نیست؛ آنان چیزهایی را توضیح داده‌اند که دانش پزشکی و سلامت بدن به آن نیاز دارد ولی ما آن را بگونه‌ای گفتیم که مصلحت دین و شفای جانها از بیماری گمراهی در آن نهفته است. برای این مقصود، حکمتها و تدابیر را با شرح کافی و مثال نیک بیان نمودیم.

[نیروهای درونی و جایگاه آنها]

ای مفضّل! [پس از قوای بدنی و ظاهری اینک] در باره نیروی اندیشه، خیال، عقل، حافظه و دیگر قوای درونی و باطنی اندیشه کن، هیچ می‌دانی که اگر در میان این نیروهای روانی فقط حافظه [وجود نداشت و یا] ناقص بود انسان چه حالتی پیدا می‌کرد؟ آیا می‌دانی اگر سود و زیان، داد و ستد، دیده‌ها و شنیده‌ها، چیزی که گفته و آنچه بدو گفته‌اند و مفید و مضرّ را نمی‌دانست و به یاد نمی‌آورد و شخصی را که به او نیکی کرده و یا بدی نموده فراموش می‌کرد، چه خلل و نارساییهای در زندگی معیشتی و تجربه‌ای او پدید می‌آمد؟
اگر چنین بود هر قدر که از راهی می‌رفت آن را فرا نمی‌گرفت، اگر تمام عمرش را بر روی حفظ و فراگیری درس می‌نهاد هیچ گاه آن را نمی‌آموخت، نه دینی می‌توانست برگزیند و نه از تجربه‌ای سود برد و نه از گذشته‌ای درس عبرت

بگیرد. در حقیقت از انسانیت خارج می‌شد [و مانند حیوانات هیچ اندیشه و اختیاری نداشت].

[نعمت حافظه و فراموشی]

بنگر که چگونه تنها یکی از این ویژگیهای فراوان باطنی این گونه مهم است [که اگر وجود نداشته باشد این همه نارسایی در کار انسان پدید می‌آید؟ با اینکه نعمت حافظه تنها یکی از آن همه نعمت است].
بدان که نعمت فراموشی بسیار بزرگتر از نعمت حافظه و یادآوری است.
اگر [نعمت] فراموشی نبود، هیچ کس مصیبت و سختی خود را فراموش نمی‌کرد.
حسرتش پایان نمی‌یافت. کینه‌اش تمام نمی‌گشت. با یاد داشتن [و عدم فراموشی] آفات دنیا هیچ گاه از آن بهره نمی‌جست. امیدی به فراموشی و غفلت سلطان [و حاکمی که دشمن اوست] و رهایی از حسد رشکبران نداشت.
آیا نمی‌بینی که چگونه دو نیروی حافظه و فراموشی که ضدّ یک دیگرند، هر کدام برای مصلحتی خاص در نهاد آدمی نهفته شده است؟
حال که چنین است و این دو نعمت [خدای جلّ و علا] که ضدّ یک دیگرند به سود انسان کار می‌کنند و هر کدام برای آدمی ضروری است، چرا، باید برخی [از مردم نادان و مشرک] در این اشیاء متضاد به دو خالق و آفرینشگر متضاد معتقد شوند؟

[در میان حیوانات، تنها انسان با حیاست]

ای مفضّل! در آنچه که خداوند جلیل القدر و عظیم الغناء در میان شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 74
آفریدگان تنها انسان را به آن آراست بنگر. مقصودم «حیا» ست.
اگر حیا نبود انسان هیچ گاه میهمان نمی‌پذیرفت، به وعده وفا نمی‌کرد، نیازها [ای مردم] را برآورده نمی‌ساخت، از نیکیها بر حذر بود و بدیها را مرتکب می‌شد.
بسیاری از امور لازم و واجب نیز به خاطر حیا انجام می‌شود. بسیاری از مردم هستند که اگر حیا نمی‌کردند و شرمگین نمی‌شدند، حقوق والدین را رعایت نمی‌نمودند، صله هیچ رحمی نمی‌کردند، هیچ امانتی را بدرستی باز پس نمی‌دادند و از فاحشه بر حذر نبودند.
نمی‌نگری چسان تمام ویژگیهایی که انسان به آنها نیاز دارد و سود و مصلحت و کمال او در آنهاست، در او گرد آمده است؟

[اختصاص یافتن آدمی به نطق و نوشتن]

ای مفضّل! بنگر که چگونه خداوند- تقدّست اسماءه- به آدمی نعمت نطق عطا کرد و او می‌تواند با این نیرو آنچه را که در نهان و قلب دارد باز گوید و اندیشه‌اش را بیان نماید و از درون مردم آگاه شود؟
اگر این توان نطق در او نبود، هر آینه به یک حیوان چهارپا می‌مانست که نتواند دیگران را از درون و اندیشه‌های خود آگاه سازد و نه از ما فی الضمیر دیگران با خبر شود.
قدرت کتابت و نوشتن نیز این گونه [با اهمیت و] مخصوص انسان است. با نوشتن، اخبار گذشتگان برای حاضران و اخبار حاضران برای آیندگان حفظ و منتقل می‌شود.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 75
با نوشتن، دانشها و علوم و آداب مختلف در قالب نوشته‌ها و کتابها جاودان و ماندگار می‌مانند.
با نوشتن، حساب و کتاب و روابط بین انسانها در معاملات ثبت می‌شود.
اگر نوشتن نبود، اخبار و حوادث روزگاران نابود و منقطع می‌گشت، خبری از غایبان به میهنشان نمی‌رسید، دانشها مندرس و محو می‌شد، آداب [و فرهنگها] از میان می‌رفت، در کار، زندگی و معاملات مردم نارسایی و دشواری پدید می‌آمد، مردم نمی‌توانستند که برای حفظ دین و عمل به شریعت به احکام نوشته شده و روایات نقل شده که آنها را نمی‌دانند بنگرند.
ممکن است پندارت چنین باشد که این نیروی نطق در سرشت و آفرینش انسان نیست بلکه او با کیاست و چاره‌جویی آن را می‌یابد. سخن گفتن نیز این گونه است. خود مردم این الفاظ و کلمات را در میان خود اصطلاح کرده‌اند و در میانشان جاری است؛ از این رو هر امّتی و ملّتی زبان و کلماتی متفاوت با زبان و کلمات دیگر امتها دارد. در نتیجه یکی به عربی، دیگری به سریانی، کسی به عبری و یکی به رومی و ... می‌نویسد. این لغتها و زبانها در میان اقوام منتشر است و خود آنان آنها را وضع نموده‌اند.
در پاسخ پندار این مدّعی باید گفته شود:
اگر چه انسان، خود با کیاست و چاره‌جویی به این دو می‌رسد ولی باید اندیشید که ابزار این امور چیست؟ جز آن است که خداوند جلّ و علا در آفرینش و طبیعت او ابزار نطق و نوشتن را به ودیعت نهاد؟ بی‌تردید اگر زبانی مناسب برای
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 76
سخنگویی و اندیشه و ذهنی برای درک اشیا و معانی نداشت، هیچ گاه قادر

به سخن گفتن نبود. اگر کف دست و انگشتانی مناسب برای نوشتن نداشت، هیچ گاه توان نوشتن چیزی در او نبود. این حقیقت را در نگرش و تأمل در حیواناتی دریاب که نه سخن می‌گویند و نه می‌نویسند؛ پس اصل و ریشه این نعمتهای سترگ، آفرینش حکیمانه خدای جلّ و علا و تفضل او بر آفریدگان است. آن که سپاس گوید پاداش می‌گیرد و آن که کفر و ناسپاسی ورزد بی‌تردید خدای جلّ و علا از همه عالمیان بی‌نیاز است. (سوره نمل، آیه 40)

[رفع نیازهای دینی و دنیایی انسان]

ای مفضّل! بیندیش که خداوند جلّ و علا چه دانشی را به آدمی آموخت و عطا نمود و کدام را به او نداد؟ دانش دین و دنیا را به او ارزانی داشت. در باره دانش دینی، با نشانه‌ها و براهینی که در میان آفرینش نهفته شده معرفت و شناخت آفرینشگر را و شناخت واجباتی چون، رعایت عدالت در میان مردم، نیکی و احسان به پدر و مادر، ادای امانت، کمک به برادران دینی و ... را به او عطا کرد.
این امور همه باعث می‌گردند که انسان مخالف و موافق در سرشت خود خدای را بشناسند و در فطرتشان به او اقرار و اعتراف نمایند.
همچنین دانش دنیا را نیز به او هدیه نمود. از جمله این نوع دانش می‌توان به دانش زراعت و درختکاری، دانش استفاده از زمین، نگاهداری از گوسفندان و چهارپایان دیگر، جاری کردن و اخراج آبها از دل زمین بر روی آن، شناخت داروهای شفا بخش بیماریهای گونه‌گون، شناخت و بهره‌گیری از معادن مختلف که از آنها جواهر استخراج می‌شود، سوار شدن بر کشتیها، فرو رفتن در دل آب، انواع
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 77
چاره‌ها در شکار حیوانات وحشی، پرندگان و ماهیان، به کارگیری صنعتها و تجارت و بازرگانی و کسب اشاره کرد. بی‌شک اگر بخواهیم دانشهای مفید دنیوی دیگر را که به سود انسان است برشماریم از شماره بیرون است و شرح آنها بدرازا می‌کشد.
خداوند جلّ و علا تنها به انسان دانشهایی عطا فرمود که به سود دین و دنیای اوست و او را از فراگیری دانشهایی که در شأن و طاقت او نیست باز داشته است؛ مانند دانش غیب، علم به آنچه واقع می‌شود؛ علم برخی از آنچه واقع شده؛ چون: دانش فوق آسمانها و درون زمین، دانش ژرفای برخی از آبها و بخشهای جهان، دانش شناخت درون دلهای مردم، شناخت ما فی الارحام و دانشهایی چون این دانشها که از مردم پوشیده شده است.
گروهی دعوی دانستن این دانشها را دارند و حال آنکه لغزشها و نادرستی سخنان و پیشگوییهای آنان خود دلیل بطلان ادعای آنان است.
نیک بنگر که چگونه تمام دانشهایی که به سود دین و دنیای اوست به او داده شده و از دیگر شناختها محروم گشته تا نقص و کمال خود را دریابد؛ زیرا این دو امر هر دو به سود اوست.

[عدم آگاهی انسان به مدت عمر خود]

اینک ای مفضّل! در عدم آگاهی انسان به مدت عمرش اندیشه کن. اگر او به عمر کوتاهش پی می‌برد، هیچ لذتی نمی‌برد و با علم به مرگ و انتظار آن، زندگی برای او گوارا و شیرین نبود، چنین کسی همانند شخصی است که مالش نابود شده و یا در شرف نابودی است و احساس فقر و نابودی مال، او را هراسناک کرده. حال
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 78
آنکه آثار و عواقب ناگوار شناخت پایان عمر بمراتب از آثار نابودی مال بزرگتر و دشوارتر است؛ زیرا کمبود مال جبران‌شدنی است و این امر باعث آرامش نسبی شخص می‌گردد. ولی کسی که به پایان‌پذیری عمر یقین و باور داشته باشد اگر چه عمرش طولانی شود، هیچ امیدی ندارد.
نیز اگر شخص به طول عمر و بقای خود اطمینان بیابد، در دریای لذات و معاصی غرق می‌گردد. او به این امید که در پایان عمر توبه خواهد کرد همواره در رسیدن به شهوات می‌کوشد. بی‌شک خدای جلّ و علا از این عقیده خشنود نیست و آن را از بندگانش نمی‌پذیرد. اگر تو غلامی داشته باشی که یک سال خشم و نارضایتی تو را باعث شود و یک روز یا یک ماه خشنودت سازد. آیا از او می‌پذیری؟ بی‌تردید نمی‌پذیری و تا وقتی که در همه کار و همه وقت فرمان تو را نبرد و سفارشت را گوش فرا ندهد، او را بنده‌ای صالح نمی‌شماری.
اگر بگویی مگر نشده که گاه شخصی تمام اوقاتش را در معصیت و گناه گذرانده آنگاه توبه نموده و توبه او پذیرفته شده است؟ پاسخ می‌دهیم: این امر هنگامی است که شهوات بر انسان چیره گردند و از مخالفت با آنها عاجز شود، نه اینکه اساس کار را بر ارتکاب معصیت بگذارد، [تا آخر کار توبه کند.] تنها در این صورت خداوند از او می‌گذرد و با بخشایش بر او تفضّل می‌کند. امّا کسی که با توجه و با قصد گناه کار می‌کند تا در پایان کار توبه کند در واقع می‌کوشد تا کسی را بفریبد که فریفتنی نیست، او می‌خواهد لذت نقد را بگیرد و قول توبه نسیه بدهد.
[به قول معروف: وعده سر خرمن می‌دهد.] غالبا چنین اشخاصی در عمل به این وعده خود توفیق چندانی نمی‌یابند؛ زیرا دل کندن از لذت و رفاه و دشواری توبه بویژه در دوران کهولت و ضعف بدن کاری بسیار دشوار [و گاه ناشدنی] است.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 79
وانگهی معلوم نیست که بر اثر فردا فردا کردن، مرگ غافلگیرش نکند و او را بدون توبه از دنیا نبرد [و میان او و خواسته‌اش جدایی نیفکند.] چنان که

گاه کسی برای مدتی قرضی گرفته ولی او آنقدر درنگ و فردا فردا می‌کند که زمان پرداخت فرا می‌رسد، پولش تمام شده و قرض بر گردن او باقی است.
به این ترتیب بهترین چیز همان است که زمان مرگ و مدت عمر بر انسان ناپیدا و پوشیده ماند. تا در طول عمر منتظر مرگ باشد و [با یاد مرگ] گناهان را ترک کند و کارهای صالح و نیکو را برگیرد.
اگر بگویی: الان هم که زمان دقیق مرگ از او پنهان مانده و هر ساعت به انتظار مرگ است، باز در فساد و محرّمات غرق گشته است، در پاسخ می‌گوییم! وجه تدبیر در این امر همان است که گذشت و اگر آدمی با این حال باز از گناه بر حذر نیست و از فساد فاصله نمی‌گیرد، از سرمستی و سنگدلی او سرچشمه می‌گیرد نه از تدبیر ناصواب. چنان که گاه پزشک برای بیمار نسخه‌ای می‌نویسد که به سود اوست. امّا اگر بیمار از طبیب فرمان نبرد و با او مخالفت نماید و از آنچه گفته پرهیز کند و یا بر حذر نباشد، هیچ گاه نسخه دکتر سودی به او نمی‌بخشد و این کار زشت و ناروا نه به زیان پزشک که به زیان خود بیمار است؛ زیرا او از سخنان طبیبانه پزشک پیروی ننموده است.
وانگهی اگر انسان به طول بقای خود [و عدم فرا رسیدن مرگ ناگهانی] اطمینان داشته باشد، بسیار بیشتر در طغیان و گناهان بزرگ در می‌غلتد. پس انتظار مرگ برای او در هر حال از اطمینان بقا مفیدتر است، وانگهی اگر چه شماری از مردم از یاد مرگ غافل می‌شوند و موعظت نمی‌پذیرند، امّا شماری دیگر اثر می‌پذیرند و از معاصی بازشان می‌دارد و اینان عمل صالح را بر می‌گزینند. این
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 80
دسته از اموال گرانقدر و شتران پر قیمت خود بر فقیران و مساکین انفاق و صدقه می‌کنند. با این وصف از عدالت نیست که به خاطر عدم آگاهی و غفلت یک گروه که حق خود را نادیده می‌گیرند و سود خود را از این امر نمی‌برند، گروهی دیگر از بهره‌جویی و استفاده از این امر محروم گردند.

[خواب و راز درهم آمیختگی راست و دروغ آن]

ای مفضّل! در باره خوابها و حکمت درهم‌آمیختگی راست و دروغ آن نیک بیندیش. اگر تمام خوابها راست و صادق بود همه مردم پیامبر [و از اخبار غیب آگاه] بودند و اگر تمام آنها نادرست و کاذب بود، چیزی زاید و بی‌معنی بود و سودی نداشت. از این رو گاه راست است و مردم از آن سود می‌برند و با آن به سوی نیکی می‌روند و از بدی پرهیز می‌نمایند و بسیاری از آنها نیز دروغ است تا بر خوابها اعتماد کامل نشود.

[شرح آفرینش اشیا برای رفع نیاز آدمی]

ای مفضّل! در این اشیا و موجودات در عالم که رافع نیاز انسان هستند اندیشه کن. خاک برای ساختن بنا، آهن برای استفاده در صنعت، چوب برای ساختن کشتی و جز آن، سنگ برای آسیاب و جز آن، مس برای ساخت ظروف، طلا و نقره برای معامله و ذخیره‌سازی ثروت، حبوبات برای غذا، میوه‌ها برای استفاده و لذت، گوشت برای خوردن، بوی خوش برای تلذذ، داروها برای بهداشت و درمان، حیوانات و چهارپایان برای حمل بار، هیزم برای سوزاندن، خاکستر برای ساروج ساختن و رمل برای فرش زمین آفریده شد. راستی مگر
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 81
انسان می‌تواند این همه و جز آن را در شماره آورد؟! آیا اگر کسی وارد یک خانه شود و تمام اشیای مورد نیاز مردم را در آنجا بیابد می‌پندارد که این آفرینش [و هماهنگی و گردآوری] بی‌هدف و خود به خود باشد؟ چگونه کسی به خود اجازه می‌دهد که این همه تدبیر عالم و اشیای مهیا و هماهنگ را کار طبیعت بداند؟
ای مفضّل! از آفرینش و آماده سازی حکیمانه و مدبّرانه اشیا برای رفع نیاز انسان درس عبرت بگیر. برای او غلّات و حبوبات آفریده شده است. در نتیجه باید آنها را آرد کند، آرد را خمیر گرداند و با آن نان و غذا بپزد. برای پوشاکش پشم آفریده شده و او باید آن را بزند، بریسد و ببافد. برای او درخت آفریده شده و او باید آن را در زمین بکارد، آب دهد و به آن برسد و از آن بهره گیرد. داروها برای درمانش پدید آمده و او باید آنها را [از زمین] برگیرد، با مواد دیگر آمیخته نماید و داروی شفا بخش بسازد. دیگر اشیا نیز همین گونه آفریده شده است.
بنگر که چگونه تمام نیازهای ضروری انسان آفریده شده ولی انسان باید برای دسترسی به آنها قدری تلاش و حرکت کند [تا برکت یابد] این به سود و صلاح اوست؛ زیرا اگر این اشیا بدون هیچ کار و تلاش و حرکتی نیازهای او را بر می‌داشت، همواره در وادی سرمستی و طغیان سقوط می‌کرد و چه بسا دست به اعمالی می‌زد که خود را نیز هلاک کند. اگر تمام نیازهای انسان آماده و کافی بود برای او زندگی، هیچ مزه و لذّتی نداشت و گوارا نبود. چنان که می‌بینی اگر کسی چند صباحی نزد عده‌ای مهمان باشد و آنان غذا، نوشیدنی و دیگر نیازهایش را برطرف کنند، هر آینه از بیکاری آزرده می‌شود و با خود منازعه و ناسازگاری می‌کند که باید به کاری مشغول گردد. حال اگر انسان در تمام عمر برای تحصیل ما یحتاج خود به
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 82

هیچ تلاش و حرکتی نیاز نداشته باشد کار بمراتب دشوارتر و ناگوارتر می‌گردد.
پس حکمتی عظیم و تدبیری سترگ در این است که نیازهای انسان با حرکت و قدری تلاش به دست آیند تا از سویی بیکاری او را در دشواری نیفکند و از سوی دیگر نتواند که در پی چیزی باشد که به او نمی‌رسد و یا اگر برسد به سود او نباشد.

[نان و آب، عوامل اصلی معاش و حیات آدمی]

ای مفضّل! بدان که نان و آب اصل و رأس معاش و زندگی انسان به شمار می‌روند. به حکمتها و تدابیر نهفته در آنها بنگر. نیاز آدمی به آب تشدیدتر از نیازش به نان است؛ زیرا شکیبایی او بر گرسنگی بیش از صبر او در تشنگی است. این به خاطر آن است که بدن انسان به آب بیشتر از نان محتاج است. چون که آدمی برای نوشیدن، شستن خود و لباس [و ظروفش] و سیراب کردن حیوانات و آبیاری مزرعه به آب نیازمند است. به خاطر این نیازهای فراوان، آب براحتی در دسترس قرار گرفته تا انسان برای خریدن و تحصیل آن در دشواری و رنج فراوان نیفتد. اما نان جز با رنج و مشقت و تلاش و حرکت به دست نمی‌آید تا انسان [به کسب حلال مشغول شود و] به خاطر بیکاری و بطالت در سرمستی و فساد غوطه‌ور نگردد. آیا نمی‌بینی که طفل را با اینکه به سنّ آموزش نرسیده است در نزد مربّی می‌گذارند تا از بازی و فسادی که چه بسا او و خانواده‌اش را در امر ناگواری بیفکند، به دور ماند؟ انسان نیز این گونه است، اگر مشغول نباشد بر اثر سرمستی و خوشحالی و بیکاری، باعث زیان خود و نزدیکانش می‌گردد. برای درک این واقعیت به کسانی بنگر که در ثروت، رفاه، بی‌نیازی و خوشی بزرگ شده‌اند. و ببین که کارشان به کجا کشیده می‌شود.

[ناهمگونی شکلهای مردم و همگونی وحوش و پرندگان]

نیک بنگر و درس عبرت بگیر که چرا مردم شبیه یک دیگر نیستند ولی حیوانات و پرندگان و دیگر جانداران چون یک دیگرند. اگر به یک گلّه آهوان بنگری چنان با یک دیگر همانندند که نمی‌توان یکی را از دیگری باز شناخت. اما مردم را ناهمگون می‌بینی چنان که بسختی می‌توان دو کس را که در یک ویژگی همانندند یافت؛ زیرا مردم به خاطر معاملاتی که در میانشان جریان دارد باید یک دیگر را با ویژگیهایی بشناسند. ولی حیوانات در میانشان معاملاتی چنین وجود ندارد تا نیاز به این گونه شناختنی باشد. همانندی پرندگان و هم حیوانات به زیانشان نیست ولی در انسان چنین نمی‌باشد، اگر دو انسان دو قلو به یک دیگر شدیدا شبیه باشند مردم در معامله با آنان در رنج و دشواری می‌افتند تا جایی که به جای یکی به دیگری داده می‌شود و یا به جای یکی دیگری مجازات می‌گردد.
این مشکل گاه در همانندی اشیا اتفاق می‌افتد چه رسد به همانندی خود انسانها.
چه کسی با این امور دقیق و ظریف که به ذهن احدی خطور نمی‌کند بر بندگانش لطف و عنایت می‌کند جز آنکه رحمتش همه چیز را در بر گرفته است؟
اگر کسی بگوید این صورت انسان که بر روی دیوار است خود به خود به وجود آمده و کسی آن را نساخته سخنش را باور می‌کنی؟ هرگز! بلکه او را به استهزا می‌گیری. چگونه است که این امر را در باره یک صورت جامد و بیجان [بر دیوار] انکار می‌کنی و در باره خود انسان زنده با شعور و سخنگو می‌پذیری؟
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 84

[رشد بدن حیوان و راز توقف آن]

اگر تدبیر و حکمتی در کار نیست چرا با اینکه حیوانات دائما تغذیه می‌کنند، امّا بدن آنها همیشه رشد نمی‌کند بلکه رشد آنها پایان و حدّی دارد و پس از آن می‌ایستد و از آن حد نمی‌گذرد؟ حکمت و تدبیر این امر آن است که بدنهایشان گذشته از بزرگی و کوچکی مقداری خاص داشته باشد. در نتیجه رشد می‌کند و به مرز که رسید رشد آن متوقف می‌گردد و بیشتر نمی‌رود. اما با این همه، تغذیه ادامه دارد. اگر همواره در حال رشد باشند بدنها بسیار بزرگ می‌شوند و اندازه‌ها از کنترل و حساب خارج می‌شود و هیچ کدام حدی ندارند که با آن، شناخته شوند.

[دشواری حرکت و راه رفتن برای انسان]

چرا در میان حیوانات، حرکت و راه رفتن، تنها برای آدمی دشوار است و به اعمال و کارهای پر دقت و لطیف و ظریف نمی‌پردازد؟ آیا این جز برای آن است که برای تحصیل ضروریات خود؛ مانند: پوشاک، مسکن و کفن کردن قدری در دشواری افتد؟ اگر هیچ درد و رنجی به انسان نرسد چگونه از فساد و فحشا دور ماند، در برابر خدای جلّ و علا فروتنی ورزد و با مردم مهربان باشد؟ نمی‌بینی هر گاه که انسان دچار درد و دشواری می‌گردد خاضع و فروتن می‌شود، به سمت خدای جلّ و علا می‌رود، از او طلب سلامتی می‌نماید و دستش را برای صدقه دادن می‌گشاید. اگر از زدن، احساس درد نمی‌کرد، سلطان و حاکم چگونه فاسدان را معاقبه نماید و بزند و ستمکاران و طاغیان را خوار و فروتن کند؟ و بچه‌ها چگونه دانشها و حرفه‌ها را فرا می‌گرفتند؟ و غلامان و بندگان چسان در برابر
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 85
اربابانشان فروتن می‌گشتند و فرمانشان را گردن می‌نهادند؟ آیا این، توبیخ (ابن ابی العوجاء) و یاران او که تدبیر و حکمت را [در کار آفرینش] و توبیخ اصحاب «مانی» که حکمت درد و رنج را انکار می‌کنند نیست؟

[تولد نر و ماده، عامل بقای نسل حیوانات]

اگر از حیوان، فقط جنس نر و یا ماده زاده می‌شد آیا نسل، منقطع و نابود نمی‌گشت؟ در نتیجه تقدیر و تدبیر چنین حکم کرده است که برخی از اولاد «ذکور» و برخی دیگر «اناث» باشند تا آفرینش نسل ادامه یابد و منقطع نگردد.

[راز رویش مو بر زهار و رشد ریش برای مردان]

اگر تدبیری در کار نیست چرا وقتی که دختر و پسر به سن بلوغ رسیدند بر زهار آنان موی می‌روید ولی بر روی مرد «ریش» می‌روید و صورت زن از آن پیراسته می‌ماند؟
از آنجا که خداوند حکیم و والامرتبه، مرد را قیّم و مراقب زن قرار داد و زن را تابع و جفت او گردانیده، به مرد «ریش» داد تا عزّت و جلالت و هیبت او افزوده شود و به زن نداد تا زیبایی صورت، شادابی، طراوت و ظرافت او که برای خوشی و همبستری آنان مناسبتر است. نگاه داشته شود. آیا نمی‌بینی که حکیم و تدبیرگر هستی چگونه همه چیز را حکیمانه و پر صواب آفریده و با حکمت و اندازه‌ای دقیق به قدر نیاز و مصلحت می‌دهد و می‌گیرد؟
مفضّل می‌گوید: در این هنگام ظهر فرا رسید و مولایم برای نماز به پا خاست و به من فرمود: با خواست خدای جلّ و علا [بار دیگر] بامدادان به نزد من آی
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 86
من نیز شاد و سرحال از آنچه فرا گرفتم و به من داده شد و با سپاس خدای عزّ و جلّ بر نعمت عظیم شناخت و اینکه مرا توفیق فراگیری سخنان مولایم- علیه السّلام- داد و مورد تفضّل و عنایتم نهاد راه خود را گرفتم و شبانگاه را با سرور تمام از آنچه از او- علیه السّلام- فرا گرفته بودم آرمیدم.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 87

مجلس دوم

اشاره

مفضّل می‌گوید: در روز دوم، صبح زود به نزد مولایم- علیه السّلام- شتافتم. به من اذن ورود داده شد و به امر آن حضرت- علیه السّلام- نشستم. آنگاه فرمود:
سپاس خدای راست، او که پس از هر زمان زمانی و بعد از هر قرن قرنی و پس از هر عالم عالمی می‌آورد. تا از روی عدل، آنان را که بد کردند کیفر دهد و نیکوکاران را پاداش عطا کند. اسمای او مقدس و منزّه است و نعماتش فراوان. بر هیچ کس ستم نمی‌کند بلکه خود مردم به خود ستم می‌نمایند. سخن او جلّ و علا دلیل این گفته است:
«هر کس که به اندازه ذرّه‌ای نیکی کند پاداش آن را می‌بیند و آنکه به قدر ذرّه‌ای بدی کند کیفر آن را می‌یابد» (زلزله، آیه 7) این حقیقت در آیات بسیار دیگری نیز در قرآن کریم آمده است. کتابی که بیانگر هر چیزی است و از پس و پیش آن باطلی نمی‌آید و فرستاده خدای حکیم و حمید است. از این رو بزرگ ما، پیامبر اکرم- صلی اللّه علیه و آله- فرمود: «این
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 88
[پاداشها و کیفرها] همان اعمال شماست که به جانب شما بازگردانده می‌شود.» آنگاه امام اندکی سر [مبارک] خود را پایین انداخت، سپس [سر بلند کرد و] فرمود:
ای مفضّل! مردم همه سرگشته‌اند و در طغیان خود متردّد و سرمستند. اینان از شیاطین و طاغوتهای خود پیروی می‌کنند. [ظاهرا] چشم دارند ولی [در واقع] کورند و نمی‌بینند. [ظاهرا] سخنگویند، امّا [در حقیقت] لالند و نمی‌اندیشند، [در ظاهر] می‌شنوند و لیکن [در حقیقت] کرند و نمی‌شنوند. به چیز اندک و پست خشنود گشتند و می‌پندارند که بر راه مستقیم هستند. از راه هوشمندان و اهل کیاست منحرف و در چراگاه فاسدان و پلیدان به چرا مشغول گشته‌اند. گویا این گروه از فرا رسیدن مرگ ناگهانی در امانند و از مجازات و کیفر برکنارند.
ای وای بر اینان! چقدر تیره بختند! و چقدر دشواری و عذاب آنان دراز است! در روزی که هیچ یاری یار دیگر را یاری نمی‌کند [و باری از دوش او بر نمی‌دارد] و جز آنکه خدایش رحم کند، هیچ کدام یاری نمی‌شوند.
مفضّل می‌گوید: از سخنان امام- علیه السّلام- سخت به گریه افتادم. فرمود:
گریه نکن! اگر پذیرفتی و شناختی خلاصی و نجات می‌یابی. آنگاه فرمود:
از حیوان آغاز می‌کنم تا در باره آن نیز همانند چیزهای دیگر توضیح دهم:
در ساختار و شکل دهی بدنهای آنها اندیشه کن. مانند سنگ سخت نیست؛

زیرا اگر چنین باشد در وقت کار کردن و حرکت نمودن انعطاف پذیر نیست. نیز بسیار نرم و سست نیست که بر پای خود نایستد بلکه از گوشت نرم است. در میان گوشتها استخوانهای سخت و با صلابت آفریده شده و با عصب و عروق و ریشه‌ها
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 89
همه به هم پیوند خورده‌اند. نیز بر روی آنها پوست محکمی به عنوان محافظ، تمام بدن را فرا گرفته است.
برخی برای ساختن مجسمه، چوبهایی را با ریسمان به پارچه می‌بندند و روی همه را صمغ می‌مالند. این کار همانند آن است که ما شرح دادیم. چوبهای سخت به منزله استخوانها، پارچه‌های نرم در حکم گوشت، ریسمانها به مثابه عصب و عروق و ... و آن صمغ به منزله پوست است. اگر می‌شود که حیوان زنده خود به خود به وجود آید، این مجسمه دست ساز هم خود به خود و بدون سازنده پدید می‌آید، امّا اگر آفرینش خود به خودی و بی‌آفرینشگر را در این مجسمه‌ها نمی‌پذیرید به طریق اولی نباید در حیوانات زنده [و بمراتب پیچیده و منظّمتر] چنین سخن فاسدی را معتقد گردید.

چگونگی آفرینش حیوانات

اینک در بدن چهارپایان بنگر که مانند جسم انسان از گوشت و استخوان و رگ و عصب پدید آمده و به آنها نیز همانند انسان گوش و چشم داده شده تا بتوانند نیاز آدمی را برآورند. اگر کر و کور بودند انسان از آنها بهره‌مند نمی‌گشت. و با آنها نیازهایش رفع نمی‌شد. اما از فکر و ذهن و اندیشه و عقل محروم شده‌اند تا در برابر کارهای سختی که گاه انسان از آنها می‌کشد و بارهای گرانی بر آنها می‌نهد شانه خالی نکنند و از انجام کار و بردن بار امتناع نورزند.
اگر کسی بگوید: گاه غلامان نیز در برابر اربابان، خاضع و خوار و گوش به فرمان می‌گردند و کار شدید انجام می‌دهند در حالی که از عقل و ذهن نیز بهره دارند. پاسخ داده می‌شود که: این گروه از مردم بسیار اندک‌اند. بیشتر مردم حاضر
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 90
نیستند که مانند چهارپایان بار ببرند و آسیاب کنند و ...
همچنین اگر انسانها همانند حیوانها بدین امور بپردازند از اعمال دیگرشان باز می‌مانند؛ زیرا در برابر یک شتر و استر باید شماری از مردم کار کنند [تا شاید به اندازه او مفید باشند.] و این کار، گذشته از دشواری، خستگی و رنج فراوان جسمی سبب می‌شود که به فراگیری حرفه‌های دیگر نپردازند و از آنها محروم شوند.

[آفرینش حیوانات سه‌گانه]

ای مفضّل! در آفرینش حکیمانه و مصالح این حیوانات سه‌گانه (انسان، چهارپایان و مرغان) تأمل و اندیشه کن. هر کدام را به گونه‌ای آفریده که به مصلحت آنهاست. از آنجا که انسان هوش و اندیشه دارد و می‌تواند به کارهایی چون ساخت، بازرگانی، زرگری، خیاطی و دیگر کارها بپردازد، برای او دستهایی بزرگ و انگشتانی قوی و مناسب آفریده شده تا بتواند اشیا را بگیرد و به این حرفه‌ها بپردازد.

[حکمتها و تدابیر نهفته در حیوانات گوشتخوار]

چنین تقدیر شد که غذای حیوانات گوشتخوار از شکار حیوانات باشد؛ از این رو برای این حیوانات دستها، پنجه‌ها و چنگالهایی سخت، تیز و محکم و مناسب برای شکار کردن آفریده شد. این دست و پنجه و چنگال برای حرفه‌های انسانی مناسب نیستند.
حیوانات علفخوار نیز از آنجا که حکمت اقتضا کرده که نه صنعت و
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 91
حرفه‌ای [همانند آنچه نام بردیم] داشته باشند و نه شکار کنند، برای برخی از آنها سمهایی آفریده شده که از سختی و ناهمواری چراگاهها آزار نبینند و برای شماری [از این علفخواران] سمهایی گوی‌دار آفریده شده همانند گوی و گودی پای آدمی تا بر زمین منطبق گردد و برای سواری و باربری مناسب باشند.
همچنین تأمل کن که چگونه در گوشتخواران، دندانهایی تیز، پنجه‌ها و چنگالهایی قوی و تیز و دهانهایی با فضای گشاده و بزرگ آفریده شده است.
از آنجا که تقدیر و حکمت، اقتضا نموده که غذای این حیوانات از گوشت باشد، به گونه‌ای آفریده شده‌اند که مناسب این هدف باشد؛ در نتیجه این حیوانات با داشتن سلاح و ابزار مناسب شکار، یاری شده‌اند. پرندگان شکاری و درنده نیز دارای نوکها و چنگالهای مناسب شکار هستند. در مقابل اگر به حیوانات وحشی و علفخوار چنگال داده می‌شود در واقع چیزی برای آنان آفریده شده که بدان محتاج نیستند؛ زیرا نه شکار می‌کنند و نه گوشت می‌خورند. نیز اگر حیوانات درنده دارای سم بودند این امر خلاف نیازهای آنها در جهت شکار کردن و زندگی مناسب خود آنها بود.
آیا نمی‌نگری که برای هر دسته از این دو دسته چیزهایی آفریده شده که با آن صنف و طبقه می‌سازد و مناسب و مایه بقا و مصلحت آن است.

[راز استقلال بچه‌های چهارپایان]

اکنون به چهارپایان بنگر که چگونه [بلا فاصله پس از تولّد] خود برپا می‌ایستند و در پی مادر خود می‌روند و مانند بچه انسان نیستند که به برداشتن، حمل کردن و تربیت و سرپرستی نیازمند باشند. به خاطر آنکه مادران این حیوانات
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 92
همانند آدمی نیستند که از دانش و توان رفق و سرپرستی بهره‌مند باشند و دستان و انگشتان مناسب این کارها را ندارند در نتیجه به اولادشان چنان قدرتی داده شده که [پس از تولد بی‌آنکه به حمل و سرپرستی مادر نیازمند باشند] مستقلانه و خود به خود بر پای ایستند.
همچنین دیده‌ای که بسیاری از پرندگان؛ مانند مرغ، کبک، تیهو و ماکو پس از آنکه از تخم بیرون می‌آیند در پی دانه می‌افتند، امّا جوجه‌های ضعیف؛ مانند: جوجه کبوتر، کبوتر کوهی و نوعی پرنده سرخ رنگ توان برخاستن ندارند. در مقابل در نهاد مادرانشان چنان مهر و شفقتی نهاده شده که دانه‌ها را در چینه‌دان خود جمع کرده بتدریج در دهانشان می‌گذراند تا وقتی که جوجه‌ها [قوت یابند و] مستقل شوند [و خود بتوانند در پی غذا بگردند.] از این لحاظ می‌بینی که به کبوتر همانند مرغ جوجه‌های زیاد داده نمی‌شود تا مادر بتواند جوجه‌ها را بزرگ کند و از بین نروند، پس هر دو از تدبیر و حکمت خدای لطیف و خبیر بهره‌مندند.

[پاهای حیوان و چگونگی حرکت]

به پای حیوانات بنگر که چگونه جفت جفت است تا برای راه رفتن مناسب باشد. اگر پاها فرد می‌بود مناسب نبود؛ زیرا کسی که راه می‌رود هنگامی که پاهایش را [برای حرکت] بر می‌دارد، بر پاهای دیگر تکیه می‌کند، موجودی که [چون انسان] دو پا دارد در این وقت یک پا را بر می‌دارد و بر پای دیگر تکیه می‌کند، حیوانی که چهار پا دارد، دو پا را بر می‌دارد و بر دو پای دیگر تکیه می‌کند.
لیکن این برداشتنها و گذاردنها بر عکس است [؛ یعنی یک پا از جانبی و پای دیگر از جانب دیگر، یکی از پس و یکی از پیش] و چنین نیست که دو پای جلو را
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 93
بردارد و بر دو پای عقب تکیه کند؛ زیرا در این حالت بر زمین ثابت نمی‌مانند چنان که اگر دو پایه تخت و کرسی را بردارند بر زمین ایستادن نمی‌توانند. در نتیجه از دستها [که در جلو است]، دست راست و از پاها، پای چپ را بر می‌دارد، بار دیگر دست چپ و پای راست و به همین ترتیب راه می‌رود و بر زمین می‌ماند و در هنگام راه رفتن بر زمین نمی‌افتد.

[راز انقیاد برخی از حیوانات در برابر انسان]

آیا «درازگوش» را نمی‌بینی با اینکه اسب را از کارهای دشوار معاف و در رفاه می‌بیند امّا چگونه در آسیاب کردن و بار بردن تسلیم انسان است؟ و شتر را نمی‌بینی که با آن قدرتی که چند مرد قوی از عهده‌اش بر نمی‌آیند چگونه در برابر طفلی خرد سر تسلیم فرود می‌آورد و منقاد می‌شود؟ و گاو نر قدرتمند چگونه در برابر صاحبش مطیع و خاضع است تا یوغ را بر گردنش بگذارد و با گاو آهن شخم کند؟ و اسب نجیب چگونه خود را به انبوه شمشیر و نیزه می‌زند تا خواسته صاحبش را انجام دهد؟ و گلّه‌ای گوسفند را چگونه یک کس می‌چراند [و نگاهداری می‌کند.]؟ اگر گوسفندان پراکنده می‌گشتند و هر کدام به سویی می‌رفتند چگونه یک شخص به آنها می‌رسید؟ تمام حیوانات رام نیز این گونه‌اند؟ آیا این انقیاد و اطاعت جز برای آن است که عقل و درک و شعور ندارند؟ اگر آنها در کارها عقل و شعور و فهم داشتند از انقیاد در برابر انسان و رفع نیازهای او سرباز می‌زدند. شتر از ساربان و راننده‌اش و گاه از صاحبش پیروی و اطاعت نمی‌کردند.
گوسفندان نیز در تحت فرمان شبان گردهم نمی‌آمدند بلکه هر کدام به سویی می‌رفتند. حیوانات دیگر هم بدین ترتیب [از انقیاد در برابر انسان سر باز می‌زدند.]
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 94

[راز عدم شعور و عقل در درندگان]

همچنین اگر درندگان، با عقل و هوش بودند و علیه مردم یک دست و هماهنگ می‌گشتند هر آینه [در اندک زمانی] مردم را به عجز و ناتوانی می‌کشانیدند. راستی اگر شیران، ببران، پلنگان و گرگان همه علیه مردم متّحد و همدست می‌گشتند؛ چه کسی یارای رویارویی و مقابله با آنان را داشت؟
نمی‌بینی که از این امر باز داشته شدند و به جای آنکه آدمیان از قدرت آنها بهراسند آنها از جایگاههای آدمیان می‌هراسند و کناره می‌گیرند و برای طلب روزی [غالبا] در شبها ظاهر می‌شوند و از جایگاه خود بیرون می‌آیند؟ آنها با تمام توان و قدرتی که دارند از آدمی سخت در هراس و وحشتند و اگر نبود [که آنهایی عقل و اندیشه و بدون درک آفریده شده‌اند] هر آیه بر آدمیان بر می‌جستند و در مساکنشان کار را بر ایشان دشوار می‌گردانیدند.

[سگ حیوان با وفا و مدافع انسان]

در میان این درندگان، «سگ» چنان آفریده شده که به صاحبش مهر بورزد و از او دفاع و حمایت و نگاهداری نماید. در شب تاریک بر دیوارها و بامها بالا رود تا خانه و صاحب خود را از شرّ دزدان [و مزاحمان] نگاهداری کند.
مهر و دوستی سگ و علاقه‌اش به صاحب خود، گاه به درجه‌ای می‌رسد که برای حفاظت از جان و مال و حیوانات صاحبش جانش را در خطر مرگ می‌افکند. سگ چنان با صاحبش انس و الفت دارد که همراه او در برابر گرسنگی و تشنگی شکیبایی می‌ورزد، راستی چرا در آفرینش سگ این مهرورزی و مهربانی نهاده شده است؟ آیا جز برای آن است که سگ نگاهبان آدمی باشد؟
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 95
برای آن، نیشهای برنده، چنگالهای درنده و صدایی هول‌انگیز و وحشت آورنده پدید آمده تا دزدی که در قلمرو حفاظتی آن سگ طمع کرده فرار را بر قرار ترجیح دهد و سگ از آن منطقه بخوبی حراست نماید.

[اسرار شکل صورت؛ دهان و دم چهارپا]

ای مفضّل! در چگونگی ترکیب اعضای صورت چهارپا بیندیش.
چشمانش در پیش نهاده شده تا مقابلش را نیک بنگرد، به دیواره‌ای نخورد و در چاله‌ای نیفتد. شکاف دهانش در زیر است و اگر شکاف دهانش همانند انسان در روی چانه می‌بود نمی‌توانست که از روی زمین چیزی بخورد، نمی‌بینی که انسان با دهانش چیزی بر نمی‌گیرد بلکه با دست در دهان می‌گذارد؟ این امر نشانه تکریم و بزرگداشت انسان در میان سایر خورنده‌هاست. از آنجا که چهارپا دستی مناسب برای خوردن گیاه و سبزه ندارد شکاف و بریدگی دهان در زیر آفریده شده تا گیاه را [براحتی] به دهان گیرد و بخورد. نیز پوزه‌های دراز بدانها داده شده که گیاه دور و نزدیک را بخورند.
در دم و حکمتها و فواید آن بنگر:
[1-] در حکم پوششی است که شرمگاههای حیوان را می‌پوشاند.
[2-] در میان دبر و شکم حیوان آلودگیهایی است که مگسان و پشه‌ها بر روی آن گرد می‌آیند. دم حیوان مانند پشه پرانی است که مگسها و پشه‌ها را با آن می‌پراند.
[3-] حیوان با حرکت دادن دم به سمت چپ و راست استراحت می‌کند و این زمانی است که بر چهار پا ایستاده و سنگینی بدن بر دو دست آن است در نتیجه
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 96
حیوان با حرکت دادن دم احساس راحتی می‌کند.
دم حیوان سودهای فراوان دیگر نیز دارد که اندیشه انسان قادر به درک همه آنها نیست ولی گاه به وقت حاجت، برخی از آنها معلوم می‌گردد، از جمله: گاه که حیوان در گل می‌ماند و هیچ دستگیری برای خلاصی او نیست دم آن، دستگیره خوبی برای بلند کردن و بیرون نمودن حیوان است. در موی دم حیوان نیز سودهای فراوانی برای مردم نهاده شده است که از آن در رفع بسیاری از نیازها بهره‌ها می‌گیرند.
حیوان بر چهار پا می‌ایستد در نتیجه پشت آن صاف و برای سوار شدن مناسب است. نیز شرمگاه آن در جای ظاهری است که حیوان نر براحتی قادر به جفتگیری باشد و اگر مانند فرج زنان بود حیوان نر قادر به این کار نبود. نمی‌بینی که حیوان قادر نیست که مانند مردان از رو به رو جفتگیری کند؟

[اسرار آفرینش فیل و خرطوم آن]

اشاره

در اسرار و حکمتهای نهاده شده در خرطوم فیل تأمل کن. خرطوم در گرفتن گیاه و آب و خوردن آنها کار دست را می‌کند. اگر [چنین آفریده نمی‌شد و] خرطوم نداشت هیچ گاه قادر نبود که چیزی از زمین برگیرد و بخورد، زیرا فیل مانند دیگر چهارپایان نیست که گردنی دراز داشته باشد و آن را به سوی غذا دراز کند.
حال که گردن ندارد خرطومی دراز به او داده شده که کار گردن را بکند و با آن به نیازش برسد. جز آفرینشگر مهربان و عطوف بر خلق چه کسی به جای آن عضوی که ندارد عضوی دیگر داده که کار همان عضو مفقود را انجام دهد؟ و این چگونه با عقیده ستمگران که آفرینش را بی‌هدف و خود به خود می‌پندارند می‌سازد؟
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 97
اگر کسی بگوید چرا برای این حیوان نیز همانند دیگر حیوانات گردنی دراز آفریده نشده؟ پاسخ گفته می‌شود که: سر و گوشهای فیل، بسیار سترگ و سنگین‌اند، اگر قرار بود که بر گردنی بزرگ و مناسب آن سر و گوش قرار داده می‌شد هر آینه آن گردن را درهم می‌کوبیدند. پس سر فیل به بدنش متصل و چسبیده شده تا این دشواری در کارش پدید نیاید. به جای چنین گردنی خرطوم آفریده شده تا غذایش را با آن برگیرد و بخورد و تقدیر چنان شد که بدون گردن نیز به نیازش برسد و کارش سخت نگردد.

[شرمگاه حیوان ماده]

اینک در چگونگی آفرینش شرمگاه «ماده فیل» بنگر که چگونه در زیر شکم قرار گرفته؟ هر گاه شهوت بالا می‌گیرد بالا می‌آید و ظاهر می‌گردد تا فیل نر بتواند با او در آویزد. بنگر که چگونه جایگاه فرج ماده فیل با دیگر حیوانات ناهمگون است؟ [با این همه]، ابزار تناسل آن به گونه‌ای آفریده شده که نسل آن ماندگار شود و باقی بماند.

[شگفتی آفرینش زرافه]

در آفرینش زرافه، ناهمگونی اعضا و همانندی اعضای آن با اعضای چند حیوان اندیشه کن. سر آن چون سر اسب، گردنش چون گردن شتر، سمهایش چون سم گاو و پوستش چون پوست پلنگ است.
شماری از مردم ناآگاه و جاهل به خدای جلّ و علا [و اسرار آفرینش او] پنداشته‌اند:
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 98
این حیوان از مجامعت چند حیوان پدید می‌آید. اینان می‌گویند: چون حیوانات گونه‌گون از خشکی به سوی آب می‌روند و در آب گرد می‌آیند جملگی بر یک حیوان علفخوار می‌جهند و این حیوان مختلف الاعضاء به هم می‌رسد [!] این از نادانی گوینده و ناچیزی شناخت آفرینشگر جلّ قدسه است، [زیرا] هر حیوانی که با هر صنفی نزدیکی نمی‌نماید. اسب با شتر و یا شتر با گاو در نمی‌آویزد و مقاربت نمی‌کند، بلکه جفتگیری هنگامی است که دو حیوان [از یک جنس باشند و یا] با هم شبیه و در آفرینش به یک دیگر نزدیک باشند، مانند: نزدیکی اسب با خر که از آنها «استر» به هم می‌رسد و یا نزدیکی گرگ با کفتار که از آنها حیوانی به نام «سمع» پدید می‌آید. وانگهی چنین نیست که حیوانی که از آنها به هم می‌رسد؛ مانند زرافه که عضوی از اسب، عضوی از شتر و عضوی از گاو دارد، همه اعضای آنها را داشته باشد بلکه گویا آمیخته‌ای از آنهاست [و مجموعش به مجموع آنها ماند نه اینکه عضوی به یکی ماند و عضو دیگر به دیگری] چنان که در آستر اگر به سر و گوش و سرین و دم و سم آن بنگری می‌بینی که شکل آنها [مانند همان اعضا از اسب و دراز گوش است و] چیزی میان اعضای این دو حیوان است حتی صدای استر چیزی شبیه صدای آن دو و گویا آمیخته شیهه اسب و عرعر درازگوش است. این خود دلیل آن است که بخلاف پندار جاهلان ثمره مجامعت چند حیوان نیست، بلکه آفرینشی شگفت از شگفتیهای خلقت است که خداوند جل و علا آن را برهان قدرتش نهاده و اینکه کسی را یارای ناتوان نمودن او نیست. نیز تا دانسته شود که او آفرینشگر تمام حیوانات است و می‌تواند اعضای چند حیوان را در هر حیوان که بخواهد گرد آورد و آنها را در هر جا که خواهد بپراکند و هر چه خواهد بر آفرینش بیفزاید و هر چه
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 99
خواهد از آن بکاهد، اینها دلیل آن است که او بر همه چیز تواناست و هیچ چیز اراده او را بر نمی‌گرداند.
گردن زرافه نیز از آن جهت دراز آفریده شده که چراگاه و محل رشد این

حیوان در میان جنگلهای انبوه با درختان برافراشته است. در نتیجه به گردنی دراز نیازمند است که دهانش به شاخ و برگ درختان برسد و از میوه و دیگر بخشهای درختان تغذیه کند.

[آفرینش میمون و تفاوت آن با انسان]

در آفرینش میمون و همگونی بسیاری از اعضای آن چون: سر، صورت، شانه‌ها، سینه و اعضای درونی با اعضای آدمی اندیشه کن. و اینکه از هوش و کیاست بهره‌مند است و با این هوش و ذکاوت به اشارات و فرمانهای پرورنده و مربی‌اش پی می‌برد و اکثر افعال انسان را تقلید می‌کند. این حیوان در آفرینش و ویژگیها بسیار شبیه انسان است تا انسان از آن درس عبرت بگیرد و دریابد که با این همه همگونی او نیز از طینت و طبیعت حیوانی آفریده شده و اگر ویژگی و برتری ذهن، اندیشه، عقل، نطق و شعور نبود او نیز یک حیوان بیش نبود وانگهی در جسم میمون تفاوتهایی هست که در انسان نیست؛ مانند: پوزه، دم دراز و مویی که تن میمون را یکسره پوشانیده است. البته اگر به میمون نیز ذهن و عقل و نطقی [همانند این ویژگیهای انسان] داده می‌شد این تفاوتهای جزئی مانع پیوستن میمون به سلک انسان نمی‌شد. در نتیجه جداکننده اصلی میمون از انسان همان ناقص بودن اندیشه، ذهن و نطق است.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 100

[راز پوشش جسم حیوانات و ناهمگونی پاهای آنها]

ای مفضّل! بنگر که خدای جلّ و علا از سر لطف و مهرش به حیوانات چگونه جسم آنها را این گونه با مو، کرک و پشم پوشانیده تا از سرما و بسیاری از آفات و نارساییها در امان باشند. نیز برای آنها سمهای شکافته آفرید تا از ناهمواری زمین آزار نبینند [و نیازی به کفش نداشته باشند]؛ زیرا این حیوانات برای ریسیدن و بافتن [لباس و پاپوش و ...] دست و انگشت مناسب ندارند در نتیجه در آفرینش آنها این نیازها در نظر بوده و آفریده شده و هیچ نیازی به تجدید و تبدیل آنها نیست و تا زنده‌اند این نیازها برآورده است.
امّا انسان، چاره‌اندیشی و دستی مناسب کار دارد. او می‌ریسد و می‌بافد و برای خود پوشاک تهیه می‌کند و به تناسب وضعش آن را دگرگون و تعویض می‌نماید. از چند جهت این کار به سود اوست:
[1] با اشتغال به کار ساخت پوشاک از فساد و بیهودگی به دور می‌ماند و بی‌نیازی، او را در کار عبث نمی‌افکند.
[2] متناسب با وضعش از در آوردن و گاه از بر تن کردن آنها لذت می‌برد.
[3] با حسن انتخاب خود از پوشیدن لباسهای زیبا و با شکوه و نیز تغییر و تبدیل آنها متلذذ می‌شود.
[4] با بهره‌گیری از این صنعت به ساخت انواع جوراب، پاپوش و کفش می‌پردازد و بدین وسیله پاهایش را حفظ می‌کند.
[5] این کار لوازم اشتغال بسیاری از مردم را فراهم می‌آورد و شماری از مردم با کار کردن در این بخش صنعتی می‌توانند معاش و روزی خود و خانواده خود را به دست آورند.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 101
پس مو، کرک و پشم در حکم پوشاک حیوانات و سمهای گونه‌گون در حکم کفش آنهاست.

[حیوانات در وقت احساس مرگ خود را پنهان می‌کنند]

ای مفضّل! در ویژگی شگفتی که در آفرینش چهارپایان نهاده شده بیندیش. آنها وقتی که مردند مانند انسانها که یک دیگر را در خاک می‌نهند خود را مخفی می‌کنند. و اگر چنین نبود این همه مردار حیوانات وحشی، درندگان و جز آن کجاست که پیدا نیست؟ این حیوانات که اندک نیستند تا پیدا نباشند. حتی اگر کسی بگوید شماره آنها بیش از مردم است سختی راست گفته است.
در کوه و صحرا به دسته‌های انبوه آهوان، گاوهای وحشی، گورخران، گوزنها و بزهای کوهی و همچنین به درندگانی چون شیرها، پلنگها، گرگها، کفتارها و ... و به حشرات و جنبندگان روی زمین و به دسته‌های پرندگانی چون کلاغها، سنگخواره‌ها، غازها، کبوتران و پرندگان درنده و گوشتخوار بنگر. این همه حیوان گونه‌گون وقتی که می‌میرند جز شمار اندکی که صیادی شکار کند و یا درنده‌ای بدرد هیچ کدام پیدا نیستند.
این حیوانات وقتی که احساس کردند که زمان مرگشان فرا رسیده در جای پست و گودی مخفی می‌شوند و در همان جا می‌میرند. اگر چنین نبود تمام دشت [و کوه و دریا] از بوی گندیده و فساد آنها فاسد می‌شد و بیماریهای کشنده‌ای چون وبا در همه جا منتشر می‌گشت.
بنگر که چگونه این خصلت آدمی که آن را در آغاز آفرینش انسان، از به خاکسپاری کلاغی توسط کلاغ دیگر فرا گرفت در سرشت حیوانات نهاده شده
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 102
است تا آدمی از آلودگی و بیماریهای گونه‌گون جان سالم به در برد؟

[راز هوش حیواناتی چون بز کوهی، روباه و دلفین]

ای مفضّل! در هوش حیوانات اندیشه کن و بنگر که خداوند جلّ و علا چگونه از سر لطف و رحمت و برای آنکه حیوانات بی‌عقل و اندیشه از نعمتی محروم نگردند در سرشت آنها هوش و کیاست نهاد؟
نوعی بز نر کوهی از مارها تغذیه می‌کند بر اثر آن، تشنگی سختی می‌یابد. از هراس آنکه مبادا سمّ در جانش منتشر شود و او را هلاک گرداند، بر کرانه آب می‌ایستد، بسیار ناله می‌زند و صدا می‌کند ولی ذره‌ای از آن نمی‌نوشد؛ زیرا اگر بنوشد بزودی هلاک می‌گردد.
بنگر که سرشت این حیوان چگونه آفریده شده که از هراس زیان نوشیدن آب، آن تشنگی شدید را بر خود هموار می‌سازد؟ براستی که حتی انسان اندیشمند و عاقل نیز غالبا در چنین زمانی تحمل و خویشتن‌داری نمی‌تواند.
«روباه» نیز هنگامی که گرسنگی شدید بر او غالب می‌آید، به پشت می‌خوابد. شکمش را باد می‌کند تا پرنده‌ای مرده‌اش بپندارد. وقتی که بر آن نشست روباه بر آن می‌جهد، به چنگش می‌آورد و آن را می‌خورد. جز آن کسی که این گونه و از راه این حیله متکفل روزی روباه شده چه کسی روباه بی‌عقل و اندیشه را بر این نیرنگ یاری داده است؟
همچنین از آنجا که روباه از آن صولت و قدرت و توان حمله‌وری دیگر درندگان برخوردار نیست به او هوش و ذکاوت داده شده تا از راه نیرنگ و فریب زندگی کند.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 103
«دلفین» هم که پرنده شکار می‌کند، هنگامی که در میان آب است، نیرنگ او برای شکار این گونه است: یک ماهی را می‌گیرد، می‌کشد و آن را بر روی آب می‌نهد تا بر آب بماند. آنگاه در زیر آن مخفی می‌شود. آب را حرکت می‌دهد تا از بیرون آب پیدا نباشد وقتی که پرنده بر ماهی نشست حمله می‌برد و آن را فرا چنگ می‌آورد.

[افعی و ابر]

مفضّل می‌گوید: عرض کردم: آقا! از ماجرای افعی و ابر بگویید. امام علیه السّلام- فرمود: ابر [از جانب خدای جلّ و علا] گویی که وکیل است تا هر جا که افعی را بیابد برباید به‌گونه‌ای که آهن‌ربا آهن را می‌رباید. از این رو آنگاه که فصل باران و ابر است این حیوان از هراس ابر، سر از خاک بیرون نمی‌آورد، تنها هنگامی سر بیرون می‌آورد که هوا بسیار گرم باشد و ابری در آسمان نباشد.
عرض کردم: چرا باید ابر در کمین افعی باشد و اگر آن را دید برباید‌دش؟
فرمود: تا مردم را از شر آن خلاصی دهد.

[مورچه، شیر مگس، عنکبوت و سرشت آنها]

مفضّل می‌گوید: عرض کردم: آقای من! در باره زندگی چهارپایان نکاتی فرمودید که هر که اهل و سزاوار است درس عبرت می‌گیرد، حال در باره مورچه ریز و درشت و پرنده بفرمایید. حضرت- علیه السّلام- فرمود: در صورت کوچک مورچه بنگر آیا در آنچه که به مصلحت اوست و به آن نیازمند است کمبودی مشاهده می‌کنی؟ جز حکمت آفرینشگر در ریز و درشت آفرینش، این حکمت و
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 104
تقدیر حساب شده در آفرینش این حیوان ریز از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ در زندگی «مور» و همکاری انبوه آنها در گردآوری روزی و آماده کردن آن نیک بنگر. بنگر هنگامی که دسته‌ای از آنها دانه‌ها را به محلّ مرتفعی می‌برند و ذخیره می‌سازند انسان به یاد تلاش مردم در انتقال غذا به خانه می‌افتد، بلکه مور در این کار بیش از انسان کمر همّت می‌بندد و جدّ و تلاش دارد. نمی‌بینی همانند انسانها نیز در حمل و انتقال دانه و غذا به لانه، یک دیگر را یاری می‌دهند؟ آنها دانه را به دو نیم می‌کنند تا دانه در لانه سبز نشود و کارشان را خراب نکند، اگر آبی به دانه‌ها رسید، آنها را بیرون می‌آورند و خشک می‌گردانند. نیز موران جز در جاهای بالا و بلند مسکن و لانه نمی‌گزینند تا مبادا آب در آن ریزد و غرقشان سازد.
اینها همه نه از سر اندیشه و عقل و شعور که از غریزه و سرشتی است که خدای جلّ و علا به خاطر مصلحت در آنها نهفته است.
به «لیث» که مردم آن را «شیرمگس» می‌گویند بنگر که چگونه در کسب روزی و معاش، نیروی فریبندگی مدارا به او داده شده است؟
وقتی که «شیرمگس» حس می‌کند که در نزدیکی او مگس است، آن را مهلت می‌دهد و قدری خود را بی‌حرکت نگاه می‌دارد. مگس مطمئن می‌شود که مرده است در نتیجه از آن غفلت می‌کند. ناگاه با حرکتی دقیق، حساب شده و سریع آن را می‌گیرد. آنگاه با تمام وجود آن را در بر می‌گیرد که مبادا از چنگش آزاد شود. همچنان در این حالت نگاهش می‌دارد تا وقتی که حس می‌کند سست و بی‌جان شده در این وقت آن را می‌درد و می‌خورد و بدین وسیله زنده می‌ماند.
«عنکبوت» نیز آن تار را می‌تند و از آن به عنوان دام مگسها استفاده می‌کند. در این زمان خود را در میان تارها پوشیده می‌نماید. آنگاه که مگس در
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 105
تارش گرفتار آمد، ساعت به ساعت آن را نیش می‌زند و از آن تغذیه

می‌کند و بدین وسیله زنده می‌ماند.
آن حیوان نمایانگر شکار سگان و شیران است و این حیوان نمونه کوچکی از شکار با دام و تور است.
به این جنبنده ضعیف و کوچک بنگر که چگونه در سرشت آن چیزی آفریده شده که آدمی، تنها با حیله و به کارگیری ابزار و آلات می‌تواند آن را انجام دهد. اگر در چیزی کوچک، مانند: مورچه و مور و ... عبرت و درس آموزنده‌ای هست آن را به خاطر کوچک بودن آنها حقیر مدار، زیرا گاه یک معنی و مفهوم بسیار نفیس و گرانقدری با یک چیز کوچک و ناچیز سنجیده می‌شود و این کار به هیچ روی از قدر و ارزش آن معنی ارزشمند نمی‌کاهد. چنان که اگر دینار طلا را با وزنه آهنی وزن کنند هیچ گاه از قیمت آن طلا کاسته نمی‌شود.

ای مفضّل! در جسم و آفرینش پرنده بنگر. آنگاه که تقدیر و حکمت بر آن تعلق گرفت که پرنده در آسمان باشد، تنش سبک و نیکو آفریده شد و به جای چهار دست و پا تنها دو پا و به جای پنج انگشت چهار انگشت و به جای دو مخرج بول و فضولات یک مخرج به آن داده شد.
چنان که قسمت پیشین کشتی تیز و باریک است و آب را می‌شکافد و پیش می‌رود، سینه و جلوی پرنده نیز به گونه‌ای شبیه کشتی است تا هوا را بشکافد و چنان که خواهد به پرواز در آید. همچنین در بالها و دمش پرهای بلندی نهاده شده تا براحتی او را برای پرواز بلند کنند. تمام بدنش پوشیده از پر است تا هوا در آنها

نفوذ کند و براحتی در ارتفاع بالا بماند و پرواز کند.
از آنجا که حکمت، چنین تعلق گرفت که غذای پرندگان از دانه و گوشت باشد و باید آنها را بدون جویدن فرو برد، همانند لب و دندان آدمی برای آنها آفریده نشد بلکه منقاری تیز و سخت به آنها داده شد تا غذا را با آن برگیرند و بخورند و از چیدن و شکستن دانه‌های سخت [از زمین ناهموار] پاره نشود و از پاره کردن گوشت نشکند.
از آنجا که پرنده دندان ندارد و دانه را سالم و گوشت را سخت و ناپخته فرو می‌برد در درون آن حرارتی نهاده شده که دانه را چنان خرد و آسیاب می‌کند که از جویدن مستغنی می‌گردد. به خاطر نبودن این نیرو در انسان [اگر این دانه‌ها را آدمی ناجویده فرو برد] به همان شکل سالم دفع می‌گردد ولی همین دانه‌های سالم در درون پرنده چنان خرد می‌گردد که اثری از آن نمی‌ماند.
نیز تقدیر چنان شد که پرندگان تخم گذارند و بچه نزایند تا در وقت پرواز سنگین نباشند. اگر فرزند در شکم آنها بماند تا قوی شود [چنان که در پستانداران چنین است]، سنگینی آن، آنها را از برخاستن و پرواز نگاه می‌دارد. پس همه چیز پرندگان چنان آفریده شده که با ویژگیهای آنها متناسب و هماهنگ باشد.
آنگاه پرنده‌ای که غالبا در پرواز و گشت است، گاه هفته‌ای، برخی دو هفته و برخی دیگر سه هفته بر تخم خود می‌خوابند تا آن را بپرورانند و جوجه از تخم بیرون آید. چون جوجه بیرون آمد باد در دل جوجه می‌دمد تا چینه‌دانش گشاده گردد و بتواند غذا را جای دهد. آنگاه او را غذایی مناسب و سازگار می‌دهد و بزرگ می‌کند.
چه کسی تدبیر چنان نموده که او غذا و دانه برچیند و در چینه‌دان ریزد و

آنگاه برای جوجه‌اش دانه‌ها را برآورد؟ چرا این گونه خود را در رنج و سختی می‌افکند و حال آنکه عقل و اندیشه ندارد و از جوجه‌اش انتظاری که آدمیان از فرزند دارند؛ مانند: فخر، عزت، یاری و ماندگاری نام ندارد؟
خداوند جلّ و علا از سر لطف و کرامت، چنان تدبیر نموده که او بدون اندیشه در این امور، از سر غریزه خدادادی جوجه‌اش را دوست دارد و غذایش دهد تا نسل آنها پایدار ماند.
بنگر که مرغ چگونه شور تخمگذاری و پرورش جوجه در سر دارد حال آنکه جای و لانه مناسبی برای گرد آوردن تخمها در آن ندارد؟ مرغ در این زمان برانگیخته می‌شود. تخم می‌گذارد و گرسنه می‌ماند و چیزی نمی‌خورد تا تخمهایش گرد آیند و آنها را بپروراند و جوجه گرداند. راستی آیا این جز برای ماندگاری نسل است؟ و با اینکه مرغ درک و اندیشه ندارد- چرا برای بقای نسل این گونه می‌کوشد؟ آیا جز برای آن است که آفرینشگر حکیم این نیرو را در سرشت و غریزه او نهاده است؟

[آفرینش تخم پرندگان و تدابیر نهفته در آن]

از آفرینش تخم پرنده درس عبرت گیر. در آن، ماده زرد رنگ و آب رقیق و سفید نهاده شده. بخشی برای آنکه جوجه به هم رسد و بخش دیگر برای تغذیه آن است تا آنگاه که تخم را بشکافد و بیرون آید. در تدابیر نهفته در این امور بنگر. از آنجا که رشد جوجه در درون آن جداره‌ها و لایه‌های سخت است و هیچ چیز به درون آن راه ندارد، در درون آن، آنقدر غذا تعبیه شده که جوجه را تا هنگام بیرون آمدن بس باشد. جوجه به یک زندانی می‌ماند که در درون زندانی محبوس است و
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 108
پیرامون زندان را دژهای سخت فرا گرفته. هیچ راهی برای رسیدن غذا به او وجود ندارد در نتیجه غذا و روزی لازم برای مدت حبس را در کنارش می‌نهند.

[چینه‌دان پرنده]

ای مفضّل! در آفرینش چینه‌دان و تدابیر نهفته در آن بیندیش. راه غذا از چینه‌دان تا به سنگدان باریک است و غذا تنها بسیار آرام و اندک اندک وارد آن می‌شود و اگر پرنده تا رسیدن دانه نخست دانه دوم را برنچیند، کار او بدرازا می‌کشد و غذایی کافی به او نمی‌رسد.
[در نتیجه او منتظر رسیدن دانه اول به سنگدان نمی‌شود بلکه تند تند دانه می‌چیند و روانه چینه‌دان می‌کند] مرغ از شدت توجه و هراس، دانه‌ها را از زمین می‌رباید. پس چینه‌دان پرنده مانند توبره‌ای در پیش او آویخته شده تا هر چه را که می‌یابد بسرعت برگیرد و وارد چینه‌دان کند ولی آرام آرام از چینه‌دان روانه سنگدان گرداند.
در چینه‌دان، ویژگی دیگری نیز هست و آن اینکه برخی از پرندگان از درون خود غذا به دهان جوجه می‌ریزند در این صورت برگرداندن غذا از چینه‌دان نزدیکتر و راحت‌تر است.

[راز ناهمگونی رنگ پرندگان]

مفضّل می‌گوید: برخی از منکران پنداشته‌اند که ناهمگونی رنگ و شکل پرندگان از درآمیختگی خود به خود و ناهماهنگ و بی‌حساب و کتاب اخلاط سرچشمه می‌گیرد. امام- علیه السّلام- فرمود:
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 109
ای مفضّل! این رنگ‌آمیزیهای گوناگون و دقیق و هماهنگ که در طاوسها و کبکها می‌بینی و گویا با قلم نقاشی بی‌مانند بر آنها نقش بسته چگونه می‌شود از اهمال و بی‌تدبیری ناشی شود و خود به خود و بی‌هدف پدید آید؟ و چرا این ناهماهنگی و آمیختگی بی‌هدف و تصادفی اخلاط، شکل و صورت واحدی را پدید آورده است؟
بی‌تردید اگر [این نقشها و رنگها] از اهمال و خود به خود پدید می‌آمد هر آینه بایست این گونه نظم و هماهنگی و یک دستی در کار نبود و همه چیز ناهماهنگ و در هم ریخته بود.

[چگونگی پر پرندگان]

در چگونگی پر پرندگان تأمل و اندیشه نما. می‌بینی که [این پرها] مانند لباس، از رشته‌های بسیار باریک و نازکی بافته شده و مانند پیوستگی نخها و تارهای مو همه به هم پیوسته و بسته‌اند و وقتی که آنها را می‌کشی، از هم نمی‌گسلند، بلکه اندکی بازمی‌گردند تا در میانشان باد باشد و پرنده براحتی پرواز کند و در هوا سنگین نشود. در میان پر، ستونی سخت و میله‌ای شکل نهاده شده تا با سختی خود اجزای پر را نگاه دارد. ولی باز با این سختی و استحکام، تو خالی است تا سنگینی آن پرنده را از پرواز باز ندارد.

[راز درازپایی برخی از پرندگان]

ای مفضّل! پرنده دراز پا را دیده‌ای و به راز این ویژگی پی برده‌ای؟ این پرنده را غالبا در آبگیرها می‌بینی. دارای دو ساق بلند است. گویا دیدبانی است که
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 110
از بالای برجک دیدبانی درون آب را می‌نگرد و آن را زیر نظر دارد. هر گاه که روزی خود را دید، آرام آرام گام برمی‌دارد تا آن را به دست آورد.
اگر این پرنده پا کوتاه بود، هنگامی که به جانب صید حرکت می‌کرد تا آن را بگیرد، شکمش با آب تماس می‌گرفت و آب حرکت می‌کرد و شکار از هراس پا به فرار می‌گذاشت. پس این دو پا برایش آفریده شده تا خواسته‌اش را دریابد، غذایش حاصل شود و زنده بماند.
در تدابیر هماهنگ در آفرینش پرنده بنگر. پرنده‌ای که دو ساق بلند دارد، گردنی دراز نیز دارد تا بتواند غذایش را از زمین بردارد. اگر پرنده، پاهایی دراز داشت ولی گردنش کوتاه بود، قادر نبود که چیزی از زمین بردارد.
گاه درازی منقارش، گردن او را در رسیدن به هدف یاری می‌کند تا کار بر او آسان گردد.
نمی‌نگری که در آفرینش هر چه را که می‌بینی در نهایت استواری و صواب است و تمام وجودش حکیمانه و با تدبیر و تقدیر است؟

[گنجشکان در پی یافتن غذا]

به گنجشکان بنگر که چگونه در روز در پی غذا هستند. اگر چه غذایشان آماده نیست ولی با حرکت و تلاش مداوم به آن دست می‌یابند و آن را از دست نمی‌دهند. آفریدگان همه این گونه‌اند. منزه است خدایی که روزی را این گونه در میانشان پراکنده است.
نه چنان کرد که دست یافتن بر روزی سخت و ناممکن باشد؛ زیرا آفریدگان را نیازمند به آن آفرید و نه چنان کرد که بی‌هیچ رنجی به دست آید؛ زیرا
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 111
صلاح و سود آفریدگان در این است. اگر نیاز و روزی آنها یکسره مهیا و آماده بود حیوانات آنقدر می‌خوردند که هلاک شوند و انسانها به خاطر بیکاری و بطالت در سرمستی و گناه و ارتکاب فواحش سقوط می‌کردند.

[معاش جغد و شب‌پره]

آیا می‌دانی که غذای شب‌پره‌ها چگونه تأمین می‌شود؟
عرض کردم: نه مولای من! امام- علیه السّلام- فرمود: روزی آنها از انواع پشه‌ها، شاپرکها، ملخها و زنبورهایی است که در هوا پراکنده‌اند؛ زیرا این حشرات و موجودات در همه جای آسمان وجود دارند. برای درک این حقیقت می‌توانی شبانگاهان، چراغی را در بالای بام و یا درون حیاط بگذاری و ببینی که چقدر از این حشرات به گرد آن جمع می‌شوند. اگر این پرندگان در پیرامون چراغ نباشند از کجا می‌آیند؟ اگر کسی بگوید از دشت و صحرا می‌آیند باید گفت: می‌شود این راه دور را در ساعتی یا لحظه‌ای بپیمایند؟ وانگهی از آن منطقه دور چگونه چراغی را در درون خانه‌ای می‌بینند و سوی آن می‌شتابند؟ پس این نشان آن است که حشرات در همه جای آسمان پراکنده‌اند. این پرندگان شب‌پره نیز هنگامی که در هوا پرواز می‌کنند از آنها تغذیه می‌نمایند.
حال بنگر که چگونه روزی این پرندگان که تنها در شب پرواز می‌کنند از این حشرات پراکنده در هوا فراهم می‌آید؟ نیز به [یک راز از اسرار] آفرینش این حشرات پی ببر. حشراتی که چه بسا کسانی بپندارند که زایدند و سودی در آنها نهفته نیست.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 112

[آفرینش شب‌پره (خفاش)]

آفرینش خفاش که چیزی میان آفرینش پرندگان و چهارپایان است بسیار شگفت و حیرت‌آور است. البته آفرینش آن به چهارپایان نزدیکتر است؛ زیرا دو گوش بلند، دندان و کرک دارد، بچه می‌زاید، بچه شیر می‌دهد و بول می‌کند و هنگامی که راه می‌رود بر چهار دست و پا راه می‌رود که همه اینها با ویژگیهای پرندگان ناسازگار است.
خفاش از شمار پرندگانی است که در شب پرواز می‌کنند و از حشرات پراکنده در هوا تغذیه می‌کنند. برخی پنداشته‌اند، خفاش غذایی ندارد و از نسیم تغذیه می‌کند. این از دو روی ناصواب است:
1- بیرون شدن آلودگی و بول از آن که جز با تغذیه توجیه‌پذیر نیست.
2- دندان دارد. اگر خفاش چیزی نمی‌خورد داشتن دندان به چه معنی است؛ حال آنکه می‌دانیم در آفرینش، هیچ چیز بی‌حکمت نیست.
این پرنده برای انسان سودمند است حتی فضله‌اش را [در کار ساختن دارو و ...] به کار می‌گیرند و از همه چیز مهمتر، آفرینش شگفت [و محیّر العقول] آن است که بر قدرت آفرینشگر جلّ و علا دلالت دارد و اینکه به خاطر هر مصلحتی که داند و خواهد در آنچه که اراده کند تصرف نماید.

[حیله ابن تمّره در استفاده از خار خسک]

و امّا در باره پرنده کوچکی که به آن «ابن تمّره» می‌گویند: روزی در لابه لای شاخه‌های درختی لانه کرد. ناگاه دید ماری عظیم بر لانه‌اش مشرف گشته و دهان را گشوده است. پرنده سخت در تشویش و اضطراب افتاد و در پی چاره
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 113
می‌گشت که ناگاه گیاه «خار خسک» را مشاهده کرد و آن را یافت. آن را برداشت و در دهان مار افکند. مار نیز آنقدر به خود پیچید که جان داد.
راستی اگر تو را از این خبر آگاه نمی‌کردم به ذهن تو و دیگران خطور می‌کرد که «خار خسک» چنین سود و مصلحتی داشته باشد یا از پرنده‌ای کوچک یا بزرگ چنین حیله و چاره‌ای برآید؟ از این و بسیاری از اشیای دیگر درس عبرت بگیر و بدان که منافع و فواید بی‌شماری دارند ولی باید حادثه‌ای رخ دهد یا خبری از آنها ذکر گردد تا [این سودها] دانسته شود.

[زنبور عسل، از ساخت خانه تا ساخت عسل]

به زنبور عسل و همکاری گروهی آنها در ساختن عسل بنگر و ببین که چگونه با ذکاوت و مهارت و دقّت تمام، این خانه‌های شش ضلعی را می‌سازند.
اگر در این کار بدرستی اندیشه کنی هر آینه آن را شگفت، ظریف و لطیف می‌یابی. آنگاه که به عمل و نتیجه آن نگاه می‌کنی آن را در میان مردم، عظیم، شریف و نیکو می‌بینی، ولی وقتی که به فاعل این فعل می‌نگری آن را حتی جاهل و نادان به خود می‌یابی چه رسد به دیگران، این امر بخوبی دلیل پر واضحی است که صواب و حکمت [و اتقان و استواری] این کار نه برای زنبور عسل [نادان و بی‌اندیشه] بلکه از آن کسی است که سرشت و فطرت آن را چنین آفریده و برای سود رسانی به مردم آن را بر این کار «مجبول» نموده است.

[ملخ، حیوانی ضعیف و در عین حال قوی!]

اشاره

به ملخ بنگر، براستی چقدر ضعیف و قوی است! هنگامی که به آفرینش آن شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 114
بنگری گویی ناتوانترین حیوان است، ولی اگر لشکرهایی از آن به جانب سرزمینی در حرکت افتند، هیچ کس نتواند که آن جا را از دست آنها برهاند. نمی‌بینی که اگر پادشاهی از پادشاهان زمین تمام لشکر سواره و پیاده نظام خود را بسیج گرداند تا سرزمین خود را از ملخها رهایی دهد، نتواند؟ آیا این از نشانه‌های قدرت خدای جلّ و علا نیست که ضعیفترین آفریده‌اش را به جانب قویترین آفریده گسیل دارد و آفریده قوی نتواند در برابرش تاب آورد؟

[سیل ملخ]

به ملخها بنگر که چگونه چون سیلی خروشان بر زمینی جاری می‌گردند و کوه و صحرا و شهر و روستا را می‌پوشانند. این پوشش چنان است که مانع تابش نور عظیم و تابناک خورشید می‌گردد. اگر دستی عادی [جز دست قدرتمند باری جلّ و علا] می‌خواست این لشکر عظیم را سامان دهد و گرد آورد چند سال به طول می‌کشید؟ این نمونه را در اثبات قدرت بی‌مانند خدای که کس را یارای آن نرسد به کارگیرد بدان استدلال نما.

[آفرینش ماهیها]

اشاره

در آفرینش ماهی و تناسب، حکمت و تدابیر نهفته در آن که مناسب آن است نیک بنگر. در آفرینش [این موجود زنده] دست و پا نهاده نشده؛ زیرا به راه رفتن نیازی ندارد و جایگاهش آب است. نیز برای آن، شش آفریده نشده؛ چون که در میان آب نفس نمی‌تواند کشد. در مقابل دست و پا، باله‌هایی سخت و قوی به آن داده شده است و چنان که قایقران با پارو زدن به پیش ماهی می‌رود نیز با
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 115
حرکت دادن این باله‌ها آب را به کنار زند و پیش رود. نیز بدنش با فلسهایی سخت و درهم فرو رفته چون در هم فرورفتگی اجزای زره‌های پولادین پوشانیده گشته تا از آفات و آسیبها به کنار ماند.
دیدگان ماهی، کم سو و ضعیف است و آب مانع دید دقیق و درست او می‌شود؛ در نتیجه، این نقص با اعطای شامّه‌ای قوی، جبران شده است. از فاصله‌ای بسیار دور غذا و طعمه خود را بو می‌کند و در پی آن در جستجو می‌افتد.
اگر این [توان در او نهاده] نبود چگونه از آن و جایگاهش آگاه می‌گشت؟
روزنه‌هایی در میان دهان ماهی و گوش آن باعث پیوند دهان و گوش آن است.
ماهی آب را با دهان می‌گیرد و از سوراخهای گوش خارج می‌کند. تا مانند حیوانات دیگر از مزایای نسیم و هوا سود ببرد و در راحتی افتد.

[راز کثرت نسل ماهیها]

اینک در کثرت نسل ماهی و ویژگیهای آن تأمل و اندیشه کن. اگر می‌بینی که در درون یک ماهی آنقدر تخم (خاویار) هست که به شماره نیاید، به خاطر آن است که کار بر ماهیخواران که شماره آنها اندک نیست آسان گردد. حتی درندگان جنگلها هم برای شکار ماهی به آب پناه می‌آورند. در این وقت این حیوانات اگر ماهی را بیابند آن را از آب می‌ربایند. حال که درندگان خشکی ماهی می‌خورند، پرندگان ماهی می‌خورند، مردم ماهی می‌خورند و حتی ماهیان هم ماهی می‌خورند حکمت و تدبیر چنان به کار آمد که ماهیها این گونه در شماره نیایند و فراوان باشند.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 116

[گستردگی حکمت آفرینشگر و کوتاهی دانش آفریدگان]

هر گاه که خواستی از گستردگی حکمت آفرینشگر و کوتاهی دانش مخلوقان آگاه گردی به ماهیها، حیوانات آبی، صدفها و دیگر آبزیانی که در آبها زندگی می‌کنند و در شماره نیایند بنگر. و تو از منافع این آفریدگان آگاه نمی‌گردی مگر اندکی که بر اثر برخی از حوادث رخ می‌نماید. مثلا مردم هنگامی به فایده نوعی حلزون پی بردند که رنگ قرمز را شناختند [داستان این کشف این گونه بود]:
هنگامی که سگی در ساحل آب در گردش بود حلزونی را یافت. آن را خورد و خونش دهان او را رنگین کرد. [آنگاه که دهان سگ را دیدند] مردم به زیبایی آن رنگ پی بردند و از آن به عنوان رنگ استفاده کردند و دیگر مواردی که مردم گاه گاهی بر اثر بروز وقایعی به آنها پی می‌برند.
مفضّل می‌گوید: چون سخن بدین‌جا رسید ظهر شد. و مولایم- علیه السّلام- برای اقامه نماز از جای برخاست و فرمود: به خواست خدای بلند مرتبه، صبح زود به نزد من آی. به خاطر تعالیم و آموزشهای امام- علیه السّلام- سخت شادمان و مسرور گشتم و با سپاس از خدای جلّ و علا به خاطر آنچه عطایم فرمود راه خود را در پیش گرفتم و از خدمت امام- علیه السّلام- مرخّص شدم و آن شب را شادمان و مسرور استراحت کردم.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 117

مجلس سوم

اشاره

روز سوم، بامدادان به خدمت مولایم- علیه السّلام- شرفیاب شدم. به من اجازه ورود دادند. داخل شدم و با اجازه نشستم. امام- علیه السّلام- فرمود:
سپاس خدایی را که ما را برگزیده و کسی را بر ما برنگزید. با علمش ما را برگزید و با حلمش ما را تأیید نمود [و یاریمان کرد.] آنکه از ما جدا افتاد در آتش افتد و آنکه در زیر سایه درخت تنومند ما بهره‌مند گشت به بهشت راه یابد.
ای مفضّل! در باره اسرار و حکمتهای آفرینش آدمی، تدابیر نهفته در آن، حالات گونه‌گون او و آنچه که در این باره مایه درس عبرت است برای تو شرح کردم. آفرینش و حکمتهای حیوانات را نیز برایت باز گفتم ... اینک سخن خود را به بیان آسمان، خورشید و ماه و ستارگان، فلک، شب و روز، گرما و سرما، باد، جوهرهای چهارگانه، یعنی: خاک، آب، هوا و آتش، باران، سنگهای بزرگ، کوهها، گل و لای، سنگ، نخل، درخت و براهین و درسهای عبرتی که در آنها نهفته شده اختصاص می‌دهیم.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 118

[اسرار رنگ آسمان]

در رنگ آسمان و حکمت و صواب تدبیر آن بنگر. این رنگ، مناسبترین و بهترین رنگ برای تقویت نور دیدگان است، حتی پزشکان به کسی که دیدگانش آسیب دیده سفارش می‌کنند که همواره در رنگ سبز مایل به تیره بنگرد. برخی از طبیبان حاذق به کسی که در بینایی او ضعفی به هم رسیده سفارش می‌کنند که در ظرف سبزی که آکنده از آب باشد بنگرد.
بنگر که خداوند جلّ و علا چگونه آسمان را در این رنگ آفرید تا دیدگان را برباید و از دیدن همیشگی آن ضعفی در چشم پدید نیاید؟ پس آنچه را که حکیمان و دانایان با آزمایش و تجربه فراوان به آن رسیده‌اند، در کار آفرینش وجود دارد تا اهل عبرت درس گیرند و ملحدان بیندیشند. خدای اینان را بکشد از جانب حق به کدام سوی می‌گریزند؟ (سوره توبه، آیه 30)

[فواید طلوع و غروب خورشید]

ای مفضّل! در طلوع و غروب آفتاب به خاطر پدید آمدن و چرخش شب و روز اندیشه کن. اگر طلوع خورشید نبود کار جهان یکسره درهم می‌شکند و مردم قادر به زندگی و رسیدن به امور خود نبودند. دنیا تاریکستانی به زیان آنان بود و بدون نور زندگی گوارا نبود و از آن لذت نمی‌بردند. نیاز به طلوع خورشید پیداست و به شرح بیش از این نیازی نیست. ولی در راز غروب خورشید اندیشه کن. اگر غروب نبود، مردم آرامش و قرار نداشتند. حال آنکه اینان بیش از هر چیز به آرامش و استراحت جسم و جان و حواس و مهلت یافتن هاضمه برای هضم غذا و رساندن غذا به تمام اعضا نیازمندند. نیز [اگر غروبی نبود] حرص آدمیزاد باعث می‌گشت
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 119
که همواره کار کنند و بدن آنان از کار بیفتد. بسیاری از مردم اگر شب فرا نرسد و تاریکی بر اینان حاکم نگردد به خاطر حرص و آز و جمع و ذخیره مال هیچ آرام و قرار نداشتند.
همچنین زمین از تابش همیشگی آفتاب تفتیده می‌شد و تمام جانداران اعم از گیاه و حیوان از حرارت زیاد نابود می‌شدند. پس خداوند حکیم چنان تدبیر اندیشیده که زمانی برآید و وقتی دیگر پنهان شود تا مانند چراغی باشد که اهل خانه برای کاری بر می‌افروزند و برای آرامش خاموش می‌گردانند. [با این طلوع و غروب] نور و ظلمت که ضدّ یک دیگرند چنان در اطاعت‌اند که صلاح و قوام جهان را با هم تأمین می‌کنند.

[حکمت و سود فصلهای چهارگانه سال]

آنگاه در بلند و پست بودن خورشید برای بر پای گشتن این چهار زمان از سال و اسرار و مصالح نهفته در آنها اندیشه کن. در «زمستان» حرارت [و ثمر دهی] به درون درخت باز می‌گردد از آنها میوه پدید می‌آید. هوا متراکم می‌گردد و از این تراکم و فشار هوا و ابر و باران به هم می‌رسد. بدن حیوان سخت و قوی می‌گردد.
در «بهاران» همان مواد و حرارت [که در درخت و گیاه نهفته بود] حرکت می‌کند و موادی را که در زمستان ساخته و متولد شده است پیدا می‌سازد. گیاه می‌روید و درختان شکوفه می‌کنند. حیوانات نیز برای تولید نسل و جفتگیری در هیجان می‌افتند.
در «تابستان» هوا سخت گرم می‌شود و میوه‌ها می‌رسند، مواد زاید بدنها ترشح می‌کنند. روی زمین می‌خشکد و برای ساخت و ساز و کار آماده می‌گردد.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 120
در «پاییز» هوا صاف می‌شود. بیماریها مرتفع می‌گردند. بدنها سالم می‌شوند. شب به درازا می‌کشد و می‌توان در این فرصت کارهایی کرد. هوا معتدل می‌شود. نیز مصالح و حکمتهای دیگری هست که ذکر آنها سخن را به درازا می‌کشاند.

[شناخت زمانها و فصول از طریق حرکت خورشید]

اینک در حرکت خورشید در برجهای دوازده‌گانه برای گردش سال و تدابیر نهفته در آن بیندیش. این گشتن خورشید باعث پدیدار شدن فصول «زمستان، تابستان، بهار و پاییز» می‌گردد. با این گردش خورشید، غلات و میوه‌ها می‌رسند [و مصرف می‌شوند] و به پایان خود می‌رسند و باید از نو، رشد و نمو کنند. نمی‌نگری که یک سال به قدر حرکت و سیر خورشید از «حمل» تا «حمل» است؟ و از هنگام آفرینش جهان هستی تاکنون همین سال و ماه و ... وسیله سنجش زمان است و مردم با آن، عمر و گذشت زمان، وقت پرداخت و دریافت دیون و دیگر اجازات و معاملات و امور دیگر را تنظیم و حساب می‌کنند و با حرکت دورانی خورشید سال کامل می‌شود و محاسبه زمان درست می‌گردد.
بنگر که چه تدبیری در طلوع و شروق آن بر جهان نهفته است؟ اگر مشرق و مطلع خورشید در یک جا بود، شعاع و منفعت آن به دیگر جهات نمی‌رسید؛ زیرا کوهها و دیواره‌ها باعث پوشش نور آن می‌شدند. پس تقدیر چنان گشت که در آغاز روز از مشرق طلوع کند و بر هر چه از جانب مغرب با آن روبرو شود بتابد. آنگاه [نور آن] در گردش باشد و همه جهات را بپوشاند و مغرب شود. و بر آنچه که در آغاز روز نتابیده بتابد تا هیچ بخشی از زمین از نصیب و فایده نور خورشید محروم
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 121
نماند و نیازش برآورده گردد. راستی اگر خورشید، سال یا بخشی از سال را از فرمان سربپیچد و نتابد حال مردم چگونه می‌شود؟ و اصلا چگونه قادر به بقا خواهند بود؟ نمی‌بینی که چسان برای مردم چنین تدابیر سترگی دیده شده که چاره‌ای از آنها ندارند و بی‌آنکه زوال و خستگی پذیرند و در کار خود راه نافرمانی پیش گیرند، به خاطر فایدت بخشیدن به جهان و پایداری آن در کارند و در مسیر خود در حرکتند.

[ماه، عامل پدیدار گشتن ماههای قمری]

به ماه بنگر. ماه دلیلی واضح و روشن است که مردم از آن برای شناخت ماهها [ی قمری] بهره می‌جویند و حساب سال بر آن تنظیم نیافته؛ زیرا گردش آن برای پدید آمدن چهار فصل و رشد و رسیدن میوه‌ها کافی نیست. از این رو ماهها و سالهای قمری با ماهها و سالهای خورشیدی ناهمگون و متفاوت گشت و تقدیر چنان شد که هر ماه قمری بگردد و گاه به زمستان و گاه در تابستان افتد.

[شماری از فواید نور ماه]

در تابش مهتاب در تاریکی شب و نیاز به آن اندیشه کن. اگر چه به خاطر آرامش جانداران و کاهش حرارت هوا برای رویندگان به تاریکی نیاز افتاد، امّا مصلحت نبود که شبانگاه تاریکی مطلق حاکم باشد و هیچ کاری در آن انجام نپذیرد؛ زیرا گاه مردم نیازمند می‌گردند که شبانه کار کنند؛ زیرا در روز وقت کم می‌آید و چه بسا به برخی از کارهایشان نرسند. نیز گاه در روز گرمای هوا از حدّ افزون می‌گردد. در شب می‌شود به کارهای چندی؛ چون: شخم کردن زمین،
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 122
مالیدن خشت، چوب بریدن و جز آنها رسید. پس نور ماه برای مردم کمکی است که اگر نیاز افتاد در کارهای خود از آن بهره گیرند. نیز مسافران و شبروان از آن بهره و انس می‌گیرند.
ماه در برخی از شبها طالع می‌شود و در شماری از لیالی طلوع نمی‌کند. با این همه، نور آن به نور خورشید نمی‌رسد تا مردم در آن جنب و جوش روزانه نیفتند و از آرامش و قرار محروم نگردند و عمل شبانه‌روزی هلاکشان نسازد. اینکه خدای جلّ علا چنان تدبیر کرده که ماه گاه پیداست و گاه ناپیدا، گاه بسیار و گاه اندک است و گاه در کسوف، تا این همه دلیلی بر قدرت آفرینشگر والامرتبه باشد که به خاطر سود جهان و جهانیان این حالات را پدیدار نموده است. شاید اهل عبرت درس عبرت گیرند.

[ستارگان و اختلاف حرکت آنها و اینکه برخی جملگی و برخی بتنهایی در حرکت‌اند]

ای مفضّل! در ستارگان و اختلاف سیر آنها بنگر. برخی از مدارا فلک خود بیرون نمی‌روند و تنها با شماری از ستارگان در حرکت‌اند و برخی دیگر هیچ قید و بندی ندارند، مطلق العنانند و در بروج می‌گردند و راه جدایی راه می‌پیمایند. هر کدام از ستارگان دو سیر و حرکت متفاوت دارند: یکی عام و با فلک به سوی مغرب است و دیگری خود به خود و به جانب مشرق؛ مانند مورچه‌ای که بر سنگ آسیاب می‌چرخد در این صورت، سنگ آسیاب به جانب راست می‌گردد، و مورچه به جانب چپ. مورچه در این حالت دو حرکت مختلف دارد: یکی خود به خود است که به جلو خود متوجه است و دیگری حرکت اجباری است که سنگ آسیاب او را

بر خلاف آنچه می‌چرخد، از پشت می‌چرخاند.
از اهل پندار باطل بپرس که آیا این حرکات و هماهنگی [شگفت‌آور] ستارگان تصادفی، از سر خود، با اهمال، بی‌هدف و بی‌آفرینشگر پدید آمده‌اند؟
اگر چنین بود چرا همه آنها در دایره بسته‌ای و گروهی حرکت نکردند و یا چرا همه مطلق العنان نبودند و در برجها به حرکت در نیامدند؟ اهمال یک معنی دارد [و آن بی‌شعوری و ناهماهنگی و بی‌حکمتی است] پس چگونه دو حرکت دقیق و حساب شده و حکیمانه پدید آورد؟ اینها دلیل آن است که سیر و حرکت هر دو گروه هدفمند، با تدبیر، حکیمانه و با حساب و کتاب و اندازه‌گیری است نه خود به خود، بی‌هدف و با اهمال چنان که فرقه معطله و منکران پنداشته‌اند.
اگر کسی بپرسد: چرا برخی از ستارگان آن گونه گروهی حرکت می‌کنند و شماری این گونه انتقالی حرکت می‌کنند و تا حدی آزادند؟ پاسخ می‌دهیم: اگر همه آنها در یک جا حرکت می‌کردند دیگر نمی‌شد که از حرکت انتقالی ستارگان و انتقال از برجی به برج دیگر بهره و راهنمایی جست؛ زیرا می‌توان از انتقال خورشید و دیگر ستارگان به منازلشان به وقایع جهان و آنچه واقع می‌شود پی برد.
نیز اگر همه در انتقال بودند منازلی نداشتند که شناخته شوند؛ زیرا هنگامی می‌توان به انتقال پی برد که ثوابتی در میان باشد چنان که یک مسافر که در حرکت است [و از منزلی به منزل دیگر منتقل می‌شود] با همان منازل راه مسیرش شناخته می‌شود. پس اگر در یک حال می‌بود، این نظم و نظام نبود و بهره‌ها و فواید این حرکات از میان می‌رفت و در این صورت کس تواند که بگوید از آن جهت که ذکر شد در کار آنها اهمالی و تصادف و

ناهماهنگی است؟
پس این ناهمگونی حرکات و مصالح و منافعی که در آنها نهفته، خود
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 124
بزرگترین رهنما و دلیل هدفمندی، مدبرانه و حکیمانه بودن کار آنهاست.

[فواید برخی از ستارگان]

در این ستاره‌ها که چندی از سال را پیدا و چند دیگر را پوشیده‌اند؛ مانند: ثریا، جوزاء، دو ستاره شعری و سهیل بنگر. اگر جملگی در یک زمان پیدا بودند مردم از هیچ کدام در راهنمایی استفاده نمی‌کردند و این بهره‌ای که الان از طلوع ثور و جوزاء و یا هنگام غروب آنها می‌برند و در کارهای خود از آنها استفاده می‌کنند، وجود نداشت. پس هر کدام ظهور و غروبی دارند و این پیدایی و نهان بودن آنها همگون نیست تا مردم از هر کدام علی حده سود برند. نیز تدبیر در ظهور و مخفی بودن ثریا و جز آن تنها برای مصلحت است. و اینکه «هفت ستاره» [یا دبّ اکبر] همیشه پیداست برای مصلحتی دیگر است؛ زیرا این مجموعه به منزله نشانه‌هایی است که مردم در راههای ناشناخته در دشت و دریا از آن راهنمایی می‌جویند. هیچ گاه از دیده غایب نمی‌شوند تا مردم شبانگاهان هر گاه که خواهند و هر جا که روند از آنها استفاده کنند. پس هر دو امر برای نوعی مصالح ویژه است.
نیز به وسیله آنها نیازهای دیگری رفع می‌گردد و اوقات خاص اعمالی؛ چون:
زراعت، درختکاری، سفر در دشت و دریا و آنچه که پدید می‌آید؛ چون، باد، گرما و سرما شناخته می‌شود.
مردم در تاریکی شب برای گذر از دشتهای مخوف و وحشت‌زا و امواج هولناک دریا از این ستارگان راهنمایی می‌جویند.
وانگهی در اینکه در دل آسمان گاه روی می‌آورند و گاه پشت می‌کنند، گاه طلوع می‌کنند و گاه فرو می‌روند عبرتهایی فراوان نهفته است. این اجرام آسمانی با

سرعتی فوق تصور و بیرون از حدّ در حرکتند.
اگر خورشید و ماه و ستارگان در نزدیک ما حرکت می‌کردند تا به سرعت سیر آنها پی ببریم آیا برافروختگی و درخشش آنها مانند پی در پی بودن نورهای قوی و رعدهای پیاپی در هوا دیدگان را نمی‌ربود و بینایی را از چشم نمی‌گرفت؟
چنان که اگر گروهی در میان قبه‌ای احاطه شده باشند و چراغهای پر نوری یکسره پیرامون آنان بچرخد دیدن را از دیدگانشان می‌رباید، حیران می‌گردند و بر رو می‌افتند.
بنگر که چگونه تقدیر چنان شد که سیر و حرکت آنها در دورترین نقاط باشد تا دیدگان را آسیب ندهد و آنها را از کار نیندازد. نیز با بیشترین سرعت و شتاب در حرکتند تا از آن مقداری که باید بگردند و حرکت کنند

باز نمانند. نیز اندکی از نورشان به ما می‌رسد تا اگر شبانگاه ماه نبود دیده ببیند و اگر ضرورتی پیش آمد بتوان حرکت کرد. چنان که گاه حادثه‌ای رخ می‌دهد و لازم است که انسان در دل شب آرام ننشیند. اگر این حالت تاریکی مطلق باشد از او حرکتی بر نمی‌آید و باید همواره بر جایش بماند.
در لطف و تدبیر و حکمت و کار با اندازه و حساب الهی اندیشه کن. برای تاریکی زمانی نهاد؛ زیرا به تاریکی نیاز است و در میان این تاریکی باز به خاطر نیازهایی که شرح کردیم قدری نور پدید آورد.

[خورشید، ماه، ستارگان و بروج، براهین وجود آفرینشگر]

در این [منظومه و] فلک با خورشید و ماه و ستارگان و بروجش بنگر که چگونه به طور مستمر و دائم بر جهان می‌گردد تا از این حکمت و تدبیر استوار،
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 126
شب و روز در پی هم آیند و فصول چهارگانه در زمین پدید بیایند و زمین و جانداران بر روی آن اعم از حیوان و رویندگان [و انسان] آن گونه که شرح و توضیح دادم از فواید و منافع آنها بهره‌مند گردند.
آیا بر هیچ خردمند و عاقلی پوشیده است که این تقدیر و اندازه‌گیری و تدبیر دقیق و حکیمانه و استوار، تنها کار یک اندازه‌گیر، حکیم و مدبّر است؟ اگر کسی بگوید چه می‌شود که تمام این حالات و حرکات، اتفاقی و از روی تصادف باشد؟ باید در پاسخ گفت: چرا همین سخن را در باره چرخی که از چند قطعه حساب شده ساخته شده و به صلاح باغ و گیاه و درخت می‌گردد و آنها را آبیاری می‌کند نمی‌گوید؟
اگر در باره این دستگاه با حکمت چنین عقیده‌ای داشته باشد و مردم از او بشنوند در باره‌اش چه می‌اندیشند و چه می‌گویند؟ آیا در باره این دولاب و چرخ چوبی که با حکمتی اندک و برای استفاده در قطعه‌ای از زمین ساخته شده نمی‌گوید که بی‌سازنده و تدبیرگر است، ولی در باره این چرخ اعظم که به صلاح و سود تمام زمین و زمینیان است و با حکمت و تدبیر و نظمی محیّر العقول پدید آمده قائل به بی‌تدبیری، بی‌حکمتی و بی‌آفرینندگی است؟ اگر این چرخ [عظیم و هماهنگ و شگفت] چونان ابزاری عادی و کوچک از کار بیفتد و نارسایی در آن پدید آید مردم چه چاره‌ای توانند که بیندیشند؟

[اندازه‌های شب و روز]

ای مفضّل! در اندازه شب و روز و اینکه به مصلحت مردم چنین تدبیر شده نیک بیندیش. [غالبا] ساعات شب و یا روز به بیش از پانزده ساعت نمی‌رسد.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 127
براستی اگر طول روز صد یا دویست ساعت بود چه می‌شد؟ آیا در این صورت، تمام جانداران از انسان تا گیاه و حیوان نابود و بی‌جان نمی‌گشتند؟ اینکه حیوان و انسان نابود می‌گشتند به خاطر آن است که در طول این مدت نه حیوان از چریدن و حرکت دست بر می‌داشت و نه آدمی از کار و کوشش کناره می‌گرفت و این کار به هلاکتشان ختم می‌گشت. و اینکه گیاه و رویندگان خشک می‌شدند به خاطر آن است که نور مستمر و مداوم خورشید و حرارت یک سره آن آنها را خشک و نابود می‌کرد و می‌سوزانید.
شب نیز چنین است: اگر یکسره ادامه داشت و یا از این زمان می‌گذشت حیوانات از حرکت و تلاش و طلب معاش و روزی باز می‌ماندند تا از گرسنگی بمیرند. گیاهان نیز حرارت طبیعی خود را از دست می‌دادند و فاسد و گندیده می‌شدند. و تو برخی از گیاهان را دیده‌ای که به دور از خورشیدند و چنین نابود می‌شوند.

[گرما و سرما و فواید آن دو]

به این گرما و سرما بنگر که چگونه جهان را نگاه داشته‌اند. این دو دما با فزونی، کاستی و تعادل باعث شده‌اند که این فصول و تنوع هوای در سال پدید آید؛ زیرا مصلحت انسان و تمام هستی در آنهاست.
نیز گویی که سرما و گرما بدنها را دباغی می‌کنند و باعث پایداری و استحکام آنها می‌گردند. اگر این گرما و سرما نبود و بدنها را سرد و گرم نمی‌کردند هر آینه فاسد و نابود می‌شدند.
بنگر که چگونه یکی از آن دو بتدریج و اندک اندک وارد دیگری می‌شود
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 128
و آن دیگری اندک اندک کم می‌شود و دیگری آرام آرام افزوده می‌شود تا اینکه هر کدام در فزونی و کاستی به منتها درجه خود برسند. اگر یکی از آن دو ناگهان وارد دیگری می‌شد باعث بیماری و زیان اجسام و ابدان می‌گشت. این امر مانند آن است که یکی از شما ناگهان از حمام داغ و پر حرارت وارد منطقه‌ای سرد و یخزده گردد. بی‌تردید این امر باعث زیانی عظیم و بیماری بر جسم او می‌شود.
پس اگر خدای جلّ و علا چنین تدبیر فرموده که سرما و گرما بتدریج و اندک اندک وارد گردند به خاطر حفظ صحت و سلامت موجودات است. اگر تدبیر و حکمتی در کار نیست پس چرا ناگهانی وارد نمی‌شوند بلکه آرام آرام می‌آیند و می‌روند تا همه چیز سالم بماند؟
اگر کسی بگوید: این تدریجی بودن ورود و خروج دما به خاطر تدریجی و آرام بودن سیر خورشید و بلندی و کوتاهی فاصله آن با زمین است، باید از او پرسید: چرا حرکت خورشید و زمین و فاصله اندک و زیاد آنها این گونه آفریده شده؟ اگر دلیل تدریجی بودن تابش نور خورشید فاصله مغرب و مشرق دانسته شود باید علّت این امر را نیز پرسید. هر چه پاسخ دهد همواره این پرسش نیز مطرح است که چرا چنین است؟ تا به تدبیر و هدفمندی جهان هستی برسیم.
اگر حرارت نبود، میوه‌های سخت و تلخ، نرم و رسیده نمی‌شد تا تر و خشک‌شده‌اش خورده شود ... اگر سرما نبود کشتزار این گونه جوانه نمی‌زد و حبوبات، غلات و روزی آدمی را بر نمی‌آورد و آنقدر به دست نمی‌آمد که باز در زمین بپاشند و برویانند.
نمی‌بینی که سرما و گرما با آن همه سود و مصلحت باز بدن را به درد می‌آورند؟ در این امر برای کسی که بیندیشد درس عبرت نهفته است و دلیلی است

شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 129
بر آنکه امر و تدبیر حکیم و جهانیان برای صلاح و مصلحت آنان است.

[باد و ویژگیهای آن]

ای مفضّل! تو را از باد و خواص آن آگاه می‌کنم. نمی‌نگری که هنگام خوابیدن و رکود باد، چگونه مصیبت به پا می‌شود و جانها را در معرض هلاکت می‌افکند، سالمان را بیمار و زار و بیماران را هلاک و ناکار و میوه‌ها را فاسد و نابود و دانه‌ها و سبزیها را آلوده و بی‌سود می‌گرداند. «وبا» را به دنبال دارد و غلات را نابود می‌سازد. پس وزش بادها از تدابیر و حکمتهای حکیم و آفرینشگر است که به صلاح جهان و جهانیان در جریان می‌افتد.

[هوا و اصوات]

تو را از یک ویژگی و خاصیت دیگر هوا آگاه می‌کنم: «صدا» اثری است که بر اثر اصطکاک اجسام در «هوا» پدید می‌آید و «هوا» آن را به گوشها می‌رساند. مردم [با همین] صدا در حاجتها و معاملات خود در طول روز و بخشی از شب با یک دیگر سخن می‌گویند.
اگر اثر این سخن، مانند نوشته‌ای که بر کاغذ می‌ماند، در هوا می‌ماند، جهان از آن آکنده می‌شود و به زیان و ضرر اینان تمام می‌شد. نیز می‌بایست که تند تند به تجدید و تعویض آن بپردازند. البته نه مانند نوشتن بر کاغذ؛ زیرا سخنان ملفوظ بیش از کلمات مکتوب است. آفرینشگر حکیم- جلّ و علا- این هوا را چون کاغذی پوشیده قرار داده که سخنان را حمل کند و در تمام جهان نیاز آدمی را بردارد. آنگاه آن را محو می‌کند و از نو پاکیزه و سفیدش می‌گرداند. و این کار

بی‌آنکه بریده شود ادامه می‌یابد.
از همین «هوا» و مصالح نهفته در آن، درس عبرت بگیر. هوا عامل حیات این بدنهاست و با تنفس و گرفتن آن از خارج باعث حیات درون جسم می‌گردد.
صداها را از فاصله‌های بسیار دور می‌رساند. بوهای خوش را از جایی به جای دیگر حمل می‌کند. نمی‌بینی از جانبی که باد می‌آید بویی می‌آید. صدا نیز این گونه است.
هوا گرما و سرما را که به سود عالم است می‌پذیرد. باد وزنده نیز از جنس هواست. باد بدنها را خنک می‌کند و ابرها را از جایی به جای دیگر می‌برد تا متراکم شود، باران دهد تا سودش شامل همه گردد. آنگاه که بارید، باد ابرها را می‌پراکند. درختها را آبستن می‌کند، کشتیها را در حرکت می‌اندازد، غذاها را لطیف و خوردنی می‌گرداند، آب را سرد و آتش را افروخته می‌سازد، چیزهای تر را می‌خشکاند، و خلاصه هر چیزی را بر روی زمین زنده می‌کند. اگر باد نبود رویندگان می‌پژمردند جانوران می‌مردند و همه چیز تفتیده و فاسد می‌گشت.

[شکل زمین]

ای مفضّل! در بستری که خداوند برای جواهر چهارگانه آفریده تا بطور گسترده رفع نیاز شود بنگر. از جمله گستردگی این زمین و کشیدن آن است. اگر این گونه وسیع و گسترده نبود چگونه جایها و مساکن مردم، کشتزارها، چراگاهها، جنگلها و درختان، داروهای فراوان، معادن بی‌شمار و پرفایده و بسیار را در خود جای می‌داد؟
چه بسا کسی این فلاتهای خشک و دشتهای دهشت‌آور را بی‌ثمر و بیهوده
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 131
بینگارد. حال آنکه این جایها، جایگاه حیوانات و مسکن و چراگاه آنهاست.
نیز آنگاه که مردم در اضطرار می‌افتند که از وطن خود به جای دیگر رحل اقامت افکنند به این مناطق می‌روند. چه بسیار فلاتها و دشتها که به کاخها و بهشتها تبدیل شده و مردم در آنها سکنی گزیده‌اند! اگر زمین گسترده نبود گویی که مردم در میان حصاری تنگ گرفتارند و اگر ضرورت و امری ناگوار ناچارشان کرد که ترک وطن کنند هیچ مکانی نمی‌یافتند.
آنگاه در آفرینش زمین و در این شکل و هیأت بنگر: زمین آن گونه آرام است که گویی هیچ حرکتی ندارد و ساکت است و برای استقرار و ثبات اشیا جای مناسبی است. مردم می‌توانند بر روی آن در رفع نیازهایشان بکوشند، آرام بنشینند، براحتی بخوابند و هیچ تزلزلی در کارشان پدید نیاید.
اگر زمین، لرزان و ناآرام بود اینان قادر به ساخت بنا، نجاری و یا هر صنعت و حرفه دیگر نبودند و اگر زمین زیر پایشان می‌لرزید زندگی برای اینان گوارا نبود. اگر به حال مردم که در وقت وقوع زلزله زود گذر پدید می‌آید و اینان خانه و کاشانه خود را می‌گذارند و از آنها فرار می‌کنند، بنگری به این سخن بیشتر پی می‌بری.
اگر کسی بگوید: چرا این زمین لرزه‌ها پدید آمده؟ باید گفته شود: زمین لرزه و همانند آن، برای آن است که مردم، غافل نشوند، به هوش باشند [که ضعیف و ناتوانند] و در هراس افتند و [با احساس ضعف خود و قدرت آفرینشگر] از گناه و فساد به دور مانند. تمام بلاها و گرفتاریهایی که در جسم و مالشان پدید می‌آید برای همین امر و به سود و مصلحت و استقامت بخشیدن به آنان است.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 132
صالح باشند، باعث می‌شود که در سرای دیگر چنان پاداشهایی برای شخص ذخیره گردد که با هیچ نعمت دنیوی برابری نکند. پس گاه صلاح و مصلحت عام و خاص در آن است که در نزول این بلاها در دنیا شتاب شود.
[سطح و پوسته زمین که به کار مردم می‌آید] آن گونه که خدایش آفریده،

سرد و خشک است، سنگ نیز این گونه است. فرق بخشهایی از زمین با سنگ، خشکی بیشتر سنگ است. براستی اگر همه زمین مانند سنگ سخت، می‌گشت، آیا رویندهای بر زمین می‌رویید تا غذای حیوانی باشد و یا شخم و ساخت، ممکن می‌گشت؟؟
آیا نمی‌بینی که از خشکی و سختی سنگ، کاسته شده و جای جای زمین [به صورت خاک] سست و نرم گشته تا بتوان با آن کاری کرد و زندگی را بر آن استناد داد؟

[فواید آب و سبب کثرت آن]

از تدبیر حکیم جلّ و علا در آفرینش زمین آن است که غالبا قسمت شمالی از قسمت جنوبی بلندتر آفریده شده است. آیا این امر جز برای آن است که آبها بر روی زمین جریان یابند، زمین را سیراب گردانند و در پایان به دریا بریزند؟
چنان که یک سوی بام را پست‌تر می‌سازند تا آب از آن بریزد و بر آن ناپسند، همین گونه، بخش شمالی بلندتر از بخش جنوبی است. اگر چنین نبود آب بر زمین به صورت راکد و سرگردان می‌ماند و مردم قادر به بهره‌گیری از آن نبودند. نیز راهها و جاده‌ها را قطع می‌کرد.
همچنین اگر آب، فراوان نبود و اگر در چشمه‌ساران نمی‌جوشید و دره‌ها، جویها و رودها از آن پر نبود، برای نیاز مردم؛ از قبیل: نوشیدن، نوشاندن به

حیوانات و چهارپایان، آبیاری کشتزارها و باغها و غلات و برای نوشیدن حیوانات وحشی، پرندگان و درندگان و نیز برای جایگاه زندگی ماهیان و آبزیان و دیگر منافعی که می‌دانی ولی ای بسا از اهمیت و عظمت آن غافلی کافی و به اندازه نبود.
همچنین گذشته از آنکه آب، مایه حیات جانداران و جانوران روی زمین است و در زندگی روندگان و رویندگان نقش اساسی دارد، با دیگر نوشیدنیها آمیخته می‌شود تا برای نوشنده لذیذ و خوش طعم گردد.
با آب، بدنها و کالاها و چیزهای دیگر را از آلودگی و چرک می‌شویند و پاکیزه می‌کنند، خاک را برای کشت و کار و ... تر می‌نمایند، شعله‌های افروخته آتش که جان و مال مردم را در معرض زیان قرار می‌دهد فرو می‌نشانند، شخص خسته و افتاده با آن استحمام می‌کند و از ملال و خستگی در آمده سر حال و راحت می‌گردد و دیگر منافعی که در وقت نیاز به آنها، شناخته می‌شوند.
اگر در فایده این آب بسیار که در دریاها گرد آمده در تردیدی و می‌گویی: به آن چه نیاز است؟ بدان که جایگاه و مأوای جانوران بی‌شمار آبزی؛ چون: انواع ماهیها و حیوانات دریایی آب است.
معدن و مخزن گوهر، یاقوت، عنبر و انواع اشیایی که از آب استخراج می‌گردد آب است.
در ساحلهای آن، انواع عودهای خوشبو و عطرها [ای مست‌کننده] و داروهای سودمند یافت می‌شود.
آب برای مردم همانند مرکبی است که بازرگانان بر آن سوار می‌شوند و کالاهای خود را از سرزمینهای دور دست براحتی منتقل می‌کنند. به وسیله

آبها از چین به عراق و از عراق به چین کالا حمل می‌کنند.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 134
بی‌تردید اگر آب وسیله حمل این کالاها نبود و همه چیز با پشت حمل می‌شد، همه کالا در همان سرزمینها و در دست صاحبانشان می‌ماند؛ زیرا هزینه حمل آنها از ارزش خود کالاها بیشتر می‌گشت و هیچ کس به حمل آنها اقدام نمی‌کرد؛ در نتیجه، دو پیامد داشت:
1- بسیاری از چیزهای مفید که به آن نیاز بود به دست نیازمندان نمی‌رسید.
2- بسیاری از مردم نمی‌توانستند در راه حمل و بازرگانی، این گونه روزی درآورند و زندگی بگذرانند.

[فواید هوا و سبب افزونی آن]

هوا نیز چنین است. اگر فراوان و گسترده نبود، این خلق از دود و بخار بسیار خفه می‌شدند و بخار هم نمی‌توانست که به ابر و مه تبدیل شود.
پیش از این توضیحات کافی در باره هوا گذشت.

[فواید آتش و اینکه در اجسام ذخیره شده است]

اگر آتش نیز مانند نسیم و آب پراکنده بود جهان و جهانیان را می‌سوزانید.
امّا از آنجا که گاه گاهی سخت بدان نیاز می‌افتد و منافع بسیار در آن نهفته مانند ذخیره در اجسام نهاده شده است که در وقت نیاز به دست می‌آید و به قدری که نیاز است با فتیله و روغن و هیزم پدید می‌آورند. اگر قرار بود که آتش را برای همیشه با فتیله روغنی و هیزم نگاه دارند برای مردم دشوار و گران تمام می‌شد. نیز مانند آب و هوا پراکنده نیست که همه چیز را بسوزاند بلکه به اندازه و مقدار مشخصی است تا
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 135
هم سود رساند و به کار آید و هم از رساندن زیان به انسان باز ماند.
در آتش، ویژگی و خاصیت دیگری نیز نهفته است و آن این که تنها در دسترس و اختیار انسان است؛ زیرا سود آن تنها به انسان می‌رسد.
اگر آتش در اختیار او نبود در زندگی و معاش، زیان بسیار می‌دید. اما چهارپایان از آتش بهره نمی‌گیرند و از آن استفاده نمی‌نمایند.
از آنجا که تقدیر الهی بر این تعلق گرفت، [که انسان از آتش سود برد و حیوان نبرد] به او دستهایی و انگشتانی مناسب برای افروختن آتش و استعمال آن عطا فرمود ولی اگر چه به حیوان داده نشده اما در عوض به حیوان در برابر سختی و سرما شکیبایی و صبر بیشتر داده شده است تا دشواریهایی که در وقت نبودن آتش به انسان می‌رسد در وقت نبودن آتش به حیوان نرسد.
اینک تو را از سود آتش در [برافروختن] چیزی که به ظاهر کوچک ولی در واقع پر ارزش و بزرگ است، آگاه می‌کنم. این جرم صغیر همان چراغی است که مردم آن را در دست می‌گیرند و نیازهای شبانه خود را با آن رفع می‌کنند.
اگر این شیء نبود مردم گویی که عمر خود را در قبر تاریک می‌گذراندند.
در این زمان چه کسی توان خواندن، نوشتن و حفظ کردن دارد؟ یا چه کسی در تاریکی شب چیزی می‌بافد؟ اگر در دل تاریک شب بر کسی دردی سخت عارض می‌گشت و به دارو و درمان نیازمند می‌شد [بدون روشنایی] چه می‌کرد؟
نیز در رسیدن و پختن خوردنیها و گرم کردن بدنها و خشک نمودن اشیا و تجزیه و تحلیل کردن مواد به کار می‌آید. بی‌تردید فواید آتش در شماره نمی‌آید و واضحتر از آن است که نیاز به ذکر داشته باشد.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 136

[نزول باران و صافی هوا و فایده ناهمگونی حالت هوا]

ای مفضّل! در اینکه به خاطر مصلحت عالم، آسمان گاه صاف و گاه بارانی است نیک اندیشه کن. اگر یکی از این دو در هوا ماندگار می‌شد بی‌شک زیانبار بود. نمی‌بینی وقتی که یکسره باران می‌آید، گیاهان و سبزیها می‌گندند؟
جسم حیوانات سست و بی‌حاصل می‌شود؟ هوا در سردی می‌افتد؟ بیماریها پیدا و پراکنده می‌شوند؟ و راهها و گذرگاهها نارسا و نابود می‌گردند؟
همچنین اگر هوا یکسره صاف و آفتابی باشد، زمین، خشک و تفتیده می‌گردد. گیاهان خشک می‌شوند و می‌سوزند. آب چشمه‌ساران و جویبارها فرو می‌رود و این پیامدها سخت به زیان مردم است. نیز اگر خشکی بر هوا چیره شود انواع دیگری از بیماریها پدید می‌آیند.
امّا اگر در عالم، یکی پس از دیگری پدیدار گردد [و آسمان گاه بتابد و گاه ببارد]، هوا در اعتدال می‌افتد، هر کدام زیان دیگری را دفع می‌کنند و همه چیز نیکو و درست و استوار می‌گردد.
اگر کسی گوید: چرا چنان نکردند که در هیچ کدام زیان نباشد؟ گفته می‌شود: برای آنکه [در دنیا] انسان قدری در رنج و درد افتد و از گناه به دور گردد.
چنان که انسان بیمار برای باز یافتن سلامت و شفای کامل به داروهای تلخ و ناگوار نیازمند است. هنگامی نیز که طغیان می‌کند و می‌شورد به درد و سختی نیازمند است تا در ورطه پلیدی در نیفتد و در راه راست بیفتد.
اگر پادشاهی در میان مردمان سرزمین خود مقدار زیادی طلا و نقره پخش کند آیا نزد آنان بلند مرتبه و بنام نمی‌گردد؟ حال این کجا و باران فراگیر که غلات را می‌افزاید و ارزش آن از تمام طلا و نقره‌های زمین افزونتر است کجا!
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 137
نمی‌بینی که یک دانه باران چه قیمتی دارد و چه نعمت بزرگی است ولی مردم از آن در غفلت‌اند؟ چه بسا حاجتی بی‌قدر از یکی از ایشان دیر برآورده شود و او بدون توجه به نعمتی بزرگتر به خشم آید و ناسزا گوید، در حالی که خیر او در همین است. چه سود که او از شناخت نعمتهای بزرگ محروم شده است.

[منافع نزول باران بر زمین و حکمتهای در آن]

در حکمت نزول باران تأمل کن. تدبیر چنان دیده شد که باران از بلندی بر زمین بریزد تا نقاط بلند و برافراشته را نیز سیراب نماید. اگر از پایین می‌جوشید به برخی از زمینهای بلند نمی‌رسید، در نتیجه کشتزارهای زمین کاهش می‌یافت.
نمی‌بینی که زمینهای آبی بیش از دیمی است؟
با نزول باران، زمین زنده می‌شود، دشتهای گسترده و دامنه کوهها کشتزار می‌گردد و غلّه فراوان به بار می‌نشیند. نیز بدین وسیله، دشواری انتقال آب از جایی به جای دیگر از دوش مردم برداشته می‌شود و دیگر بر سر آب، میان آنان درگیری و مشاجره و ستم رخ نمی‌نماید و چنین نمی‌شود که عزیز و نیرومند، آن را در تحت ید خود گیرد و ناتوان از آن محروم گردد.
همچنین وقتی که تقدیر بر آن قرار گرفت که باران از بالا بر زمین سرازیر شود، اندک اندک و دانه دانه فرو می‌ریزد تا در زمین نیز فرود و آن را سیراب سازد. اگر ناگهان یکباره بر زمین می‌ریخت در زمین نفوذ نمی‌کرد و کشتزارهای روینده و ایستاده را نابود می‌کرد. پس بتدریج و دانه دانه می‌ریزد تا دانه‌های داخل زمین را برویاند و زمین و کشتزار تشنه را زندگی بخشد.
نزول باران منافع دیگری نیز دارد.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 138
باران، بدنها را نرم می‌کند، هوا را صاف و پاکیزه می‌گرداند و وبا را از میان می‌برد، آفات درختان و گیاهان را که «یرقان» می‌نامند، نابود می‌کند و دیگر فواید [ی که ذکر آنها به درازا می‌کشد.] اگر کسی بگوید: آیا در برخی از سالها از شدت و کثرت باران زیانهای فراوان به هم نمی‌رسد؟ یا نزول تگرگ غلات را نابود نمی‌سازد؟ و بخار حاصل از آن، در هوا باعث بیماریهای فراوان و آفات بسیار نمی‌گردد؟
[در پاسخ] گفته می‌شود: گاه در نزول باران زیاده‌روی می‌شود؛ زیرا به سود انسان است و با این کار از فرو رفتن در گناه و استمرار و اصرار بر آن پرهیز می‌کند. در این صورت مصلحت دینی و اخروی مهمتر و راجحتر از زیان احتمالی در مال اوست.

[فواید کوهها]

ای مفضّل! در این کوهها که از سنگ و خاک پدید آمده بنگر. غافلان پنداشته‌اند که آنها زاید و بی‌مصرفند، حال آنکه سود فراوان دارند.
برف بالای کوهها می‌نشیند تا آنها که به آن محتاجند از آن بهره برند. از آنچه که ذوب می‌شود چشمه‌ساران پر آب می‌جوشد چشمه‌ها، رودها و جویبارها پدید می‌آیند. در نتیجه در کوهها انواع رویندگان و گیاهان دارویی که در دشت نمی‌روید می‌روید.
نیز غارها و دره‌هایی در آنهاست که حیوانات وحشی و درندگان موذی را پناه داده.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 139
مردم از کوه در برابر دشمنانشان دژها و قلعه‌های سخت و محکم می‌سازند.
از سنگهای آن برای به کارگیری در ساختمانها و ساخت سنگ آسیاب استفاده می‌کنند. همچنین در کوهها انواع معادن و جواهر نهفته است.
در کوهها مصالح و منافع دیگری نیز وجود دارد که مدبّر و حکیم آن بهتر می‌داند.

[معادن و استفاده انسان از آنها]

ای مفضّل! در معادن که از آنها جواهری چون: گچ، آهک، زرنیخ، مردار سنگ، سنگ سرمه، جیوه، مس، سرب، نقره، طلا، زبرجد، یاقوت، زمرّد و انواع سنگها استخراج می‌شود نظاره کن.
همچنین قیر، مومیا، گوگرد، نفت و دیگر چیزهایی که مردم با آنها رفع نیاز می‌کنند و از آنها استفاده می‌نمایند.
آیا بر هیچ عاقل و خردمندی پوشیده است که تمام این ذخایر برای آدمی در زمین ذخیره شده تا در وقت نیاز از آنها استخراج کند و استفاده نماید؟
آنگاه مردم نتوانستند مطابق حرص و طمع خود به پیش از آنکه باید، دست یابند و چاره‌اندیشی و تلاششان برای ساختن جواهرات ثمر نداد [و به دانش کیمیا دست نیافتند]؛ زیرا اگر با حرص، طمع و تلاش خود موفق گردند، بی‌تردید به طور گسترده ساخته و استخراج خواهند کرد و همه جا از آنها پر می‌شود. طلا و نقره آنقدر افزایش می‌یابد که ارزش آنها نزد مردم، سخت کاسته می‌شود و از چشم مردم می‌افتند. بدین ترتیب نقش اساسی و فایده آنها در خرید و فروش و دیگر معاملات

از میان می‌رفت.
خراج پادشاهان به عمل نمی‌آمد و کسی قادر به ذخیره آنها برای بازماندگان نبود.
با این همه، دانش ساخت برنج (مس زرد) و ساخت شیشه از رمل و نقره از سرب و طلا از نقره که آن زیانها را ندارند به او داده شده است.
بنگر چگونه در آنچه زیان ندارد اراده آنان عملی می‌شود امّا در آنچه بسیار به زیان آنان است به مقصد نمی‌رسند.
کسی که معادن را بسیار عمیق نماید و سخت فرو برد به دره‌ای عظیم می‌رسد که آبی فراوان در آن جاری است و او به ژرفای آب نتواند رسید و از آن عبور نتواند کرد. در پشت آن، کوههایی از نقره نهفته است.
اینک در حکمت و تدبیر این امر بنگر. خدای جلّ و علا می‌خواهد که بندگانش قدری از قدرتش و گستردگی خزائنش را دریابند و بدانند که اگر خدای بخواهد، کوههایی از نقره بدیشان می‌دهد و لیکن صلاح و مصلحت آنان در این نیست؛ زیرا چنان که اشاره شد- اگر چنین چیزی واقعیت یابد ارزش جواهر نابود می‌شود و سودمند نخواهد بود.
این حقیقت را این گونه دریاب که گاه مردم شیء ظریف و ارزشمندی می‌سازند. این شیء ظریف، تنها هنگامی از این ارج و نفاست برخوردار است که اندک و کمیاب باشد، ولی آنگاه که به طور گسترده در دسترس

مردم قرار گیرد نزد آنان از ارزش می‌افتد و قیمت آن کاسته می‌شود.
خلاصه، ارزش و نفیس بودن هر چیزی در کمیابی و نبود آن است.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 141

[فواید رویندگان]

ای مفضّل! در این گیاه و اینکه این همه نیاز انسان را بر می‌آورد و سود می‌دهد بنگر. میوه‌ها برای تغذیه، کاه برای خوراک حیوانات، هیزم برای سوختن، چوب برای بسیاری از صنایع و حرفه‌ها، پوست برگ، ریشه، ساقه، شاخه و صمغ درختان برای منافع و کارهای مختلف پدید آمده است.
هیچ می‌دانی که اگر میوه‌ها را به صورت آماده و گرد آمده بر روی زمین می‌یافتیم چه زیانها به ما می‌رسید؟ در این حالت اگر چه غذا وجود داشت، امّا از فواید بسیار چوب، هیزم، کاه و دیگر چیزهایی پر قیمت و مهمی که برخی را شمردیم محروم بودیم. وانگهی درختان و گیاهان، بسیار زیبا و خوش‌منظرند و در عالم هیچ منظره‌ای زیباتر، با طراوت‌تر و خوشتر از آنها نیست.

[راز کثرت حبوبات]

ای مفضّل! در رشد فراوان کشتزارها و حبوبات اندیشه کن. یک دانه کما بیش صد دانه می‌دهد. می‌شد که یک دانه تنها یک دانه بدهد؛ ولی چرا این افزونی در آن نهاده شد؟ آیا جز برای آن است که غلات و حبوبات فزونی یابند، قوت و روزی کشاورزان تأمین گردد و بذر سال آینده نیز به دست آید؟ نمی‌بینی که اگر پادشاهی بخواهد سرزمینی را آباد کند، باید بذر کاشت و روزی حیات به مردم بدهد تا کشت را به عمل آورند؟
بنگر که چگونه این امر حکیمانه و مدبّرانه پدید آمده و کشتزار این گونه بذر و دانه فراوان می‌دهد تا هم روزیشان حاصل آید و هم بذر کشت پدید آید؟
درخت، گیاه و نخل نیز ثمر فراوان می‌دهند. از این رو از یک ریشه و تنه،

شاخ و برگ و ثمر فراوان می‌بینی. چرا چنین است؟ آیا جز برای آن است که مردم از آن ببرند و رفع نیاز کنند و با این بریدنها هیچ نابود نگردد و اصل آن در زمین بماند؟ اگر هر اصله افزایش نمی‌یافت و تنها می‌ماند مردم نمی‌توانستند که از آن ببرند و رفع نیاز کنند و با اصله‌ای را در زمین بکارند. نیز اگر آفتی بدان می‌رسید بی‌آنکه جای‌نشینی داشته باشد محو و نابود می‌گشت.

[راز پوشش دانه‌های حبوبات]

در شکل بوته حبوباتی؛ چون: عدس، ماش، باقلا و جز آنها اندیشه کن.
دانه‌های آنها در کیسه‌ها و ظروفی نهاده شده تا نگاهداری شوند، رشد و استحکام یابند و از آفات در امان بمانند چنان که جفت و بچه‌دان جنین نیز دقیقا به همین خاطر است.
گندم و همانند آن نیز به صورت خوشه، در پوستهایی سخت نهاده شده‌اند.
نیز بر سر هر دانه چیزی چون نیزه قرار گرفته که پرندگان را از خوردن آنها باز می‌دارد تا به کارندگان و کشاورزان زیان نرسد.
اگر کسی بگوید: آیا پرندگان از گندم و حبوبات نمی‌خورند؟ گفته می‌شود: بله تقدیر چنین است. پرنده نیز از آنجا که آفریده‌ای از آفریدگان است از زمین خدای جلّ و علا نصیب و سهمی دارد، ولی این حبوبات نیز این گونه محافظت می‌شوند تا پرندگان، یکسره ویرانش نکنند و زیان بسیار به‌بار نیاورند. اگر پرندگان دانه‌ها را عیان و ناپوشیده بنگرند هیچ منعی ندارند که به آن حمله کنند و بوته را نابود سازند وای بسا این عمل باعث عدم تعادل تغذیه پرندگان، سوء هاضمه و مرگ آنها گردد و کشتزار را هم به نابودی کشاند در نتیجه، این موانع پیشگیرنده
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 143
برای آن است که دانه‌ها نگاهداری شوند و پرندگان به قدر روزی و نیاز از آنها برگیرند و بیشتر آن برای آدمی بماند؛ زیرا او از پرندگان مهمتر و نیازمندتر است و هم او زحمت و مشقت باروری آن را بر دوش کشیده است.

[حکمت آفرینش درخت و گیاه]

در آفرینش درختان و گیاهان نظاره کن، از آنجا که درخت نیز بسان حیوان همواره به غذا محتاج است، از طرفی مانند حیوان دهان و حرکت ندارد که غذا را بگیرد، ریشه‌های آن در دل زمین فرو رفته تا غذا را [گاه از اعماق زمین] بگیرد و به شاخ و برگ و میوه رساند. پس «زمین» مانند مادر پرورش دهنده آن است و «ریشه‌ها» چون دهان آن است که با آنها غذا را از زمین می‌گیرد چنان که حیوانات، کودکان خود را شیر می‌دهند. نمی‌نگری که چگونه پایه‌ها و ستونهای خیمه از هر سو با طناب بسته شده تا بر پای ایستد، نقش زمین نگردد و یا کج نباشد. گیاه نیز چنین است، تمام آنها ریشه‌های خود را در دل زمین به هر جانبی دوانیده‌اند تا آن را پایدار و استوار و ایستاده نگاه دارند. اگر ریشه نبود چگونه یک نخل تنومند و بلند و صنوبر و چنار بزرگ و تناور در توفانهای سهمگین بر پای می‌ایستادند؟
به حکمت آفرینشگر جلّ و علا بنگر که چگونه بر حکمت کار مردم پیشی گرفته و اینان در پایداری خیمه‌ها از آن بهره گرفتند، در حالی که این حکمت و چاره پیش از آنان در آفرینش درخت جاری شده است؛ زیرا آفرینش درخت پیش از بپاداشتن خیمه است. نمی‌بینی که پایه و ستون خیمه‌ها از چوب درختان است، پس صناعت مردم از کار آفرینش گرفته شده است.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 144

[آفرینش و وصف برگ درختان]

اینک ای مفضّل! در آفرینش برگ بنگر و تأمل کن. چنان که می‌بینی سطح تمام برگ را چیزهایی چون رگ پوشانیده است، برخی بزرگترند که به صورت طولی و عرضی کشیده شده‌اند و برخی نازک و ظریف‌اند و گویی که در میان رگهای اصلی ماهرانه بافته شده‌اند.
اگر بشر با دست خود چنین کاری می‌کرد یک ساله قادر به ساخت یکی از آنها نیز نبود. و در کار خود به ابزار، حرکت، کار و تلاش و سخن گفتن نیاز داشت، در حالی که تنها در چند روز از فصل بهار، دشت و دریا و کوه و صحرا سرشار و آکنده از این برگها می‌شود. در این کار جز نفوذ اراده ردّ نپذیر الهی هیچ سخن، تلاش و حرکتی وجود ندارد.
با این حال خوب است که راز این رگهای ظریف، دقیق و نازک را بدانی.
این رگها که یکسره برگ را پوشانید برای آن است که به آن، آب و املاح برساند چنان که رگها در بدن پراکنده شدند تا غذا را به تمام اجزای بدن برسانند. اما در برگ، رگهای بزرگتر و اصلی [گذشته از هدف مذکور] کار دیگری نیز دارند. این رگهای بزرگتر برای آن است که با سختی و استحکام خود، برگ را نگاه دارند و برگ، سست، پژمرده و پاره پاره نگردد. از این رو گاه که انسانها می‌خواهند صفحه و برگی از پارچه یا ... بسازند در طول و عرض آن از چوبهای محکمی بهره می‌گیرند تا سست و لرزان نگردد. پس بدان، اگر چه آدمی هیچ گاه به کنه و حقیقت تدابیر و حکمتهای نهفته در طبیعت نمی‌رسد، امّا کار و صنعت او بنوعی حکایتگر طبیعت است.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 145

[هسته و دانه درخت و گیاه]

در «هسته» و «دانه» و راز آنها اندیشه کن. هسته در دل میوه قرار گرفته تا اگر مانعی برای کاشتن خود درخت پیش آید، این هسته جایش را پر کند. چنان که گاه که به چیز نفیس و گرانقدری نیاز فراوان است، [قدری از آن] در جای دیگر نگاهداری می‌شود تا اگر آفتی در آنها افتاد و حادثه‌ای رخ نمود، از آن در جای دیگر داشته باشیم.
همچنین هسته سخت و محکم، میوه نرم و لطیف را نگاه می‌دارد. اگر چنین نبود، میوه می‌شکست، آلوده می‌گشت، و بزودی فاسد می‌شد.
برخی از هسته‌ها را می‌شکنند و می‌خورند و از برخی دیگر روغن می‌گیرند و در جاهای گوناگون استفاده می‌کنند.
حال که از [برخی از] فواید هسته و دانه میوه آنها آگاه گشتی، بیندیش که چرا از هسته، خرما و از دانه، انگور پدید آمد؟ می‌شد که به جای خرما و انگور لذیذ و خوشمزه، چیزهای ناخوردنی دیگر؛ چون: سرو و چنار پدید آید. آیا این جز برای آن است که انسان را سود و لذت رسانند؟

[حکمتهای نهفته در مرگ درختان و تجدید حیات آنها]

در انواع تدابیر و حکمتهای نهفته در آفرینش درخت بنگر. می‌بینی که هر سال می‌میرد ولی حرارت غریزی آن در چوب آن می‌ماند و مواد میوه‌ها از آن زاده می‌شود و آنگاه در همه جا پراکنده می‌گردد و چنان که غذاهای متنوع و لذیذ را به تو می‌دهند، میوه‌های گونه‌گون و گوارا و خوش طعم به تو تقدیم می‌کنند.
شاخه‌ها همانند دست به سوی تو دراز می‌شوند و میوه‌های نیکو را در اختیارت
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 146
می‌نهند، ریحانها چنان در برابر تو ایستاده‌اند که گویی خود را به تو هدیه می‌کنند.
این حساب و کتاب دقیق و حکمت عظیم جز تقدیرگر حکیم از آن کیست و چرا این گونه است؟ آیا جز برای آن است که آدمی را از لذّت و سود این میوه‌ها بهره رسانند؟
شگفتا! که مردم به جای سپاس بر نعمت، انکار منعم می‌کنند!

[شگفتی انار و نشانه‌های هدفمندی خلقت]

از آفرینش حکمت‌آمیز و مدبّرانه انار درس عبرت بگیر. [اگر با دقت در آن بنگری] در بخشهایی از آن، بلندیهایی از پیه می‌بینی که دانه‌ها چنان در آن در صف و چیده شده است که گویی با دست چیده‌اند. دانه‌ها را چندین قسم می‌بینی که هر قسم نیز از لایه‌های ظریف و نازک ماهرانه بافته شده و جملگی در میان پوست محکمی جای گرفته است.
اگر میان انار، یکسره دانه بود راه غذا به سوی دانه‌ها بسته بود، پس مطابق تدبیر و حکمت این بلندیها از پیه در میان دانه‌ها قرار گرفته و ته دانه‌ها به آن متصل است تا از این طریق به دانه‌ها غذا برسد. مگر نمی‌بینی که دانه‌های انار در درون این پیه کاشته شده آنگاه با آن لایه‌ها پیچیده شده تا سست و لرزان نباشد و روی آنها هم با پوستی استوار و محکم پوشانیده شده تا دانه‌ها از آفتها نگاه داشته شوند.
اینها تنها اندکی از شگفتیهای انار است و اگر کسی در پی درک و یافتن معارف و دانستیهای افزونتر باشد اسرار و حکمتها بیشتر است امّا تا این حدّ برای درس عبرت و راهیابی بس است.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 147

[بوته‌های ضعیف و میوه‌های بزرگ]

ای مفضّل! در اینکه گیاه و بوته‌ای ضعیف و ناتوان به بار می‌نشیند و میوه‌های سنگینی؛ چون: کدو، خربزه، خیار و هندوانه می‌دهد بیندیش و در حکمت و تدبیر این کار فکر کن، آنگاه که تقدیر بر آن شد که این بوته ضعیف میوه‌های سنگین چون این میوه‌ها بار دهد، چنان مقرر گردید که بر روی زمین بگسترد. اگر مانند کشت و درخت می‌ایستاد قادر به حمل این میوه‌های سنگین نبود و پیش از آنکه میوه‌ها برسند و کامل شوند همه چیز درهم می‌شکست.
بنگر که چگونه شاخ و برگش بر روی زمین گسترده می‌شود و زمین به جای بوته، میوه‌های سنگین را بر دوش حمل می‌کند. تو به یک بوته کدو و یا خربزه بنگر که چگونه یکی است ولی پیرامونش را چند میوه فرا گرفته گویی گربه‌ای است بر روی زمین که بچه‌هایش روی زمین پهن شده‌اند و از آن شیر می‌خورند.

[زمان رسیدن میوه‌ها با زمان احتیاج، هماهنگ است]

ببین که انواع درختان و میوه‌ها در زمانی قابل استفاده‌اند که به آنها نیاز است. مثلا برخی در لهیب حرارت تابستان می‌رسند تا انسان با میل و شوق ویژه‌ای از آنها بهره ببرد. اگر این میوه‌های تابستانی در زمستان می‌رسید گذشته از زیانی که در بدن به جای می‌گذارند باعث می‌گشت که مردم، آن خواست و شوق را در مصرف آنها نداشته باشند و در نتیجه با کراهت و بی‌میلی به جانب میوه‌ها بروند.
نمی‌بینی گاه که خیاری در زمستان برسد [و یا آن را در این فصل عرضه کنند] جز افراد بی‌مبالات و بی‌توجه به زیانبار و سودمند، کسی از آن مصرف

نمی‌کند؟

[حکمتهای درخت نخل و فایده شاخه‌ها و چوب آن]

ای مفضّل! در نخل فکر کن. از آنجا که در میان نخلها شماری ماده و به تلقیح نیازمندند، برخی از نخلها نیز نر آفریده شدند تا بدون غرس، عمل لقاح انجام گیرد. نخل نر مانند حیوان نری است که با حیوان ماده لقاح می‌کند تا او حامله گردد و خود حملی نداشته باشد.
در چگونگی شاخه نخل اندیشه کن و بنگر که چگونه مانند چیزی که با دست بافته شده دارای تار و پود است تا سختی و استحکام گیرد و در زمان بر دوش‌گیری خوشه‌های سنگین نشکند و آسیب نبیند و از بادهای تند و توفانی صدمه نگیرد و چنان محکم و سخت باشد که در کار ساختن ساختمان و سقفها و پلها و دیگر جاها استفاده شود؟
چوب آن نیز گویی که بافته شده و در هم فرو رفته و تار و پود دارد. این سختی و استحکام برای آن است که در کار ساختن ابزار محکم استفاده شود. دقت کن که اگر سختی و استحکام آن چون سنگ بود نمی‌شد که در سقفها، در و پنجره‌ها، کرسیها، جعبه‌ها و دیگر اشیا به کار آید.

مفضل بن عمر - میرزایی، نجف علی، شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، 1جلد، مؤسسه انتشارات هجرت - ایران ؛ قم، چاپ: پنجم، 1377ش. شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل) ؛ ؛ ص148
ویژگیهای بزرگ و ممتاز چوب آن است که بر روی آب می‌ماند و فرو نمی‌رود. مردم همه به این خاصیت چوب آگاهند ولی از اهمیت و بزرگی حکمت کار بی‌خبرند. اگر این خاصیت در چوب نبود چگونه کشتیهای غول پیکر و دیگر مرکبهای آبی، می‌توانستند بارهای چون کوه را حمل کنند؟ و مردم چگونه از حمل دشوار بار از سرزمینی به جای دیگر راحت می‌شدند؟
اگر این امر نبود مردم در
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 149
سختی می‌افتادند و برخی چیزها در سرزمینی نایاب و یا کمیاب می‌شد.

[ویژگیهای گیاهان دارویی]

در گیاهان دارویی و اینکه هر کدام در تهیه دارویی خاص به کار می‌روند بیندیش: یکی مانند «شاه تره» در عروق، اعماق و مفاصل بدن فرو می‌رود و مواد زاید و سنگین را دفع می‌کند، یکی دیگر چون: «أفتیمون» مواد سودایی را از بدن می‌کشد، دیگری چون «سکبینه» ورمها و همانند آنها را بر می‌دارد و ...
چه کسی این مصالح را در این آفریده‌ها آفریده است؟ و چه کسی مردم را نسبت به آنها آگاه کرد جز آنکه آنها را پدید آورد؟ و چنان که برخی پنداشته‌اند، کجا می‌توان تصادفی و اتفاقی به این ویژگیها پی برد؟
در واقع با ذهن و اندیشه و ذکاوت و تجربه‌آموزی‌ای که به انسان عنایت شده او می‌تواند به آنها پی ببرد.
حیوانات چگونه از برخی از ویژگیهای درمانی گیاهان آگاهند و برخی از درندگان، زخم خود را با گیاهی دارویی درمان می‌کنند و پرنده‌ای با حقنه کردن، یبوست خود را درمان می‌نماید و دیگر موارد [ی که حیوانات از گیاهان دارویی استفاده می‌کنند]؟
چه بسا [در آغاز] در گیاهانی که در دشت و صحرا می‌روید تردید کنی و بگویی در این مناطق که انسانی زندگی نمی‌کند این داروها زایدند و به کار نمی‌آیند در حالی که چنین نیست، شاخ و برگشان غذای حیوانات، دانه‌ها برای پرندگان، چوبهای خشک برای استفاده انسان است و آدمی از بسیاری از آنها در درمان و معالجه استفاده می‌کند.
همچنین از بعضی برای دباغی پوستها، از بعضی برای رنگ آمیزی اشیاء و ... استفاده می‌شود.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 150
می‌دانی که گیاه «پیزر» از ریزترین و کوچکترین گیاهان به شمار می‌رود.
در این گیاه و همانند آن، سود و مصلحت فراوان نهفته است. از این پیزر کاغذها ساخته می‌شود که پادشاهان و رعایا را به کار آید، حصیری به دست می‌آید که همه مردم به کار می‌برند، غلافها به دست می‌آید که برای نگاهداری ظروف آبگینه و غیر آن استفاده می‌شود و در میان ظرفهای شکستنی می‌نهند تا نشکند و ...
از اینکه در صغیر و کبیر و ریز و درشت و با ارزش و بی‌ارزش آفرینش مصالح فراوان نهفته شده درس عبرت بگیر. پست‌ترین آنها عذره انسان و سرگین حیوان است که کثافت و نجاست در آن گرد آمده ولی برای کشتزارها و سبزیها از چنان ارزشی برخوردار است که چیزی جای آن را نمی‌گیرد. تا جایی که هیچ گیاهی از آنچنان رشد و نموی برخوردار نمی‌شود

مگر با چیزی که از مردم دفع می‌شود و هیچ گاه به آن نزدیک نمی‌شوند.
بدان که منزلت و مکانت هر چیزی به حسب قیمت آن نیست. بلکه این دو، دو قیمت متفاوتند که در دو بازار به کار می‌آیند، چه بسا چیزی در بازار کاسب بی‌ارزش و کم فایده باشد ولی در میدان دانش، ارزشمند و بلکه نفیس باشد.
پس به خاطر کم قیمتی، چیزی را بی‌اعتبار مشمار. اگر شیفتگان و طالبان دانش کیمیا به خواص عذره و مدفوع پی می‌بردند آن را با قیمتی گران و با بیشترین قیمتها می‌خریدند.
مفضّل می‌گوید: در این وقت ظهر شد و مولایم- علیه السّلام- برای اقامه نماز برخاستند و فرمودند: به خواست خدای جلّ و علا بامدادان به نزد من آی. من نیز در حالی که از آنچه به من آموخته بود شادمان و فرحناک بودم و خدای را در برابر نعماتش سپاس می‌گفتم برخاستم و شبانگاه را با سرور و راحتی تمام آرمیدم.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 151

مجلس چهارم

اشاره

مفضّل گوید: بامداد روز چهارم، به خدمت مولایم- علیه السّلام- شتافتم. به من اجازه ورود داده شد. به فرمان امام- علیه السّلام- بر زمین نشستم. آنگاه امام- علیه السّلام- فرمود:
از ماست تحمید و تسبیح و تعظیم و تقدیس اسمی که از همه قدیمتر و نوری که از همه بزرگتر است، آن کسی که بلند مرتبه و بسیار آگاه، صاحب جلالت و اکرام، آفریننده همه هستی، فانی‌کننده تمام عالمها و روزگاران، صاحب سرّ مستور و غیب محظور و نام مخزون و علم مکنون است. صلوات و برکات او بر رساننده وحی و رسالت باد، کسی که او را بشیر و نذیر و به اذنش دعوت‌کننده به سوی خدای و چراغ روشنایی بخش برگزید تا آن که هلاک می‌شود با دلیل و بیّنه باشد و آن که حیات می‌یابد با دلیل و بیّنه باشد. (سوره انفال، آیه 42) از جانب آفرینشگر جلّ و علا بر او و خاندانش صلوات پاکیزه و تحیات زاکیه و زاینده باد. همیشه روزگاران در گذشته و حال بر او و ایشان سلام و رحمت و برکات الهی باد؛ زیرا آنان شایسته و مستحق آن هستند.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 152
ای مفضّل! دلایل آفرینش، نمونه‌های حکمت و تدبیر و هدفمندی در آفرینش انسان، حیوان، گیاه، درخت و جز آنها را چنان برایت شرح دادم که اهل عبرت از آن عبرت گیرند.
اینک به شرح آفتهایی می‌پردازم که گاه نادانان آنها را بهانه می‌گیرند و آفرینش و آفرینشگر و هدف و تدبیر و حکمت در کار او را انکار می‌کنند. نیز به بیان عقیده گروه معطّله و اصحاب مانی می‌پردازم که حکمت سختیها و مصیبتها و مرگ و فنا را انکار کردند. همچنین به ردّ کسانی می‌پردازم که به طبیعت اعتقاد دارند و همه آفرینش اشیا را بالعرض و اتفاقی می‌پندارند. خدای، اینان را بکشد از جانب حق به کدام سوی می‌گریزند؟! (سوره توبه، آیه 30)

[بلاها، عقیده نادانان و پاسخ به شبهه آنان]

برخی از مردم نادان، بلاهایی را که گاه پدید می‌آیند؛ چون: وبا، یرقان، تگرگ، ملخ و ... [که باعث زیان فراوان می‌شوند] بهانه می‌گیرند و به انکار آفرینشگر و حکمت و آفرینش می‌پردازند.
در پاسخ این گروه باید گفت: اگر آفرینشگر و حکیم و تدبیرگری در کار نیست، چرا بیش از این و سخت‌تر از این آفات پدید نمی‌آید؟
چرا آسمان بر زمین نمی‌افتد؟ و زمین فرو نمی‌رود و متلاشی نمی‌گردد؟
چرا هیچ گاه خورشید از طلوع کردن باز نمی‌ایستد و رودخانه‌ها و چشمه‌ساران خشک نمی‌شوند تا قطره‌ای آب پدید نیاید؟
چرا باد [برای مدتهای زیاد] نمی‌ایستد تا همه چیز گندیده و فاسد شود؟
چرا آب آنقدر فوران نمی‌کند که سرزمین را غرق کند؟
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 153
چرا وبا و هجوم ملخها و دیگر بلاها برای همیشه ادامه ندارد تا همه چیز در عالم هستی نابود شود بلکه گاه پدید می‌آیند و پس از چندی می‌روند؟
نمی‌بینی که جهان هستی از آن بلاهای بزرگ در امان است و تنها گاه به این درد و بلاهای آسان گرفتار می‌شود؟ این برای آن است که مردم ادب شوند و استقامت یابند. این بلاها همیشه ادامه ندارد، بلکه آنگاه که مردم ناامید می‌شوند برطرف می‌گردند. وقوع آنها برای مردم درس عبرت و موعظه و رفتن و برداشتن آنها نیز رحمت و لطف الهی است.
ملحدان و اصحاب مانی حکمت سختیها و بلاهایی را که بر مردم وارد می‌شود انکار می‌کنند. آنان می‌گویند: اگر جهان هستی آفرینشگر با رأفت و مهربانی داشت، چرا این بلاها و مصیبتها در آن پدید می‌آید؟ آنان چنین می‌خواهند که انسان در این دنیا نباید هیچ دشواری و بلایی بچشد. او باید همواره خوش باشد.
در حالی که اگر انسان این گونه باشد، استکبار، سرمستی و راحتی، او را به فساد در دین و دنیا می‌کشانند. چنان که بسیاری از رفاه‌طلبان و کسانی که در امن و آسایش رشد می‌کنند در این فسادها سقوط می‌کنند. اینان گاه حتی فراموش می‌کنند که انسان هستند، پروردگار و سرپرستی دارند، زیانی به آنان خواهد رسید، ناخواسته‌ای برایشان واقع می‌شود، باید ضعیفان را یاری کنند، فقیران را کمک رسانند، بر مبتلایان و گرفتار آمدگان رحم کنند و برای ناتوانان و بیچارگان دل بسوزانند. امّا هنگامی که انسان در سختیهایی گرفتار آمد و طعم تلخ آنها را چشید، موعظه می‌شود و چشم خود را در برابر آنچه بیش از این نمی‌دانست و از آنها در غفلت بود می‌گشاید و به بسیاری از وظایف خود آگاه می‌شود و به آنها می‌پردازد.

آنان که این بلاها و مصیبتها را بی‌فایده و خالی از حکمت می‌پندارند مانند کودکانی هستند که داروهای تلخ و شفابخش را نکوهش می‌کنند و از اینکه از غذاهای زیانبار منع می‌شوند به خشم می‌آیند، از ادب شدن و کار می‌گریزند و دوست دارند که همواره بیکار باشند تا به سرگرمیها و بازیها بپردازند و هر غذا و شرابی میل کنند. آنان از پیامدها و آثار وخیم بیکاری و خوشگذرانی بی‌خبرند و نمی‌دانند که غذاهای خوشمزه و زیانبار بر ایشان چه زیانی و غذاهای بد مزه و مفید چه سودی دارد. خبر ندارند که ادب اگر چه ناگوار امّا چه پیامد و میوه شیرینی و داروی شفابخش اگر چه تلخ امّا چه سود و منفعتی دارد.
ممکن است بگویند: چرا آدمی از لغزش و گناه معصوم آفریده نشد؟ اگر معصوم بود دیگر نیازی نداشت که با این مکاره و امور ناگوار بیدار شود.
در پاسخ گفته می‌شود: اگر چنین بودند هیچ گاه در کارهای نیکویشان مستحق پاداش و ثواب نبودند. [زیرا کارهایشان اختیاری نبوده است].
اگر بگویند: وقتی که سرانجامش نیکو شود و به نهایت درجه نعیم و خوشیها برسد، دیگر چه زیانی دارد که بر کارهای خیرش ستایش نشود و مستحق ثواب نگردد؟
در پاسخ گفته می‌شود: شما به یک انسانی که جسم و عقل او سالم است پیشنهاد کنید که به پیشگاه صاحب نعمتی برود و بی‌آنکه اندک سعی و تلاشی کند همه نیازهایش را آماده و حاضر نماید، آیا به این راضی می‌شود؟ بی‌شک او اندکی را که با تلاش و حرکت به کف می‌آورد بیشتر دوست دارد و خوشحالتر است تا اینکه نامستحقانه و بدون تلاش و کوشش به فواید فراوان برسد. نعمتهای آخرت نیز این گونه است و حکمت و تقدیر در آن است که آنها را با سعی و تلاش به

دست آورند و مستحق و شایسته آنها باشند. در این صورت نعمت آدمی مضاعف است. اگر در برابر سعی و کوشش و مجاهده او در این دنیا به او پاداش دهند و در این دنیا نیز [با داشتن اختیار و انتخاب عمل صالح] راه کسب استحقاق و تلاش برایش باز گردد بیشتر خوشحال و متلذذ می‌شود.
اگر بگویند: آیا گاه نمی‌بینید که انسانی بدون آنکه تلاش کند و مستحق باشد نعمتی به او می‌رسد و او شادمان می‌گردد و آرامش می‌یابد؟، پس چرا در امر پاداش آخرت این امر باعث راحتی و خوشحالی انسان نباشد؟
در پاسخ گفته می‌شود: این دری است که اگر به روی مردم گشوده شود، گویی چون سگ هار می‌شوند و به بدترین فسادها و ارتکاب محرّمات دست می‌زنند. کسی که خویش را از انجام یک عمل فاحشه باز می‌دارد یا در کار نیکی سختی و ناگواری را بر خود هموار می‌کند می‌داند که سرانجام

پاداش می‌بیند و به بهشت می‌رود. اگر مردم از حساب و عقاب روز قیامت هراس نداشتند چه کسی جان و ناموس و مالش در امان بود؟ زیان این کار پیش از آخرت در همین دنیا گریبان مردم را می‌گرفت. نیز در این صورت عدالت و حکمت هیچ معنی و فایده‌ای نداشتند و در این وقت حکمت و تدبیر در کار آفرینش به زیر سؤال می‌رفت و به آن طعنه می‌زدند و همه چیز در غیر جای خود قرار می‌گرفت.

[چرا بلاها هم برای فاجر است و هم برای صالح؟]

گاه مردم گرفتار بلایی می‌شوند که نیکوکار و بدکار را فرا می‌گیرد، گاه نیز انسانهای نیکوکار دچار می‌شوند و بدکاران می‌رهند. اینان می‌گویند: این امر با تدبیر و حکمت نمی‌سازد پس چه دلیلی دارد؟
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 156
در پاسخ آنان باید گفت: اگر چه این بلاها گاه صالح و طالح را در بر می‌گیرد امّا خداوند جلّ و علا سود هر دو را در آنها نهاده است؛ زیرا صالحان هنگامی که گرفتار می‌شوند به یاد نیکیها و نعمات گذشته خداوند و پروردگار خویش می‌افتند و پیشانی بر خاک می‌نهند و او را سپاس می‌گزارند و شکیبایی پیشه خود می‌سازند. بدکاران و فاسدان نیز وقتی که گرفتار این بلاها می‌شوند، قدری شکسته می‌شوند و از معصیت و فساد می‌پرهیزند.
نیز نعمت و سلامتی هم به سود هر دو گروه است: صالحان از نیکویی و صالح بودن خود شادند و مسرور و با این نعمتها بر رغبت و شوقشان به سوی عمل صالح افزوده می‌شود و فاجران و فاسدان نیز به رأفت و مهر خداوندگارشان پی می‌برند و در می‌یابند که خداوند جلّ و علا بی‌آنکه آنان سزاوار مستحق باشند به آنان نعمت و سلامتی عطا فرموده است آنگاه این رأفت و گذشت الهی باعث می‌گردد که این افراد هم نسبت به مردم رأفت ورزند و از آنان درگذرند.
ممکن است کسی بگوید: این که گفتید هنگامی است که بلاها در مال مردم بیفتد امّا چه می‌گویید هنگامی که بلا در «جان» آنان بیفتد؛ مانند: آتش‌سوزی، غرق شدن، سیل و زلزله که باعث می‌گردد که جانشان را از دست بدهند؟
در پاسخ گفته می‌شود: خداوند جلّ و علا در این هم خیر و صلاح هر دو گروه را نهاده است؛ زیرا صالحان از این سرای پیچیده در بلاها و سختیها راحت می‌شوند [و به منزل نعمت و راحتی می‌رسند] فاجران و فاسدان نیز اگر بر اثر این بلاها بمیرند از سویی باعث کاهش عذاب آخرت آنان است و از سوی دیگر باعث می‌گردد که به فساد و فسق ادامه ندهند.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 157
کوتاه سخن اینکه آفرینشگر والامرتبه، با حکمت و قدرت خود همه این امور را به سود و مصلحت همه می‌گرداند. چنان که اگر توفان، درختی یا نخلی را از ریشه در آورد سازنده ماهر، آن را بر می‌دارد و در جایهای فراوان به کار می‌گیرد.
تدبیرگر و حکیم عالم نیز چنین است. اگر بلاهای جانی و مالی فرود آید

همه را به سود و مصلحت همه مردم می‌گرداند.
اگر بگوید: اصلا چرا واقع می‌شوند؟
در پاسخ گفته می‌شود: برای آنکه فاجران و فاسدان از سلامتی و راحتی در گناه و فسق و فجور بیشتر و گناهان افزونتر گرفتار نیایند و نیکوکاران نیز از تلاش و مجاهده [که لازمه آن تحمّل دشواریها و ناگواریهاست] باز نمانند. غالبا این دو حالت زمانی رخ می‌نمایند که مردم در راحتی و وفور نعمت باشند و این بلاها آنان را از سقوط باز می‌دارد و به آنچه سود و مصلحت آنان در آن است آگاه می‌سازد.
اگر از این بلاها در امان و راحت باشند، در طغیان و معصیت فرو می‌روند، چنان که مردم در آغاز چنین بودند و چنان در معصیت و فساد غرق شدند که به بلا و طوفان گرفتار گشتند تا زمین از لوث آنان پاکیزه شود.

[مرگ و نیستی و انتقاد جاهلان و پاسخ به آنان]

از جمله چیزهایی که منکران برای انکار حکمت و تقدیر ذکر می‌کنند، مرگ و نیستی است. آنان معتقدند که باید انسان در این دنیا نمیرد و همیشه زنده بماند و همه این آفتها و بلاها به آنان نرسد.
اگر به عمق و نتیجه این کار توجه شود فساد آن پیداست.
اگر هر که وارد زمین می‌شد و می‌ماند و احدی نمی‌مرد، آیا زمین تنگ

نمی‌شد؟ و مسکنها و کشتزارها و ابزار زندگی بر ایشان اندک نبود؟ اینان با اینکه یکی یکی می‌میرند، بر سرزمین و مساکن و کشتزار رقابت می‌کنند و میانشان جنگها رخ می‌دهد و خونها می‌ریزد، چه رسد به آنکه به دنیا آیند و نمیرند. در این صورت حرص و طمع و قساوت قلب بر اینان حاکم می‌گشت. اگر مطمئن می‌شدند که نمی‌میرند، هیچ کس به آنچه داشت قانع و راضی نمی‌شد، به کسی که از آنان چیزی می‌طلبید چیزی نمی‌دادند و دشواریها و بلاها را فراموش نمی‌کردند.
همچنین از زندگی و تمام امور دنیا ملول و خسته و دلگرفته می‌گشتند چنان که گاه کسی که عمری طولانی می‌یابد از زندگی خسته می‌شود و چه بسا طلب مرگ و رهایی از دنیا نماید.
اگر بگویند: سزاوار بود که سختیها و ناگواریها از ایشان برداشته می‌شد تا تمنای مرگ نکنند و به آن اشتیاق نورزند.
ما نیز در پاسخ به این شبهه، اشاره کردیم که این امر باعث می‌شود که به فساد و استکبار روی آورند و دین و دنیای خویش را فاسد گردانند.
اگر بگویند: خوب بود که توالد و تناسل نمی‌کردند تا شماره آنان نیفزاید و جایگاه و زندگی بر آنان تنگ نشود.
در پاسخ باید گفت: اگر تنها انسانهای یک دوره پای در این دنیا می‌نهادند و آنگاه به تولید نسل نمی‌پرداختند، غالب انسانها از نعمت بزرگ آفرینش و هم از ورود به عالم و برخورداری از نعمتهای دنیا و آخرت محروم می‌گشتند.
اگر بگویند: باید در همان دوره اول تمام انسانهایی که آفریده شده‌اند و در آینده و تا پایان جهان هستی آفریده می‌شوند همزمان با هم آفریده می‌شدند.
در پاسخ می‌گوییم: باز همان مشکلی که ذکر کردیم که جایگاه و روزی

آنان یک جا تأمین نمی‌شود، اینجا هم پیش می‌آید. وانگهی اگر تولید مثل و توالد در میانشان نباشد، انس و الفتهای فامیلی و خویشاوندی، یاری کردن

در وقت سختیها و فواید تربیت فرزند و سروری که از فرزند حاصل می‌شود یکسره از میان می‌رود.
اینها همه دلیل آن است که جز آنچه با تدبیر و حکمت پدید آمده تمام خیالپردازیها و اقوال و آراء دیگر ناصواب و بی‌ثمر است.

[اشکالی دیگر بر تدبیر آفرینش و پاسخ آن]

شاید کسی به گونه‌ای دیگر بر تدبیر و حکمت عالم اشکال کند که: این چه تدبیر است و حال آنکه مردمی عزیزند، گروهی که زورمندند، بر ناتوانان ستم می‌کنند و مالشان را بغصب می‌گیرند، ناتوان مورد ستم واقع می‌شود و بیچارگان پایمال اقویا می‌گردند، صالح و مؤمن، فقیر و گرفتار و فرد فاسق و فاجر در نعمت و رفاه است و کسی که مرتکب گناهانی بزرگ شده بزودی معاقب نمی‌گردد. اگر در عالم، تدبیر و حساب و کتاب دقیقی حکومت می‌کرد بایست همه چیز مناسب و حساب شده بود، به صالح، نعمت و روزی می‌رسید و کافر و فاسق از آن محروم می‌گشتند و زورمند هیچ گاه اجازه ستمگری بر ناتوان نمی‌یافت. همچنین اگر تدبیری بود باید شخص گناهکار بسرعت معاقب و گرفتار عذاب می‌گشت.
در پاسخ به این مستشکل باید بگوییم:
اگر چنین بود، جایگاه رفیع «احسان» و نیکوکاری که وجه امتیاز انسان از دیگر آفریدگان است از بین می‌رفت، کسی به خاطر ثواب و پاداش و اعتماد و اطمینان به وعده الهی کار نیک و عمل صالح انجام نمی‌داد. همچنین در این صورت، مردم به حیوانات شبیه بودند که خود اختیاری نداشتند، در نتیجه باید

ساعت به ساعت با عصا تهدید شوند و با علف تطمیع گردند تا کار کنند. نیز هیچ کس به خاطر یقین به ثواب و هراس از عقاب کار نمی‌کرد. در این صورت از مرز انسان خارج می‌شدند و در حدّ حیوانات در می‌آمدند. از امور غیبی آگاهی نداشتند و تنها به خاطر نعمتهای حاضر دنیایی کار می‌کردند.
همچنین اگر چنین بود شخص نیکوکار، تنها به خاطر روزی و امور دنیایی عمل نیکو می‌کرد، و اگر کسی ستم نمی‌کرد تنها به خاطر عدم نزول عذاب آنی در دنیا بود. خلاصه اینکه تمام اعمال مردم از امور دنیایی سرچشمه می‌گرفت و هیچ یقین و ایمان به خدا و آنچه در نزد اوست در کارشان نبود. نیز استحقاق ثواب و پاداش اخروی و جاودانگی آنها را نداشت. وانگهی همیشه چنان که این شخص اشکال‌کننده پنداشته است نیست و همیشه تمکن، غنا، فقر، عافیت و بلا خلاف قاعده و قیاس جاری نمی‌گردند و بسیاری از مواقع بر وفق قیاس است؛ از این رو به خاطر تدبیر و حکمت الهی و نیز به خاطر آنکه مردم خیال نکنند که رزق و روزی برای کافران است و نیکوکاران از رزق محرومند و با این پندار و به خاطر روزی زیاد فسق و فجور را برگزینند، به این خاطر بسیاری از صالحان را

توانگر می‌بینی.
همچنین [بخلاف پندار این شخص] بسیاری از فاسقان آنگاه که طغیانشان بالا می‌گیرد و زیانشان بر مردم و خودشان بسیار افزوده می‌شود، در همین دنیا معاقب و عذاب می‌گردند. چنان که «فرعون» غرق گشت، «بخت نصر» هلاک شد و «بلبیس» به قتل رسید.
اگر می‌بینی که برخی از اشرار و فاسدان، مهلت یافته‌اند و یا ثواب برخی از صالحان در سرای دیگر عطا می‌شود به خاطر مصالحی است که بندگان بر آنها آگاه

نیستند و هیچ تنافی و تضادی با تدبیر و حکمت ندارد. حتی پادشاهان زمین نیز گاه این شیوه را به کار می‌بردند و بر تدبیرشان عیبی نیست و بلکه اگر چیزی را تأخیر می‌اندازند و یا چیزی را مقدّم می‌گردانند دلیل تدبیر و نیک‌اندیشی آنان است. قیاس و قاعده آنان نشان آن است که اشیا آفرینشگر حکیمی دارند و هیچ چیز مانع اجرای تدبیر در میان آنها نیست؛ زیرا خالق و آفریننده تنها در سه صورت خلق و آفرینش خود را مهمل می‌گرداند و به حال خود می‌گذارد: یا ناتوان و عاجز است، یا ناآگاه و بی‌خبر است و یا شرارت دارد و بدی در سرشت اوست. تمام این موارد در کار آفرینش او جلّ و علا محال و ناشدنی است؛ زیرا اگر عاجز بود قادر نبود که این آفریده‌های شگفت و عظیم را بیافریند و اگر جاهل بود، این همه حکمت و تدبیر شگفت در آنها نمی‌نهاد و اگر بدخواه و شرور بود اقدام به آفرینش و انشای آفریدگان نمی‌کرد.
حال که چنین است، پس باید، خالق این هستی لا محاله مدبّر و حکیم نیز باشد اگر چه کنه و حقیقت این تدبیر [در بسیاری از مواقع] درک نشود؛ زیرا بسیاری از تدابیر و حکمتهای پادشاهان نیز در نزد عامّه مردم ناشناخته است و اینان از اسباب آنها بی‌خبرند و اگر بر آنها واقف شوند به صواب و تدبیر کار او پی می‌برند.
اگر دارویی بر تو پوشیده باشد و در آن تردید کنی، به دو یا سه بار تجربه حکم به سردی یا گرمی آن می‌کنی، و شک تو برطرف می‌شود، پس چرا این منکران و نادانان با این همه دلیل که در شماره نیاید معتقد به جریان تدبیر و حکمت در هستی نمی‌گردند؟ اگر نیمی از عالم صوابش پوشیده باشد و حکمت نهفته در آن معلوم نگردد از عقل و درایت و صواب بدور است که جهان را یکسره

درهم و خود به خود و تصادفی بدانیم؛ زیرا نیم دیگر آن را می‌بینیم که چه استواری، حکمت و صوابی در آن است و این مسائل خیال را از شتابزدگی در حکم کردنی این چنین باز می‌دارد. چه رسد به آنکه اگر تمام اشیا و

حوادث هستی را تفتیش و تحقیق و وارسی کنیم به حکمت و تقدیری شگفت می‌رسیم و این حکمتها چنان است که به ذهن احدی، چیز درستی خطور نمی‌کند مگر آنکه بهتر از آن را و حکیمانه‌تر از آن را در عالم هستی می‌یابند.

[نام یونانی این جهان هستی]

ای مفضّل! بدان که نام این جهان در نزد یونانیان «قوسموس» است. این کلمه به معنی «آراستگی» است. کسانی که دعوی فلسفه و حکمت دارند نامش را این گونه نهاده‌اند. آیا این نامگذاری جز برای آن است که در آن، حساب و کتاب دقیق و نظم و حکمت را دیدند و راضی به اینها نشدند و در نهایت جهان هستی را «آراستگی» و «زینت» نام نهادند تا بگویند که با تمام استواری و حکمتی که در آن نهفته در نهایت «حسن» و «بهاء» و زیبایی نیز هست.

[مانی کور است و دلایل حکمت را نمی‌نگرد]

ای مفضّل! در شگفت آی از قومی که در طب عیبی نمی‌بینند و طبیب را بر خطا می‌دانند این گروه با اینکه هیچ چیز از عالم را بی‌خود و بی‌حکمت نمی‌نگرند ولی جهان را تصادفی و از سر خود می‌پندارند. نیز شگفتا! کسانی دعوی حکمت می‌کنند ولی حکمت را در آفرینش نمی‌بینند و زبان را به نکوهش آفرینشگر جلّ و علا گشوده‌اند. بلکه شگفتا از کار آن تیره بخت (مانی) که دعوی دانستن اسرار
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 163
دارد امّا از دیدن دلایل حکمت در آفرینش کور است. کار آفرینش جهان را توأم با خطا و لغزش و ناصوابی می‌پندارد و آفرینشگر بلند مرتبه، حکیم و کریم را به جهل نسبت می‌دهد!

[انتقاد «معطّله» که چرا چیزی که در عقل نیاید حس نشود!!]

در شگفت آی از گروه معطّله که خواستند چیزی را حس کنند که عقل نیز به درک آن موفق نمی‌شود. هنگامی که نتوانستند آن را درک کنند، به جحد و انکار و تکذیب پرداختند و گفتند: چرا با عقل هم ادراک نمی‌شود؟
پاسخ داده شد: زیرا او از عقل و اندیشه برتر است، چنان که چشم چیزی را که برتر از آن است درک نمی‌تواند کرد. اگر سنگی را در هوا ببینی می‌دانی که کسی آن را در هوا انداخته است. این اعتقاد از چشم نیست بلکه عقل حکم به آن می‌کند؛ زیرا عقل آن را تشخیص داده است و عقل حکم می‌کند که یک سنگ خود به خود به هوا پرتاب نمی‌شود. نمی‌بینی که دیدگان از مرز و حدّ خود نمی‌گذرند؟ پس عقل نیز در شناخت آفرینش ناتوان است و از حدّ خود نمی‌گذرد امّا انسان او را با عقلی اقرار می‌کند و در می‌یابد که می‌داند چیزی هست ولی دیدنی نیست و هیچ حسی آن را درک نمی‌کند.

[عقل، خدای را با شناخت اقراری در می‌یابد، نه احاطه‌ای]

بر این اساس می‌گوییم: عقل آفرینشگر را چنان می‌شناسند که او را وادار به اقرار می‌کند و نه چنان که به او احاطه پیدا کند.
اگر بگویند: چگونه بنده ضعیف را مکلف ساخته که به عقل لطیف او را

بشناسد و حال آنکه عقل او قاصر از احاطه به اوست؟ در پاسخ گفته می‌شود: بندگان تا حدّ توان و طاقت مکلّفند. یعنی باید تا حدّی تلاش کنند که به او یقین پیدا کنند و امر و نهی او را بشنوند و فرمان ببرند.
اینان مکلّف به شناخت احاطه‌ای نیستند. چنان که پادشاه بر زیردستانش واجب نمی‌کند که بدانند آیا او کوتاه است یا بلند، سفید است یا گندمگون بلکه او اقرار و اعتراف به فرمانهای خود را از مردم می‌طلبد. نمی‌بینی وقتی که فردی به آستان پادشاهی رسد، و بگوید: «خود را بر من بنمایان تا تو را خوب بشناسم و اگر نه سخنانت را نمی‌شنوم»، سزاوار عذاب و عقاب آن پادشاه می‌گردد. نیز کسی که تنها هنگامی به خداوند آفرینشگر اقرار می‌کند که بتواند بر او احاطه یابد، خود را در معرض سخط و خشم الهی افکنده است.
اگر بگویند: آیا او را در وصف نمی‌آوریم و نمی‌گوییم: «او عزیز، حکیم، جواد و کریم» است؟
پاسخ می‌دهیم: تمام این صفات، برای اقرار است نه احاطه. می‌دانیم که او حکیم است امّا کنه آن را نمی‌یابیم، «قدیر» و «جواد» و دیگر صفات نیز همین گونه است. چنان که گاه آسمان را می‌بینیم ولی به جوهر و کنه آن پی نمی‌بریم، دریا را می‌نگریم ولی به پایان آن آگاه نیستیم. بلکه او بی‌پایان است و برتر از تمام این امثال است و همه امثال کوتاهتر از توان بیان اوست. امّا عقل راهنمایی برای شناخت اوست.
اگر بگویند: چرا عقاید در باره او ناهمگون است؟
پاسخ داده می‌شود: زیرا اوهام از درک مقدار عظمت و سترگی او عاجز است. گاه مردم با اوهام ناتوان و ضعیف خود می‌خواهند او را بشناسند و به او

احاطه پیدا کنند. اینان که از ادراک اموری چند که در خفا از او پست‌ترند، ناتوانند چگونه او را می‌شناسند و به او احاطه می‌یابند؟

[آفرینش خورشید و اختلاف فلاسفه در شکل و مقدار آن]

اشاره

از جمله این امور خورشید است که بر عالم می‌تابد و به کنه آن پی برده نمی‌شود؛ از این رو هر کس چیزی گفته است و فلاسفه سخن یکسانی در وصف آن ذکر نکرده‌اند. پاره‌ای می‌گویند: آفتاب فلکی است که درون آن آکنده از آتش است. دهان دارد و این گونه شعله می‌پراکند.
شماری گفته‌اند: نوعی ابر است.
عده‌ای گفته‌اند: شبیه شیشه و آینه است که آتش را می‌گیرد و منعکس می‌کند.
چندی گفته‌اند: جسم لطیفی است که از آب دریا منعقد می‌شود.
برخی دیگر گفته‌اند: اجزای بسیاری از آتش است که به گرد هم آمده است.
بعضی دیگر گفته‌اند: جوهر پنجمی است که با جواهر اربعه فرق دارد ولی در شکل آن همرأی نیستند.
عده‌ای دیگر گفته‌اند: صفحه عریضی است.
پاره‌ای دیگر گفته‌اند: یک شیء کروی شکل است ولی در مقدارش اختلاف کرده‌اند.
برخی می‌گویند: دقیقا به اندازه و شبیه زمین است.
عده‌ای می‌گویند: از زمین کوچکتر است.
شماری می‌گویند: خورشید از آن هم بزرگتر است.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 166
اهل هندسه می‌گویند؛ خورشید صد و هفتاد مرتبه بزرگتر از زمین است.
این همه اختلاف نظر در باره خورشید نشان آن است که اینان هنوز به کنه و حقیقت آن دست نیافته‌اند.
حال که خورشید با آنکه چشم، آن را می‌بیند، عقلها از دریافتن حقیقت آن عاجز است، چگونه است موجودی که لطیفتر از آن است که در حس و وهم آید؟
اگر بگویند: چرا پوشیده شده است؟
پاسخ داده می‌شود: مقصود ما این نیست که با کمک چیزی خود را پوشانیده و مانند مردم است که خود را در پشت در و دیوار مخفی می‌کنند، بلکه مقصود ما آن است که: او آنقدر لطیف است که اوهام آفرینش به آن نمی‌رسد؛ چنان که «نفس» که یکی از آفریدگان اوست چنین است و نمی‌توان آن را مشاهده کرد.
اگر بگویند: او- که بسیار برتر از این گفته‌هاست- چرا لطیف است؟ این سخنی نادرست است؛ زیرا کسی که آفرینشگر همه چیز است باید با همه

آنها متفاوت و متباین باشد و از همه آنها برتر باشد. براستی که او منزه و والاتر از پندار خیالپردازان است.

[شناخت او به چهار صورت است]

اگر بگویند: چگونه می‌شود که با همه چیز مباین و از همه چیز برتر باشد؟
در پاسخ گفته می‌شود: شناخت حق چهار صورت دارد:
1- بررسی شود که آیا موجود است و یا نیست.
2- ذات و جوهر او شناخته شود.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 167
3- کیفیت و صفت او شناخته شود.
4- دانسته شود که چرا و به چه علت این گونه است؟
در میان این شناختها، انسان تنها می‌تواند بداند که او هست و وجود دارد.
اگر بپرسیم: او چگونه و چیست؟ جوابی نمی‌یابیم؛ زیرا شناخت کنه او ممتنع است. و کمال معرفت با اوست.
اگر از دلیل و سبب او بپرسیم در واقع او را از صفت آفرینشگری انداخته‌ایم؛ زیرا او- جلّ و علا- علت و سبب هر چیزی است و هیچ چیز علّت او نمی‌تواند باشد. وانگهی دانش و شناخت انسان به اینکه او موجود است هیچ تلازمی با شناخت ماهیت و کیفیت او ندارد. چنان که اگر انسان نفسش را شناخت لازم نیست که حتما ماهیت و کیفیت آن را نیز بشناسد، امور روحانی و لطیف نیز همین گونه است.
اگر گفته شود: از قصور علم به او، او را چنان وصف می‌کنید که گویی اصلا معلوم نیست.
پاسخ داده می‌شود: او از آن جهت که عقل بخواهد به کنه او برسد و بر او احاطه یابد چنین است ولی از جانب دیگر اگر با دلایل درست و کافی استدلال شود از هر نزدیکی نزدیکتر می‌شود. او از سویی گویی که واضح و پیداست و بر کسی پوشیده نیست و از سوی دیگر گویی چنان غامض و پیچیده و مخفی است که کسی آن را در نمی‌یابد. عقل نیز چنین است: با شواهد و دلایل روشن ظاهر است ولی خود به خود از دیده‌ها پوشیده است.
شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، ص: 168

[اصحاب طبایع و مناقشه سخن آنان]

اهل طبیعت می‌گویند: طبیعت کار بی‌فایده‌ای نمی‌کند و همه چیز در آن تام و کامل است. آنان حکمت را دلیل این عقیده می‌دانند. اگر به آنان گفته شود:
چه کسی این حکمت را به طبیعت داده که هیچ چیز از حدّش خارج نگردد. چیزی که عقلها نیز با این همه تجربه باز از آن عاجزند؟
اگر بگویند: خود طبیعت حکمت و قدرت این اعمال را دارد، در واقع اقرار کرده‌اند به آنچه انکار کرده‌اند؛ زیرا اینها همه صفات آفرینشگر است. [در این صورت اختلاف در نام این قادر و حکیم است] امّا اگر این صفات را از طبیعت ندانند می‌رساند که فعل از ان خالقی حکیم است.
گروهی از گذشتگان، هدفمندی و تدبیر و حکمت را در اشیا انکار کردند و پنداشتند که همه چیز اتفاقی و تصادفی پدید آمده است. اینان بر این عقیده ناصواب خود به اموری چند استناد کردند که در ظاهر، خلاف قاعده است؛ مانند:
تولد انسانی ناقص و یا کسی که انگشتی زاید دارد یا ناقص الخلقه و در هم آمیخته است. این گروه با این دلایل می‌گویند که جهان و اشیا تصادفی و اتفاقی پدید آمده‌اند.
«ارسطاطالیس» به آنان چنین پاسخ داده است:
اینکه گاه بالعرض و اتفاق چیزی به خاطر دلیلهای چندی پدید می‌آید و از راه طبیعی خود خارج می‌شود به منزله بیرون رفتن امور از حالت طبیعی نیست و این اتفاقات نادر همیشه و به طور دائم جاری نیستند، [تا دلیل نبود حکمت گردند و آفرینش را به خاطر این امور اتفاقی، مهمل بشماریم.] ای مفضّل! تو غالبا حیوانات را به یک صورت ثابت می‌بینی، مثلا انسان

هنگامی که به دنیا می‌آید، دو دست، دو پا و پنج انگشت دارد و انسانها غالبا این گونه‌اند. امّا اگر کسی به خلاف این صورت پدید می‌آید به خاطر علتی است که در رحم پدید می‌آید یا به علّت ماده‌ای است که جنین از آن پدید می‌آید. چنان که گاه انسان در کاری که می‌کند تدبیر و حکمت به کار می‌بندد اما گاه ابزاری ناقص است و مانعی پیش می‌آورد. این امور و نقصها به همین خاطر که ذکر شد گاه در اولاد حیوان نیز پدید می‌آید، چنان که احیانا بچه عضوی زاید دارد، یا ناقص است و یا مشوّه و درهم ریخته به دنیا می‌آید. امّا اکثر مردم سالم و طبیعی به دنیا می‌آیند چنان که اگر در کار صانعی به خاطر خاصی مسأله‌ای رخ دهد تمام کارهایش بی‌حکمت نیست، همچنین اگر در طبیعت مواردی چند رخ نمود که ظاهرا با تدبیر و

حکمت نمی‌سازد نمی‌توان سیر طبیعت را ناهماهنگ، ناصواب و بی‌تدبیر و حکمت پنداشت و یا همه چیز آن را تصادفی و اتفاقی دانست [بلکه اتفاقی آن است که گاه پیش می‌آید نه اینکه غالب را اتفاقی پنداریم و نادر را کلی شماریم] پس درست نیست که کسی به خاطر آنکه گاه به دلیل رخ نمودن امری در کار طبیعت کار خلاف قاعده‌ای سر می‌زند، آن را خلاف طبیعت و بی‌تدبیرانه بداند.
اگر بگویند: چرا چنین وقایعی پدید می‌آید؟
پاسخ داده می‌شود: تا خیال نشود که همه چیز ضرورتا از طبیعت سر می‌زند و جز طبیعت چیزی در کار نیست. بلکه کار آفرینش با تقدیر و حکمت آفرینشگر حکیم است؛ زیرا طبیعت را چنان آفرید که در بیشتر اوقات بر یک مسیر باشد و گاه به خاطر وجود دلایل و علل خاصی از مسیر معروف و همیشگی بیرون

رود تا بدین وسیله ثابت گردد که کار طبیعت [از خود آن نیست بلکه] کسی دیگر آن را تدبیر می‌کند و برای رسیدن به غایت، به ابداء و قدرت و اتمام آفرینشگر- تبارک و تعالی- نیازمند است. براستی که او احسن الخالقین است.
ای مفضّل! آنچه را که به تو دادم بگیر و حفظ کن و خدایت را در برابر نعماتش شکر و سپاس گوی و از اولیای بزرگ او پیروی نما. اندکی از دلایل فراوان آفرینش را و شواهد تدبیر و حکمت عالم را بیان و شرح کردم. در آنچه گفتم تدبر کن و نیک بیندیش و از آنها درس عبرت بگیر.
عرض کردم: آقای من! به کمک و یاری شما چنین می‌کنم، ان شاء اللّه. این سخن را گفتم و از حال رفتم و مدهوش گشتم. هنگامی که به هوش آمدم فرمود:
خود را چگونه می‌بینی ای مفضّل؟
گفتم: به یاری مولایم- علیه السّلام- و تأیید او از آنچه نوشتم بی‌نیاز شدم و این معارف گویی که در برابر من است و از روی آنها می‌خوانم. مولایم را شکر و سپاس که او سزاوار و شایسته و مستحق حمد و شکر است.
آنگاه امام- علیه السّلام- فرمود: ای مفضّل! دل خود را فارغ گردان و ذهن و اندیشه و آرامشت را نگاه دار که در آینده از دانش ملکوت آسمانها و زمین و آفرینش شگفت در آنها و میان آنها و در باره انواع فرشتگان و صفوف، مقامات و مراتب آنان تا سدرة المنتهی و آفرینش جن و انس تا زمین هفتم و آنچه در تحت آن است برای تو شرح خواهم کرد. آن گونه که آنچه اکنون می‌دانی تنها جزئی از آنها می‌شود. هر گاه که خواهی برو و بیا که تو مصاحب مایی. تو در نزد ما منزلتی والا و رفیع داری. جایگاه و موقعیت تو در قلب مؤمنان بسان آب برای تشنه است. تا

خود نگفته‌ام، آنچه را که به تو وعده کرده‌ام از من مطلب.
مفضّل می‌گوید: با چنان حالتی از نزد مولایم- علیه السّلام- مرخّص شدم که بعید است کسی آن گونه حالت مبارکی پیدا کرده باشد.
خدای را سپاس که ترجمه کتاب شریف «توحید مفضّل» در هفدهم ربیع الاول سال 1415، روز میلاد پیامبر گرامی- صلی اللّه علیه و آله- و فرزند بزرگوارش، امام جعفر صادق- علیه السّلام- به دست بنده ناچیز، نجفعلی میرزایی- عفی اللّه عنه- به پایان رسید.

مفضل بن عمر - میرزایی، نجف علی، شگفتیهای آفرینش (ترجمه توحید مفضل)، 1جلد، مؤسسه انتشارات هجرت - ایران ؛ قم، چاپ: پنجم، 1377ش.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است
اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹